

مسیحیت سنتی

حقیقت یا دروغ ؟

نوشته : اوالد فرانک

فهرست مطالب:

۳	پیش گفتار
۳	مقدمه
۵	فصل ۱ آزمایش - تحقیقات در عصر حاضر
۹	فصل ۲ مسیحیت اولیه و دوره های بعدی
۱۱	فصل ۳ انحراف خطرناک و آغاز بلايا
۱۵	فصل ۴ ادعاهای بی اساس پاها
۱۸	فصل ۵ مریم کیست؟ (Marie)
۱۹	فصل ۶ "نیایش مریم" چیست؟
۲۳	فصل ۷ اصلاحات - آغازی نو
۲۶	فصل ۸ الوهیت
۲۸	فصل ۹ شهادت خدا درباره خویش
۲۹	فصل ۱۰ بدن روحانی خدا
۳۱	فصل ۱۱ جلال خداوند
۳۱	فصل ۱۲ زاده (صدور) از خدا
۳۴	فصل ۱۳ نام خداوند
۳۶	فصل ۱۴ مقایسه های مفید
۳۷	فصل ۱۵ عیسی خداوند است
۳۹	فصل ۱۶ هر کس عیسی را اعتراف کند ... آیا اعترافی درست است یا نه؟
۴۱	فصل ۱۷ "عیسی انسان و مسیح"
۴۴	فصل ۱۸ تعمید
۴۷	فصل ۱۹ شام خداوند
۵۱	فصل ۲۰ هبوط
۵۵	فصل ۲۱ عادل شمردگی
۵۷	فصل ۲۲ تازگی و تولد تازه
۶۰	فصل ۲۳ تقدیس
۶۲	فصل ۲۴ تعمید روح
۶۷	فصل ۲۵ انتخاب - تقدیر ازلی
۷۰	فصل ۲۶ یک روز خدا - هزار سال
۷۴	فصل ۲۷ امپراطوری روم و اهمیت آن در زمان آخر
۸۴	فصل ۲۸ نتیجه گیری و تعمق درباره عدد رموز ۶۶۶
۸۹	سخن آخر

اگر کلامت دیگر نمی‌توانست جریان داشته باشد، پس روی چه چیزی ایمان خود را بنا می‌کردم؟ برای من هزاران هزار کهکشان بی‌معنی‌اند، به جز اجرای کلام تو. (کنت زینزندورف)

پیش گفتار:

نظر به حرکتی که در اروپا با هدف ایجاد یک مجموعه جهانی متشکل از گروه‌های مذهبی و سیاسی در حال شکل‌گیری است، بر آن شدم که این کتاب را به نگارش درآورم. من معتقدم که موضوع مورد بررسی، متناسب با نیاز زمان حاضر است. در واقع این کتاب به بهترین شکل پاسخگوی احتیاج کنونی بشر است. ابتدا لازم بود که به صورتی باز به موضوعات (اساسی) و رخدادهای تاریخی پردازم که موضوع تا عمق، مو شکافی شود و سپس روند تاریخی مسیحیت مجدداً از ابتدا مورد بررسی قرار گیرد. اکنون در می‌یابیم که زمان آن فرا رسیده که حقیقت آشکار شود و تا آنجایی که مقدور بود سعی کرده‌ام سبک ساده‌ای به کار برم که برای همگان قابل فهم باشد. من عمداً از به کار بردن اصطلاحات الهیاتی و فلسفی که تنها برای عده معدودی قابل فهم است، پرهیز کرده‌ام. با توجه به این که قرار است این کتاب به چندین زبان برگردانده شود و در بسیاری از کشورها پخش گردد، پس لازم می‌دانم به نکته‌ای اشاره کنم، بنده به همه مذاهب و نگرشهای خاصی که نسبت به جهان وجود دارد، احترام می‌گذارم، اما در عین حال اعتقاد دیگری نیز در این مورد دارم.

من در سفرهای بشارتی خود که بیش از صد کشور جهان را شامل می‌شود، این اصل احترام را همیشه مد نظر داشته‌ام. با توجه به حرمت و جایگاه والایی که بنی‌آدم دارند، احترام به انسانها از واجبات است، هر چند که ممکن است ایمان و روشهای دیگران به نظر ما عجیب و غریب بنماید. از این رو اگر برای ۸۰۰ میلیون هندو گاو مقدس است، باید این را بپذیریم. اگر هندوهای بسیار مذهبی، صبحگاهان خاکستر فضله گاو را بر پیشانی خود می‌مالند، بنده نمی‌توانم آنها را از این کار باز دارم. در مواقعی دین سبک از همه می‌خواهد که قبل از ورود به معبد طلایی آمریتسار (Amritsar) کفشهای خود را در آورند و پاهای خود را بشویند. هر کس هم که مایل به بازدید این مکان باشد باید این کار را بکند. در عبادتگاههای مسلمانان و معابد ادیان دیگر باید همیشه مطابق روشهای مرسوم در چنین مکانهایی رفتار نمایم.

بدین شکل در همه جا درهایی به رویم گشوده شد تا در همه کنگره‌ها و کنفرانسهای بین‌المذهبی سخنرانی کنم. من به عنوان مهمان افتخاری در همایشهای جماعتی مذهبی مختلف سخنرانی کرده‌ام. در کلیسای کاتولیک آفریقای جنوبی موعظه کردم و در احترام به مراسم سنتی این کلیسا رفتار نمودم. من به هر ایدئولوژی‌ای احترام می‌گذارم و معتقدم که هر کس باید حق داشته باشد در انتخاب ایمان به هر چه که مایل است و با هر روشی، آزاد باشد. من بارها در بازیلیک (Basilique) حضرت پطرس دیده‌ام چطور اشخاصی از همه کشورها آمده، پاهای پیکره پطرس را می‌بوسند و کارهایی شبیه به این. البته این مسئله فقط در بازیلیک حضرت پطرس مشاهده نمی‌شود. من در این مناسبتها دردی عمیق در خود احساس می‌کنم. چون به انسانها علاقه دارم، لذا در این کتاب خواهیم کوشید درست را از نادرست متمایز کنیم و بعد از آن بر انسان بالغ است که با توجه به اطلاعات ارائه شده، تصمیم شخصی خود را اتخاذ کند.

با توجه به مسائل فوق‌الذکر، ناگزیر اول به بررسی این نهاد جهانی که به نام کلیسای کاتولیک - رومی معروف است در زیر پرتوی کلام خدا و در مقابله‌ای بین آن و کتاب مقدس می‌پردازیم. تنها در پرتو مکاشفه الهی است که می‌توانیم حقیقت و راستی را از ناراستی جدا کنیم و تشخیص بدهیم. این ادعا که کلیسای رومی به تنهایی قدرت نجات انسان را دارد، مسئله‌ای است که سایر فرقه‌های مسیحی نیز تکرار کرده‌اند، اگر چه امکان دارد عین این مسئله را مطرح نکنند اما در حقیقت می‌خواهند با روش مخصوص خود، نجات را به انسانها عرضه کنند که این مسئله امری غیر ممکن است. با این حال کلیسایی که خود را به مسیح و پطرس و سایر رسولان منتسب می‌داند، باید اجازه دهد که ادعای مطروحه او آزموده شود. برای همه خوانندگان این کتاب طالب برکت فراوان از جانب خدای قادر مطلق هستیم.

مقدمه:

در عصر حاضر، صحبت کردن با مردم درباره خدا و ایمان به وی چندان آسان نیست. دسته‌ای معتقدند که این یک مسئله پیش پا افتاده است. برخی، خدا را در درون خویش و در طبیعت می‌جویند. و عده‌ای منکر وجود یک خدای شخصی هستند. در حالی که عده‌ای دیگر، تنها به یک قدرت مافوق اعتقاد دارند. ولی شگفت آن است که هر بار فاجعه‌ای رخ می‌دهد همان افرادی که به قولی (به خدا) اعتقادی ندارند می‌پرسند، چرا خدا اجازه می‌دهد چنین حوادثی رخ دهد؟ از زمانی که معلوم شد چه چیزهایی در لوی دین، به نام خدا انجام گرفته و می‌گیرد، شمار فزاینده‌ای (از انسانها) اعتماد خود را نسبت به عدالت از دست داده‌اند چون که بین خدا و یک نهاد مذهبی هیچ تفاوتی قائل نمی‌شوند. مورخین در طی سده‌های متمادی، کتابهای زیادی درباره اشتباهات روحانیون در زمانهای مختلف نوشته‌اند. ولی آن چیزی که نویسندگان دلیر، در این اواخر برملا کرده‌اند بار غیر قابل تحملی شده است. در همه مذاهب کسانی هستند که به خوبی به این نکته واقف‌اند که به غیر از دنیای خاکی دنیای مافوق‌الطبیعه‌ای نیز هست. واضح است که انسان برای مردن به دنیا نیامده بلکه برای زیستن. در واقع، فقط عده اندکی واقعاً معتقدند که با

مرگ همه چیز به پایان می‌رسد و این افراد نیز در موقع مرگ متوجه خواهند شد که راه اشتباهی را طی کرده‌اند. هر کس در سرزمینی، با مذهب و جهان بینی خاصی به دنیا آمده است. هر انسانی به طور طبیعی معتقد است ایدئولوژیی که دارد، درست است.

پیشرفت غیر قابل تصویری که در این نسل حاصل شده یعنی گذر از اسب و گاری به پیشرفته‌ترین موشکهای مسافربر و از کالسکه به خودروهای فضایی، تأییدی است بر آن حرفی که خداوند خدا حدود شش هزار سال پیش در زمان ساخت برج بابل گفت: «... و الآن هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممنوع نخواهد شد.» (پیدایش ۱۱: ۶) در نتیجه این امر، انسان هر روز بیشتر خود را باور می‌کند و به توانایی خود ایمان می‌آورد ولی در عین حال شک او نسبت به خدا و کلام وی بیشتر می‌شود، تا به آن حد که آن را رد می‌کند.

در باغ عدن، شیطان نسبت به کلام خدا شک ایجاد کرد بدون این که آن را رد کند: «... آیا خدا حقیقتاً گفته است؟...» (پیدایش ۳: ۱) و امروزه نیز او است که به فیلسوفان الهام می‌بخشد تا بتوانند با نظریات فکری و استدلالهای خود انسانها را به عصیانگری علیه خالق خود سوق دهند. شمار زیادی از افراد فقط به خاطر عملکردهای غلط انسانهایی که ادعا می‌کنند نمایندگان خدا هستند کلام حق را زیر سؤال می‌برند.

هر کس که اعتقاد دارد خالقی نیست و همه چیز به دنبال یک انفجار به وجود آمده، باید با دقت به نقطه‌ای که انفجار در آنجا صورت می‌گیرد، بنگرد! کسی که پیرو نظریه تکامل است، باید به این سؤال جواب دهد که چرا اشکال ابتدایی حیات هنوز یافت می‌شوند، در حالی که همه چیز به سمت تکامل پیش می‌رود. کسی که تصور می‌کند زندگی از یک سلول اولیه به وجود آمده، باید بگوید که چه کسی به این سلول حیات بخشید. آفریدگار در پیدایش ۱: ۲۴ می‌گوید: «زمین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها...» این مسئله امروز نیز صادق است. هر زندگی‌ای که در این جهان به وجود می‌آید، حاکی از معجزه‌ای در آفرینش است که هر روزه میلیونها بار تکرار می‌شود. تمام حرفهایی که برای منحرف ساختن ما از حقیقت زده می‌شود از یک جا سرچشمه می‌گیرد. همه یک هدف واحد دارند، و آن هدف، بی‌اعتبار کردن گفته‌های کتاب مقدس درباره آفرینش جهان و تحت‌الشعاع قرار دادن هویت خالق است، تا چهره خالق جهان را مخدوش نمایند. در تاریخ هیچ نبی‌ای که از جانب خدا مبعوث شده باشد، ظاهر نشد تا ایمان کتاب مقدسی را به جتهی نو سوق دهد و یا مذهب جدیدی را پایه‌گذاری کند. از خنوخ گرفته تا ابراهیم، از موسی تا ایلیا یا اشعیا، هیچ نبی‌ای که به راستی از جانب خدا فرستاده شده باشد، بنیانگذار یک دین و مذهب جدید نشد.

ملاحظه این نکته اهمیت بسیاری دارد که انبیا فقط به بیان آن چه از خدا یافته بودند، بسنده کردند. به همین دلیل، همه عهد عتیق یک مجموعه هماهنگ را تشکیل می‌دهد. در عهد عتیق تنها یکی حق سخن گفتن و عمل کردن داشت و این شخص خود خداوند خدا بود که نقشه‌های خود را به آنانی که خود دعوت کرده بود می‌سپرد. این چنین مردانی تنها حامل ندای الهی بودند. آنها در دوره‌های مختلف زندگی می‌کردند و هر کدام سهم نبوتی خود را در تحقق نقشه نجاتی که از پیش اخبار شده بود، انجام می‌دادند. با وجود این که این افراد در سده‌ها و حتی هزاره‌های متفاوتی می‌زیستند اما هیچ اختلافی در نوشته‌های ایشان یافت نمی‌شود و بر عکس هماهنگی کاملی در بین این نوشته‌ها وجود دارد. رسولانی که خدا می‌فرستاد بنیانگذار دین نبودند، آنها با فروتنی و سادگی کامل به صورت انکارناپذیری این نکته را اثبات کردند که نبوتهای عهد عتیق به صورت دقیق به تحقق پیوسته است.

ولی در رابطه با بنیاد کلیسای مسیح و بنای آن، به صورت کامل خود را به خداوند جلال سپردند که گفته بود، کلیسای خود را بنا می‌کنم. (متی ۱۶: ۱۸) خدا این مأموریت را نه به پطرس نه به پولس و نه به شخص دیگری سپرد، بلکه شخصاً کلیسای خود را بنا کرد. خداوند در کلیسای خود خدمتهای گوناگون قرار داد تا کلیسا بنا شود. (افسیان ۴: ۱۱، اول قرنتیان ۱۲: ۲۸، رومیان ۱۲: ۴-۸) جماعت کتاب مقدسی فدیبه شده، نهادی نیست که بشر آن را تشکیل داده باشد، بلکه صحبت از ارگانسمی زنده است.

کلیسا تنها نهاد روحانی خدا بر روی زمین است و از فدیبه شدگانی تشکیل می‌شود که در پیشگاه وی پذیرفته شده‌اند که آن را هیكل خدا نیز می‌گویند (افسیان ۲: ۲۱، دوم قرنتیان ۶: ۱۶) یا خانه خدا (عبرانیان ۳: ۶) خدا در یک معبد یا یک خانه مقدس ساخت بشر ساکن نمی‌شود. (اشعیا ۶۶: ۱-۲، اعمال ۷: ۴۸-۵۰) او تنها در قلب خاصان خود ساکن است. لذا لازم است به اصل و ابتدا رجوع کنیم تا به راستی دریابیم که کلیسای خدا چیست؟ (اول تیموتاؤس ۳: ۱۵) به چه ایمان وارد شده و به چه چیزی تعلیم می‌دهد، چگونه تعمید می‌دهد و غیره. در این خصوص تنها کتاب حق، یعنی کتاب مقدس که کلام خدا است می‌تواند پاسخگوی پرسشها باشد. من نیز بر این اساس و با علم بر مسؤولیت کامل خود در پیشگاه پروردگار در صدد تگارش این کتاب برآمدم. من در میان بسیاری از ترجمه‌های کتاب مقدس که هر کدام امتیازی دارند، تصمیم گرفتم که تا حد امکان تنها از ترجمه دکتر هرمان منگه (Dr. Hermann Menge) استفاده کنم.

فصل یکم: آزمایش - تحقیقات در عصر حاضر

چیزی که مرا تشویق کرد در این نوشته مسائل را بی پرده عنوان کنم، این واقعیت است که در عصر حاضر مردم دریافته‌اند که موضوعات دیگر آن قدر که تصور می‌شود شفاف نیست. مثال بارز این امر در دسامبر ۱۹۸۸ در مورد "کفن تورینو" پیش آمد. این کفن در طول سده‌های متمادی به عنوان یک شیء اصل و مقدس مورد حرمت بود. ولی ناگهان پس از آزمایش‌های علمی‌ای که به صورت مستقل در انگلستان، ایالات متحده و سوئیس بر روی این کفن انجام شد، همه (دانشمندان) در این نتیجه اتفاق نظر داشتند که این کفن مربوط به قرون وسطی بوده و نمی‌تواند کفن عیسی مسیح باشد. ولی با این وجود، در اعلامیه‌ای که در این مورد صادر شد مردم را تشویق کردند که هم چنان به این شیء قلبی احترام بگذارند که گویی واقعاً با شیء مقدس سر و کار دارند و بدین ترتیب به این دروغ آشکار شده، ادامه دهند. کشیش دکتر یان پازلی (Dr. Ian Paisley) از ایرلند شمالی در سال ۱۹۸۸ دست به حرکتی در مقر پارلمان اروپا در استراسبورگ زد که هیچ پروتستانی بعد از دوران اصلاحات جرأت نکرده بود انجام دهد. او پلاکاردی بلند کرد که بر روی آن نوشته شده بود "ژان پل دوّم - ضد مسیح". در پی این حرکت سر و صدای زیادی به پا شد. هدف وی این بود که نسبت به حضور پاپ در سالن اعتراض کرده باشد. رسانه‌ها این واقعه را گزارش کردند و اغلب روزنامه‌ها تصویر آن را چاپ و واقعه را در صفحات اول نقل کردند. روز بعد کمتر کسی در این مورد صحبت می‌کرد و در نهایت سر و صدا خوابید، چون تردیدی نیست که اخبار تازه جای اخبار قدیمی را می‌گیرند.

متأسفانه، هیچ وقت دانشمندان و مردم عادی بین خدا و کلیسا تفاوت قائل نشدند، علت این امر را باید در سرخوردگی مردم از آن نهادی که گویی از خدا سرچشمه می‌گیرد جست، در نتیجه بسیاری با دوری از کلیسا از خدا فاصله گرفتند. متأسفانه عده بسیاری که فریب این دلایل دروغین، ناراحت کننده و تأسف بار را خوردند، دچار لغزش شدند. من هیچ وقت آن شیء را که در یکی از مزارع اشتراکی (Kibbouts) در پانزده کیلومتری غرب اورشلیم به سر بردم را از یاد نخواهم برد. من به عنوان راهنمای گروه، همه را برای تأمل و تعمقی کوتاه پس از شام جمع کردم. عده‌ای از میهمانان به ما ملحق شدند و در میان ایشان یهودیانی نیز بودند. این مسئله ناراحتی نمی‌کرد. بخشهایی از عهد عتیق را خواندم و تحقق این نبوتها را در عهد جدید یادآور شدم. ناگهان یک زن مهاجر یهودی که قبلاً از اهالی ورشو بود، بسیار متأثر شده فریاد زد: "من عهد جدید را مطالعه کرده‌ام و می‌توانستم ایمان بیاورم که عیسی مسیح، همان ماشیح ما است اگر او کاتولیک نبود. چون لهستانیها که کاتولیکهای راستینی هستند بسیار ما را مورد آزار قرار دادند." ما از شنیدن این حرف بسیار ناراحت شدیم. آنگاه من گفتم: "خانم، مسیح کاتولیک نبود، بلکه او همان فدیّه دهنده است که در جسم آمده بود. مریم نیز کاتولیک نبود." ولی این نکته برای آن زن قابل هضم نبود.

در زمینه مذهب ناآگاهی مردم هراسناک است. این مسیحیت که فاقد رابطه‌ای شخصی و زنده با مسیح است به یک دین تبدیل شده است که به واقع به قول عده‌ای افیون توده‌ها است. هدف این کتاب بر ملا کردن عناصر غیر کتاب مقدسی است که به غلط "مسیحی" خوانده شده‌اند و در پی آن می‌باشد که ثابت کند اینها افسانه‌های مذهبی‌ای هستند که اگر چه متشاء آنها به هزاران سال قبل هم برگرود اما هم چنان باقی مانده‌اند.

ما زمانی که از ایمان به خدا و نقشه‌های او برای بشریت صحبت می‌کنیم لازم است به مردم توصیه کنیم که به کتاب کتابها (کتاب مقدس) رجوع کنند. اصطلاح "به هیچ چیز و به هیچ کس اعتقاد ندارم" تنها در زمانی پذیرفتنی است که منظور اعتقاد به انسانها باشد، ولی نمی‌توان آن را به قادر مطلق و کلام وی تعمیم داد. کلام وی حقیقتی است که به تحقق پیوسته و تأیید شده است و به این دلیل کتاب مقدس که کلام خدا است مرجع نهایی و مطلق ما است. کتاب مقدس فوق از هر شکی است. بر خلاف آن چیزی که عده‌ای می‌گویند خدا نمرده است بلکه زنده است و هر چه جان دارد به او زنده است. کلام وی امروزه، همانند گذشته یک حقیقت زنده و ملموس است.

در هر زمانی انسانهایی پیدا می‌شوند که مأموریت خاصی داشته و وظیفه مهمی بر عهده آنها می‌باشد. در تاریخ بشریت شاعران، آهنگسازان و امپراطورها، پادشاهان، سربازان، سیاستمداران و رهبران مملکتی‌ای بودند که در مقایسه با هم عصران خود وجهه خاصی کسب کردند. این مسئله در زمینه دانش و تحقیقات علمی نیز صدق می‌کند. در عصر ما نیز چنین است. ما در اینجا می‌توانیم فهرستی از مخترعین معروف ارائه دهیم که اگر آنها نبودند جهان ما این شکل کنونی را نمی‌یافت. در عهد عتیق و در ابتدای عهد جدید با بسیاری از مردان خدا روبرو می‌شویم که در طول حیات خود در این دنیا نقشی ویژه در تاریخ نجات بر عهده گرفته‌اند. در دوره بعد از عصر رسولان تا شورای نیقیه (۳۲۵) شخصیهایی وارد میدان شدند. در قرون وسطی مردانی ظاهر شدند که در تاریخ کلیسا نقش مهمی ایفا کردند ولی ما بیشتر با اسامی آن دسته از مردانی آشنایی داریم که از دوره اصلاحات به بعد ظاهر شدند. انسانهایی که فیض خاصی از جانب خدا یافته‌اند همیشه مأموریتی جهانگیر و به نفع تمام انسانها داشته‌اند که فراتر از مرزهای بین کلیساها و بین ادیان بوده است. این مسئله با آخرین حکم مأموریت خداوند عیسی تطابق دارد که گفت: «بروید همه امتها را شاگرد سازید.» (متی ۲۸: ۱۹) این یک مأموریت فراگیر است.

کسی که به راستی، مأموریتی از آسمان دارد و به عبارتی از جانب خدا مأمور شده، کلام خدا را مطابق با آموزه انبیا و رسولان اعلام خواهد کرد. ولی آن کس که آموزه‌های جدیدی معرفی می‌کند و از مکاشفاتی می‌گوید که فاقد اساس کتاب مقدسی هستند، نشان می‌دهد که از

جانب حق فرستاده نشده است. خدا نمی‌تواند گفته‌های خود را نقض کند و نقشه‌های خود را تغییر دهد. پس جا دارد همیشه در مورد تعلیم و روشی که داریم از خود بیرسیم که، آیا دقیق است؟ آیا به همین شکل نوشته شده است؟ یا کتب در این مورد چه می‌گویند؟

ما در اینجا قصد نداریم به عقاید انسانها پردازیم بلکه می‌خواهیم به آن چه خدا به واسطه انسانهایی که خود با صدایی روشن به خدمت فرا خوانده و توسط آنها به ما مکشوف کرده پردازیم. به انبیاء عهد عتیق عطا شد تا تکامل تاریخ نجات را اعلام کنند، در حالی که رسالت رسولان این بود که تحقق نبوتهای گذشته را اعلان کنند. هر کس با توجه به مأموریتی که دریافت کرده بود، وظیفه داشت در خدمت خود به وضوح نقشه‌های خدا و برنامه نجات را به ما بشناساند. نقشه نجات در کتاب مقدس محفوظ است. و کلام زنده حق هنوز با هر کس که اجازه می‌دهد روح خدا وی را مخاطب سازد، سخن می‌گوید. نیازی نیست که کسی این کلام را برای دیگری تفسیر کند. کافی است که همه از عمق وجود به روش و تعلیم کتاب مقدس ایمان بیاورند. و چنین افرادی از خود خدا به واسطه کلام، آموخته خواهند شد (اشعیا ۵۴: ۱۳ و یوحنا ۶: ۴۵) ما در این مبحث قصد نداریم تفکر تعلیمی یک کلیسای مستقل یا غیر مستقل را ارائه دهیم، چه برسد به این که تعلیمات خاص یک بدعت را عرضه کنیم، بلکه هدف ما ارائه دیدگاه خدا به همان شکلی است که در کلام مطرح شده است.

هر کس در تاریخ کلیسا تفحص کرده باشد متوجه می‌شود که هر مورخ به صورتی متفاوت عملکرد افرادی را که در یک دوره زیسته‌اند شرح داده و ارزیابی نموده است، در حالی که موضوعات مورد بحث چندان تازگی نداشتند. برای ایمانداران کتاب مقدسی ناراحت کننده است که برخی از منتقدین در تحقیقات خود عهد جدید را زیر سؤال می‌برند. این امکان که قسمتهایی از عهد جدید، اناجیل و رساله‌ها اول به عبری، آرامی یا یونانی نوشته شده و نهایتاً به عنوان کانون (Canon) در منتهای یونانی مطرح شده‌اند چندان فرقی در اصل نمی‌کند. ولی جای شک نیست که خدا خود در کنار عبرانیان قرار گرفت. موسی و هارون دستور گرفتند که به فرعون بگویند: «... بیهو خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است...» (خروج ۳: ۱۸) جای شکی نیست که عیسی مسیح به زبان یونانی صحبت نکرد بلکه به آرامی که عبری عامیانه (مردمی) بود، در این خصوص که آیا وی تعلیم یافته بود یا نه، بهتر است که این بحث را به دانشمندان بسپاریم. ولی آن چه برای ما اهمیت دارد این است که بدانیم خداوند قیام کرده هنوز به زبان عبرانی صحبت می‌کرد. این شهادت پولس است در اعمال ۲۶: ۱۴ «و چون همه بر زمین افتادیم، هانفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته گفت: ای شائول، شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخها لگد زدن دشوار است.»

این امر که ممکن است رساله‌های دیگری نوشته شده باشد ارزش رساله‌های راستین را نمی‌کاهد. البته جای شکی نیست که ممکن است رسولان در دوره اولیه رساله‌های دیگری را نوشته و به جاهای مختلفی فرستاده باشند. لوقا در آیه اول انجیل خود خاطر نشان می‌کند که عده زیادی به تحریر شرح حوادث دست زده بودند. بنابراین منابع زیادی در دسترس بود. ولی آن دسته از نوشته‌ها که "آپوکریفای عهد جدید" (Apocryphes) خوانده می‌شوند در دوره‌های بعد ظاهر شدند. ولی خود خداوند مهیا کرد که تنها آن دسته از نوشته‌هایی که به فرمان وی نوشته شده بودند جزو کانون (Canon) کلام خدا باشند، یعنی به عبارتی فقط چیزهایی که برای ما لازم بود. مهم این است که ما به این کلام که به عنوان کلام خدا برای ما به ارث گذشته شده احترام بگذاریم. (اول تسالونیکیان ۲: ۱۳) و ایمان داشته باشیم که تمامی کتب از الهام خدا است. (دوم تیموتاؤس ۳: ۱۶) وقتی که عهد جدید، اصطلاحاتی مثل "همان طور که کتاب می‌گوید" یا "مکتوب است" به کار می‌برد، باید بدانیم که اینها اشاره‌هایی هستند به عهد عتیق. ولی با این حال عهد جدید نیز به همان اندازه بخشی از کتب مقدسه است. عهد عتیق و عهد جدید با هم یک کل واحد را تشکیل می‌دهند. ما می‌توانیم این مطلب را در لوقا ۲۴: ۲۴ - ۴۴ - ۴۵ بخوانیم: «... همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آن چه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد. و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.» خداوند خطاب به یهودیان هم عصر خود می‌گوید: «کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد.» (یوحنا ۵: ۳۹) وقتی که پولس خلاصه‌ای از انجیل ارائه می‌دهد می‌گوید: «زیرا که اول به شما سپردم، آن چه نیز یافتیم که مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد، و این که مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست.» (اول قرتیان ۱۵: ۳ - ۴)

پطرس رسول به اشعیا ۴۰: ۸ اشاره می‌کند و این سخن عهد عتیق را در کنار سخن دیگری از عهد جدید می‌گذارد: «از آن رو که توئد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالآباد باقی است. زیرا که هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت. لکن کلمه خدا تا ابدالآباد باقی است. و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.» (اول پطرس ۱: ۲۳ - ۲۵) عهد جدید نتیجه نبوتهای عهد عتیق است. دکتر کلارنس لارکن (Dr. Clarence Larkin) شخصی بود که قابلیت‌های وی در همه جای جهان مورد پذیرش است. در کتاب خود به نام Dispensational Truth (حقیقت وضع احکام دینی در هر دوره و عصر) خاطر نشان نمود که با آمدن مسیح ۱۰۹ نبوت عهد عتیق به عینه و به صورت دقیق تحقق یافت. این نبوتهای کتاب مقدس که در گذشته انجام شده‌اند نشانگر منشاء الهی آنها است. وقتی که می‌خواهیم چیزی را بیازماییم یا مورد بررسی قرار دهیم. لازم است که بدون پیش داوری و احساس نفرت این کار را انجام دهیم. وقتی کارل شنایدر (Carl Schneider) الهیدان می‌نویسد "تحریرات از دوره عهد جدید شروع شده‌اند و تا کنون نیز متوقف نشده است." حرفش کاملاً به جا است ولی نمی‌توان تا آن حد پیش رفت که عهد جدید را تحریف شده استنباط کنیم. بین دو عبارت تفاوتی بس ژرف وجود دارد! ولی حتی در آن زمان نیز همانند امروز چیزهای نامشروع به صورت آموزه‌های غلط و تفاسیر نادرست وارد شده بودند. با وجود این تحریرات که درباره آنها مجدداً توضیح خواهیم داد کلام اصلی باقیمانده است و ما می‌توانیم هنوز هم آن را به عنوان کلام اصلی قبول کنیم.

ادعاهای بی پایه و ویرانگری که رساله پطرس را تحریف شده می‌داند تا چه حد می‌تواند این عبارت را که "... کتاب مقدس پر از اسناد جعلی است توجیه کند؟" (K. Deschner, Der gefalschte Glaube, S. ۲۰) این ادعایی غیر قابل قبول و دروغی کثیف است. ما در این مورد به تحقیقات ارزشمند دانشمندان برجسته رجوع می‌کنیم. این فرض که نگارندگان کتاب مقدس در آن دست برده‌اند ادعایی بی‌اساس بیش نیست و شرم‌آور است که با چنین حرفه‌ای ایمانداران به کتاب مقدس را افرادی فریب خورده معرفی می‌کنند. نمی‌توان با این فریب‌کاریها تجلی حقیقت را مخدوش کرد.

درست است که نگارندگان اناجیل چهارگانه افرادی عادی و ساده بودند و شرح حوادثی که آورده‌اند اندکی با یک دیگر فرق دارد، اما این تنها ثابت می‌کند که از یک دیگر کپی نکرده‌اند. هر کدام بنا بر هدایت خاصی که داشتند، چیزی را که خود شنیده یا تجربه کرده بودند و حتی شهادتی که از نفر دیگری شنیده بودند را می‌نوشتند. مسئله اساسی، خود آن وقایعی است که به اثبات رسیده‌اند و نه چیزهای فرعی که در کنار این روند مشاهده شده‌اند.

دکتر کنستانتین رش (Dr. Konstantin Rosch) الهیدان کاتولیک و مترجم کتاب مقدس تنوع انجیلها را از طریق توضیح درباره آن چهار موجود زنده یعنی شیر، گوساله، انسان و عقاب که در مکاشفه ۴: ۶ - ۸ نشان داده شده‌اند خاطر نشان می‌کند. حتی ایرنیوس که در مسیحیت اولیه زندگی می‌کرد آنها را به عنوان نمادهای انجیلهای چهارگانه تلقی نمود. در واقع کتاب مقدس به زبانی مصور و تمثیلی نوشته شده است. نماد متی شیر است، نماد مرقس گوساله است و سمبل لوقا انسان است در حالی که یوحنا، یک عقاب در حال پرواز است. در نخستین باب حزقیال به ما گفته شده است که هر یک از آن موجودات زنده چهره انسانی داشتند. (آیه ۵) و زیر بالهایشان دستهای انسانی مشاهده می‌شد (آیه ۸) هر کدام چهار صورت داشتند ولی در عین حال با یک صورت خود را نشان می‌دادند. هر انجیل به صورت مفصل ظهور منجی را شرح می‌دهد، ولی هر کدام چهره‌ای از مسیح را معرفی می‌کند. این مسئله در مورد اناجیل نیز صدق می‌کند، آنها باطناً در درون خود مانند هم هستند. ولی یکی بیشتر از همه خداوند را به عنوان پسر انسان معرفی می‌کند، دیگری بر قدرت الهی او، از طریق نماد شیر، پادشاه حیوانات، تأکید دارد و مرقس او را به عنوان خادم معرفی می‌کند، یعنی آن کس که بارهای ما را حمل می‌کند، در حالی که انجیل چهارم او را به صورت عقاب به تصویر می‌کشد که در عالم الهی پرواز می‌کند. از این رو، در صورتی که یکی از نویسندگان انجیل چیزی را نقل می‌کند که دیگری نمی‌کند یا چیزی که در قلم یکی نکته‌ای برجسته می‌نماید اما در قلم انجیل نگاران دیگر تا آن حد اهمیت نمی‌یابد، مهم نیست و باید گفت: تأکید بر نکاتی از این دست کاملاً بی‌معنی است.

وقتی که یکی از انجیل نگاران می‌نویسد که خداوند ۴۰۰۰ نفر را با هفت نان غذا داد و دیگری می‌گوید که سوای زنان و بچه‌ها به چهار هزار مرد خوراک داد هر دو درست می‌گویند. تفاوت در آن است که یکی به جزئیات بیشتری پرداخته است. وقتی که یکی شفای دو نابینا در دروازه اریحا را تشریح می‌کند و دیگری تنها از شفای یک نابینا صحبت می‌کند هر دو درست می‌گویند، با این تفاوت که یکی در زمان وقوع این امر شاهد صحنه بود، در حالی که انجیل نگار دیگر که بعد سر رسید تنها توانست با یکی از آن دو کور شفا یافته ملاقات کند و لذا همان را نقل می‌کند. یک انجیل نگار به ما می‌گوید که هر دو خطاکار که در کنار مسیح مصلوب شده بودند وی را مسخره می‌کردند. (متی ۲۷: ۴۴) و دیگری می‌گوید که آن خلافتکاری که در طرف راست عیسی بود توبه کرده به خداوند گفت: «... ای خداوند، مرا به یادآور هنگامی که به ملکوت خود آیی.» (لوقا ۲۳: ۳۹ - ۴۲) در اینجا باز هم هر دو نفر درست می‌گویند. در ابتدا هر دو مسخره کردند ولی یکی به فیض نائل شد و در لحظات آخر متوجه شد که چه کسی در کنار وی مصلوب شده و از وی کمک خواست.

پاسخی که خداوند به وی داد یعنی: «هر آینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.» (لوقا ۲۳: ۴۳) را منتقدان طبق معمول بد درک کردند. طبق استنباط آنها عیسی می‌بایستی چند روز پس از مرگش در آسمان بوده باشد، اگر چه کتاب می‌گوید که وی در مکانهای پایین رفت. آنها متوجه نشده‌اند که تا زمان مصلوب شدن مسیح سعادتمندان در آسمان نبودند بلکه در مکانهای پایین. لوقا ۱۶ این مسئله را باز می‌کند که شکافی عمیق جای سعادتمندان (جایی که به آغوش ابراهیم معروف بود آیه ۲۳) را از جایی که گمراه شدگان در آن به سر می‌برند، جدا می‌کرد. هیچ کدام از آن دو دسته نمی‌توانست این شکاف را طی کند. همه کسانی که به منجی آینده امید بسته بودند در این استراحتگاه که مانند یک زندان بود، نگاه داشته می‌شدند. سپس آنها با مسیح قیام کردند، همان طوری که در متی ۲۷: ۵۲ آمده است. از آن زمان به بعد فردوس یعنی جای نجات یافتگان در آسمان است و نه در پایین. مسیح در مکانهای پایین نزول فرمود و سپس با صعود خود همه کسانی را که به ظهور وی ایمان داشتند ولی در آنجا زندانی بودند با خود به بالا برد. (افسیسیان ۴: ۸ - ۱۰)

هنگامی که یکی از انجیل نگاران می‌نویسد که در زمان قیام مسیح دو فرشته زنان را مخاطب قرار دادند (لوقا ۲۴: ۴) و دیگری فقط از یکی می‌گوید (مرقس ۱۶: ۵ و متی ۲۸: ۲) تناقضی وجود ندارد. باز در زمانی که یک انجیل نگار آنها را در داخل قبر نشان می‌دهد و دیگری آنها را در خارج قبر نشان می‌دهد، تناقضی در کار نیست. فرشتگان در داخل قبر، جایی را که بدن مسیح در آن گذارده شده بود نشان می‌دادند، در حالی که در بیرون اعلام می‌کردند که مسیح قیام کرده است. مسئله مربوط به مکان و حالت ایستادن آنها است. اگر چه هر دو فرشته حاضر بودند اما تنها یکی لب به سخن گشود و به همین خاطر بیشتر جلب توجه می‌کند. خدا را شکر که فقط با آن دسته‌ای از افراد که خود را "منتقد" می‌دانند سر و کار نداریم، بلکه افراد برجسته‌ای هم بودند که به صورت قانع کننده‌ای خاطر نشان ساختند که در بین کتب هماهنگی وجود دارد. دکتر اسکافیلد

(Dr. C. I. Scofield) مترجم کتاب مقدس که شهره‌ای جهانی دارد یکی از آنها است. او مقدمه‌ای بر اناجیل نوشته است که هر شبهه‌ای را رفع می‌کند.

به طور کلی باید گفت که منتقدین جنبه نبوتی عهد جدید را درک نکردند. به عنوان مثال آنها از پولس ایراد می‌گیرند که در انتظارش در مورد آخر زمان اشتباه کرده است زیرا که نوشته: «همانا به شما سری می‌گویم که همه نخواهیم شوید، لیکن همه متبدل خواهیم شد.» (اول قرنتیان ۱۵: ۵۱) «زیرا این را به شما از کلام خدا می‌گویم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست.» (اول تسالونیکیان ۴: ۱۵) و غیره. پولس می‌بایست به شکل حال می‌نوشت چون که روح‌القدس که در وی عمل می‌کرد به جریان آینده تاریخ نجات و طول آن واقف بود.

کل عهد جدید به شکلی تگارش شده که در طول دوره فیض این سخنان برای هر دوره اعتبار داشته باشند، می‌توان درباره ظهور مسیح (Parousie) موعظه کرد و تصور نمود که هر لحظه ممکن است اتفاق بیافتد و در عین حال این موضوع تا آخرین نسلی که شاهد تحقق آن بخشهایی از کتاب مقدس که درباره ظهور مسیح هست نیز صادق باشد. همان پولس درباره خود نوشت: «زیرا که من الآن ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است. به جنگ نیکو جنگ کرده‌ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام. بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد، و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.» (دوم تیموتاؤس ۴: ۶-۸) به علاوه همیشه بودند عده‌ای که در زمان خود امید داشتند شاهد ظهور مسیح خداوند باشند. کسی که امیدی به این ظهور ندارد در قیام اول شرکت نخواهد کرد، چون که امید زنده‌ای در خود ندارد. مارتین لوتر نیز بازگشت مسیح را قریب‌الوقوع می‌دانست و چشم به رجعت وی داشت. او ضد مسیح را با لقب End Christ می‌خواند. وی نوشت: «در این سال ۱۵۴۰، تعداد سالیان ۵۵۰۰ است، به همین خاطر است که می‌توان در انتظار پایان دنیا بود، چرا که هزاره ششم به طور کامل به پایان خواهد رسید همان طوری که سه روزی که مسیح در مرگ بود، کامل نشد.» (H. Heinz, Zwischen Zeit und Ewigkeit, S. ۱۳۷) ایماننداری که دارای امید زنده‌ای است همیشه انتظار بازگشت مسیح را می‌کشد. امروز نیز این مسئله صدق می‌کند، چرا که اشخاصی هستند که به علت تحقق نبوتهای کتاب مقدس امید قوی‌ای دارند که این واقعه در این نسل رخ خواهد داد.

کور بودن منتقدین در زمانی به اوج می‌رسد که ادعا می‌کنند این نبوت مسیح یعنی: «هر آینه به شما می‌گویم تا این همه واقف نشود، این طایفه نخواهد گذشت.» (متی ۲۴: ۲۴) نادرست از آب درآمده است. [واژه Cenec که در یونانی به کار رفته است هم به معنی نژاد است هم به معنی یک نسل یا طبقه. امروز نیز در واژه Genocide به معنی نسل کشی (Genea) به معنی نژاد است - مترجم.] با این وجود صحبت از یهودیان است، آن هم به عنوان یک نژاد و نه تعداد مشخصی از سالها. طبق وعده خدا با وجود همه کشتارهای وحشیانه‌ای که یهودیان قربانی آن بودند، نسل آنها طبق نقشه نجات خدا و گفته عیسی تا به امروز حفظ شده است. متی ۱۰: ۲۳: «و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند به دیگری فرار کنید زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت.» به غلط درک شده و با بازگشت وی اشتباه گرفته شد. مگر او به عنوان پسر انسان در جزیره پطمس خود را بر یوحنا آشکار نکرد که در میان هفت شمعدان راه می‌رفت؟ و مگر او نبود که در این صحنه پیش می‌رفت تا وارد قدرت و عظمت ملکوتی خود شود؟ «و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش، پاهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار.» (مکاشفه ۱: ۱۴-۱۵) بدین ترتیب گفته عیسی عیناً محقق شد. هر دلیلی را که بر ضد کلام ارائه می‌شود تا کلام را زیر سؤال ببرد، خود کلام می‌تواند باطل سازد.

نه عیسی و نه رسولان هیچ کدام اشتباه نکردند بلکه آپولوژیستها (Apologist) و مفسرین منتقد کتاب مقدس هستند که در طول تاریخ کلیسا فریب خوردند، آنها تا به امروز همان دروغها را که افراد فریب خورده به آنها منتقل کرده‌اند نقل می‌کنند، البته خود به این مسئله واقف نیستند. آنها با این کار نشان می‌دهند که درکی از نقشه نجات خدا ندارند. این افراد با دلایل انحرافی وارد جریان مسیحیت شدند.

این افراد اگر چه قادرند درباره تاریخ دلایلی قانع کننده مبنی بر نفوذ انحرافات در مسیحیت ارائه دهند، اما این مسئله درباره کلیسای همگانی (کاتولیک) بیشتر صدق می‌کند، آنها زمانی که می‌خواهند از کلام خدا و امور ملکوت سخن بگویند، شکستی مفتضحانه می‌خورند. ما به عنوان ایمانداران مسیحی کتاب مقدسی، نمی‌توانیم در سکوت، همه این علامت سؤالها را که دسته‌ای از افراد که هیچ گونه دسترسی به کتب مقدسه و سرهای مخفی و آشکار آن در مورد ملکوت ندارند بپذیریم. آنها از تحریفات بزرگی سخن می‌گویند و در همه جا تناقض پشت تناقض می‌بینند، در حالی که خود مرتکب اشتباهات بسیار آشکاری در تفاسیر خود می‌شوند.

ما نیاز به مدارکی دال بر وجود تاریخی عیسی مسیح نداریم، زیرا که وی محور تاریخ نجات است، و نه آن تاریخی که انسانها ضبط کردند. این نکته که یوسفوس (Josephus) یا مورخ دیگری درباره او نوشته باشد یا نه اهمیتی ندارد، انبیا و رسولان در این مورد نوشته‌اند چون که آنها مستقیم مأمور این امر شده بودند. (شهادت آنها) قابل اعتماد است و برای ما کافی است. من خود شخصاً این افراد را که در زمان وقوع حوادث فوق‌العاده شاهد بودند و وقایع را برای ما نقل کردند قبول دارم. از تولد مسیح تا صعود او ما شهود قابل اعتمادی داریم که با چشمان خود دیده‌اند

و با گوشهای خویش شنیده‌اند. امروز نیز عده‌ای در مقابل وقایع فوق‌العاده که بر روی زمین رخ می‌دهد سکوت مطلق اختیار می‌کنند. از آنجایی که این مسائل در کلیساها و ادیان (تثبیت شده و با نفوذ) رخ نمی‌دهند، گزارشگران روزنامه‌ها از آنها آگاه نمی‌شوند. ولی از نظر ایمانداران، شهادت به اندازه کافی ارائه شده است و کسی این نیاز را حس نمی‌کند که به شاهدان کاذب کلام که مدت‌ها بعد پیدا شدند گوش دهد.

وقتی که مورخین کلیسا در انتقادات خود از تحریفات و ایمان دست‌کاری شده صحبت می‌کنند نمی‌توان این مسئله را به کلیسای اولیه و اعمال رسولان و مسیحیت اولیه و کل عهد جدید تعمیم داد. ایمان تحریف شده و کاذب، آموزه‌ها و پیغامهای کاذب، به روشهایی اطلاق می‌شود که با کتب مقدسه هماهنگی نداشته و در دوره‌های اخیر ظاهر شده‌اند.

فصل دوم: مسیحیت اولیه و دوره‌های بعدی

شرحهای مفصلی را درباره دوره‌های بعد از کلیسای اولیه می‌توان در تاریخ کلیسا پیدا کرد. به همین خاطر ما تا حد امکان کمتر به ادوار گوناگون تاریخ کلیسا خواهیم پرداخت. می‌توان دوره‌هایی را از لحاظ طول به صورت تقریبی به این شکل تقسیم نمود: دوره کلیسای اولیه تا سال ۱۰۰ میلادی، دوره بعدی که به دوره بعد از رسولان (Post Apostolique) معروف است از سده دوم شروع می‌شود و زمان برگزاری شورای نیقیه (۳۲۵ م) تمام می‌شود، به دنبال آن شاهد برقراری کلیسا در امپراطوری روم هستیم، سپس دوره‌ای داریم که قرون میانه (قرون وسطی) شامل آن است، پس از این زمان شاهد عصر اصلاحات هستیم که به مثابه آغازی نو در کلیسا است. به دنبال عصر اصلاحات شاهد پیدا شدن چندین جنبش بیداری و مطرح شدن انجیل نام و رجعت کلیسا به حالت اولیه خود، قبل از بازگشت (ثانویه) مسیح می‌باشیم.

شرحهای متعددی که درباره تاریخ کلیسا به رشته تحریر در آمده‌اند، با هم هماهنگ نیستند. عده‌ای فرضیاتی را مطرح کرده‌اند که بعد به افسانه‌ها مبدل شده و دسته‌ای دیگر این افسانه‌ها را به عنوان واقعیات تاریخی مطرح کردند. به علاوه طبیعی است که یک تاریخ نگار با گرایشهای کاتولیکی مسائل را مثل یک تاریخ نگار پروتستان نمی‌بیند، هر کدام از زاویه دید خود به مسائل می‌نگرند. ولی برای این که بتوانیم مسائل، جریانات و آموزه‌ها را با کلیسای اولیه قیاس کنیم، لازم است که یک دیدگاه کلی نسبت به مسائل هر دوره به طور خاص به دست بیاوریم. ما فقط از زبان رسولان است که تعلیم را می‌یابیم. [بهتر است به صراحت] گفته شود که آن چه تحت عنوان "آموزه رسولان" مطرح شده است را از دهان رسولان دریافت کرده‌ایم. نوشته‌ای که در سال ۱۸۷۳ در صومعه‌ای کشف و ده سال بعد منتشر گردید و با این فرض که بین سال ۸۰ م و ۱۲۰ م نوشته شده باشد، به صورت اختیاری به عنوان آموزه رسولان یا دیدگاه (Didache) مطرح شد، در حالی که این اثر هیچ وجه اشتراکی با آموزه رسولان عیسی مسیح ندارد. این امر در مورد به اصطلاح "اعتقادنامه رسولان" نیز صدق می‌کند، که به دنبال بحثها و شوراها گوناگون در سده چهارم تدوین شد، با این حال نمی‌توان چنین سندی را به رسولان نسبت داد. به این ترتیب است که تحریفات کلام خدا به طور ناخواسته شروع شد. [منظور تحریفات تعلیمی است نه دست بردن به کتاب مقدس - مترجم] و در ادامه به عنوان حقیقت تلقی شد. تنها در اعمال رسولان و سایر نوشته‌های رسولان عهد جدید است که ما می‌توانیم آموزه حقیقی رسولان را در آنها پیدا کنیم. آنها مردانی بودند که کلام خدا را از دهان خود خداوند شنیده بودند و به دستور وی آن را نقل کردند. از طریق آنها بود که کلام ناب خدا یعنی کلام تحریف نشده به کلیسای عهد جدید رسید. تنها این کلام منحصرأ مهر خدا را دارد.

پولس که به صورتی مافوق‌الطبیعه فراخوانده شده بود تا ظرف برگزیده شود توسط خود خداوند به جمع سایر رسولان اولیه اضافه شد. او بود که بر پایه رسالت مستقیمی که از خود خداوند یافته بود می‌توانست بگوید: «زیرا من از خداوند یاقتم، آن چه به شما نیز سپردم ...» (اول قرنتیان ۱۱ : ۲۳) پولس رسول بخش عظیمی از عهد جدید را نوشت که شامل ۱۰۰ باب و به عبارتی ۲۳۲۵ آیه است، در حالی که پطرس رسول تنها ۸ باب با ۱۶۶ آیه نوشت. پولس رسول انجیل را به همان شکلی که کلام به انبیا رسیده بود دریافت کرد، یعنی از راه مکاشفه (غلاطیان ۱ : ۱۱ - ۱۲) به همین خاطر است که هشداری که در غلاطیان ۱ : ۸ می‌دهد تا مغز استخوان فرو می‌رود: «بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آن که ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، آناتیماباد.» هر آن چه که مطابق با انجیلی نباشد که رسولان نخستین به آن بشارت دادند زیر لعنت است. از این دیدگاه می‌توان گفت که هم اکنون با یک مسیحیت تحریف شده سر و کار داریم که مطابق با مطالب فوق‌الذکر در زیر لعنت است. این همان چیزی است که منتقدین در زمان شرح خود می‌دیدند.

هر چهار انجیل درباره منجی شهادت می‌دهند، آنها زندگی و اعمال وی را از تولد تا مرگ، قیام و صعود شرح می‌دهند. در این خصوص انجیل مشابه (Synoptiques) یعنی متی، مرقس و لوقا هم دیگر را تکمیل کرده و دیدی فراگیر به ما می‌دهند. ولی یوحنا بر عکس نه به بیت لحم توجه دارد نه به نسب نامه مسیح، بلکه "پروازی در اعلی" می‌کند و از اولین باب بازگو می‌کند که مسیح به راستی چه کسی است. انجیلهای چهارگانه دیدی فراگیر از تحقق نجات وعده داده شده که خدا از طریق مسیح در این کره خاکی داد، به ما می‌دهد. انجیلهای چهارگانه معتبرند چون توسط شاهدانی عینی از آن چه که گفته شده بود و به گوشهای خود شنیده بودند بر جای مانده است. (دوم پطرس ۱ : ۱۶ - ۱۸، اول یوحنا ۱ : ۱ - ۳)

اعمال رسولان به ما نشان می‌دهد که چگونه کلیسای اولیه بر اثر عملی مافوق‌الطبیعه که همان نازل شدن روح‌القدس است بنیانگذاری شد (باب ۲) منشاء این واقعه از آسمان است. پطرس در اولین موعظه خود، در زمانی که از روح‌القدس پر بود، از جانب خدا همه کسانی را که می‌خواستند ایمان آورند مخاطب ساخت و بر ضرورت توبه و گرفتن تعمید کتاب مقدسی در آب (آیه ۳۸) و یافتن تجربه‌ای مشابه با آن چه که آن ۱۲۰ نفر چشیده بودند، یعنی تعمید روح تأکید ورزید. از جانب خدا به آنها خطاب کرد: «زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.» (آیه ۳۹) تنها خدا است که نجات می‌دهد و از طریق روح‌القدس ایمانداران را به کلیسای خود می‌افزاید. (اعمال ۲: ۴۷)

کلیسای اولیه از کسانی تشکیل شده بود که به راستی تجربه‌ای از خدا کسب کرده بودند. افرادی که ایماندار می‌شدند در آب تعمید می‌یافتند و سپس به صورت مافوق‌الطبیعه در روح‌القدس نیز تعمید می‌یافتند تا اعضای یک بدن شوند. (اول قرنتیان ۱۲: ۱۳) آنها عطایای روح (اول قرنتیان ۱۲: ۷-۱۱) و ثمرات روح را داشتند. (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳) بدین ترتیب همان گونه که خدا در مسیح یک بدن به عنوان هیکل داشت که در آن ساکن بود و از طریق آن عمل می‌کرد، به همین ترتیب کلیسای اولیه، که از جمیع فدی‌ه شدگان مرکب شده بود، بدن خداوند را تشکیل می‌داد (اول قرنتیان ۱۲: ۱۲) که مسیح سر آن بود (کولسیان ۱: ۱۸) که به جهت ادامه خدمت خود به کار می‌برد. عیسی گفت: «... چنان که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.» (یوحنا ۲۰: ۲۱) خدا به خاطر این که وظایف مختلف بدن انجام شود در کلیسا، رسولان، انبیا، شبانان، معلمان و مشرین را قرار داد. (افسیان ۴: ۱۱)

در مسیحیت اولیه صحبتی از مقامات کلیسایی نبود، آن موقع مردانی بودند که در شایستگی دعوت والای خود، تحت هدایت و الهام روح خدمت می‌کردند. در مسیحیت اولیه از روحانیون و واعظان کارمند خبری نبود، و بر عکس کل کلیسای فدی‌ه شدگان تازه تولد یافته، کهاتنی ملوکانه و قومی مقدس را تشکیل می‌دادند. (اول پطرس ۲: ۹، مکاشفه ۱: ۶) این پنج خدمت که ابتدا ذکر شد، به کلیساهای محلی محدود نمی‌شدند بلکه به کل کلیسا. رهبران کلیساهای محلی که مشایخ یا ناظران بودند از کلیساهای محلی که هر کدام از استقلال برخوردار بودند دیده‌بانی می‌کردند. به رهبران این جماعتها اسقف گفته می‌شد و وی می‌بایستی متأهل بوده باشد. (اول تیموتاؤس ۳: ۱-۷ تیطس ۱: ۵-۸) در برخی از جماعتهای محلی چندین اسقف خدمت می‌کردند، به عبارتی هدایت کلیسا توسط بیش از یک نفر شیخ انجام می‌شد. (فیلیپیان ۱: ۱) این مسئله کاملاً با یعقوب ۱۴: ۵ تطابق دارد که در آن آمده که هرگاه ایمانداران بیمار می‌شود باید مشایخ کلیسا را بخواند. در زمانی که پولس و برنابا به اورشلیم آمدند مورد استقبال قرار گرفتند و در جمع رسولان و مشایخ حضور یافتند. (اعمال ۱۵: ۴) در مسیحیت اولیه هنوز این نظم الهی در کلیسا حکمفرما بود. برای رسیدگی به وظیفه‌های عملی کلیسای محلی شماسانی تعیین می‌شدند. آنها نیز می‌بایستی متأهل می‌بودند. (اول تیموتاؤس ۳: ۸-۱۳) این مسئله از آن جهت لازم بود که اسقفان و شماسان می‌بایستی با تجربه‌های عملی خود، زوجها را برای حل مشکلات زناشویی خود کمک و هدایت می‌نمودند. در کلیسای اولیه مقام اسقف به شکلی که هم اکنون مطرح است وجود نداشت. طبق اول تیموتاؤس ۳: ۱۵ ستون و بنیاد کلیسای خدای حی که مسیح آن را بنا کرد حقیقت و راستی است. از این رو تفسیرهای سلیقه‌ای دروغ و ناراست در آن جایی ندارند. توسط کلیسا که نهادی الهی بر زمین است، خواست خدا بایستی چنان که در آسمان می‌شود بر زمین نیز کرده شود. (دعای ربانی)

در اوایل و پس از بنیاد کلیسای عهد جدید، انجیل ناب اعلام می‌شد، آموزه رسولان آموخته می‌شد و روش رسولان معمول بود. کلیسای اولیه حیات مسیح را در خود نفوذ داده و تحت هدایت روح بود، به عبارتی تشکیلی فرقه‌ای نبود.

ولی با گذشت زمان پولس و رسولان با معلمان با تعالیم غلط را مطرح کردند درگیر شدند. از آن موقع به بعد چندگانگی به وجود آمد و چندین گروه در کنار هم به صورت متکثر رشد کردند. تنها یکی از این گروه‌ها توسط کلام و انجیل خدا هدایت می‌شد. آنها پیرو تعالیم رسولان خدا بودند و آنها را در زندگی روزانه به کار می‌بستند.

یوحنا با این عبارت این مطلب را تأیید می‌کند: «ما از خدا هستیم و هر که خدا را می‌شناسد ما را می‌شنود و آن که از خدا نیست ما را نمی‌شنود. روح حق و روح ضلالت را از این تمییز می‌دهیم.» (اول یوحنا ۴: ۶)

بقیه جریانات ایمان عبارت بودند از آموزه‌های از حقیقت و تفاسیر. و بعدها این آموزه‌ها تبدیل شد. کتاب مقدس از این مردان با عنوان برادران کذب یاد می‌کند. آنها بدون دعوت وارد خدمت شده بودند. پولس چنین می‌گوید: «و این به سبب برادران کذب بود که ایشان را خفیه در آوردند و خفیه در آمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی در آورند.» (غلاطیان ۲: ۴) آنها به عیسی دیگری بشارت می‌دادند. (دوم قرنتیان ۱۱: ۴) پطرس درباره برادران کذب که آموزه‌های مهلک و گمراه کننده را به کلیسا وارد می‌کنند به ایمانداران هشدار می‌دهد. (دوم پطرس ۲: ۱-۳) یهودای رسول با عبارت زیر از این جریان فکری سخن می‌گوید: «وای بر ایشان زیرا که به راه قائل رفته‌اند و در گمراهی بلعام به جهت اجرت غرق شده‌اند و در مشاجرت قورح هلاک گشته‌اند.» (یهودا ۱۱) برادران کذب کلام را تحریف کردند، آنهایی که اشتباه کردند (مردم) را به سمت ناراستی هدایت کردند و بدین شکل گرایشهای متعدد مذهبی پدیدار شد.

از دیدگاه یوحنا، این جریانات آغاز حرکت ضد مسیح و دجال هستند. Anti به معنی ضد است. بنابراین هر چه با مسیح و کلام او هماهنگ نیست بر ضد او می‌باشد و به عبارتی ضد مسیح است. نوشته شده است که: «از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند، لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند.» (اول یوحنا ۲: ۱۹) پولس از آنها با عنوان "گرگهای درنده" یاد می‌کند. (اعمال ۲۰: ۲۸ - ۳۰) در مکاشفه ۲: ۲ به ایمانداران راستینی که قدرت تمیز را داشتند گفته می‌شود: «... آنانی را که خود را رسولان می‌خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی.» آنها چگونه می‌توانستند با اطمینان این افراد را بیازمایند و متوجه شوند که ادعای رسالت آنها نادرست است؟ آنهایی که تمیز می‌دادند با مقایسه با آن چه که پطرس و پولس وعظ می‌کردند می‌توانستند به هویت این رسولان کاذب پی ببرند. امروزه نیز باید همه چیز را از طریق مقایسه با وعظ و روش رسولان آزمود. وعظ و روش رسولان تنها معیار معتبر برای سنجش ایمان است. با در نظر گرفتن مطالب فوق متوجه می‌شویم که مسئله تشخیص حقیقت از دروغ در آن زمان نیز مطرح بوده است.

در آیاتی که آورده‌ایم، به وضوح از جریانات روحانی دروغین که در کنار کلیسای عیسی مسیح رشد می‌کردند سخن رفت و حتی پیش از پایان سده نخست نیز آموزه‌های غلط و اختلاطها وجود داشتند. عده‌ای پیرو آموزه بلعام بودند، دسته‌ای دیگر از تعلیم نقولویان پیروی می‌کردند در حالی که گروهی به آموزه ایزابل که ادعای نبوت داشت و تعلیم می‌داد گوش می‌سپردند. (مکاشفه ۲: ۲۰)

ولی خوشبختانه آموزه ناب رسولان در کتاب مقدس به عنوان میراثی برای ما گذارده شده است، تا قادر باشیم با دقت مسیر درست را تشخیص دهیم. در کتاب مقدس از اقسام آموزه‌هایی که توسط اشخاص غیر مجاز آورده شده است سخن رفته. عبارت: «همه چیز را بیازمایید.» (اول تسالونیکی ۵: ۲۱) هنوز اعتبار دارد. عده زیادی از این کلام استفاده می‌کنند ولی در عمل آن را به درستی به کار نمی‌برند. آنها با دانش خود و از دیدگاه تعلیمی و روش خودشان بقیه را می‌آزمایند، غافل از این که از دیدگاه خدا تنها یک معیار اعتبار دارد و آن معیاری است که می‌توان در هر شرایطی برای تمیز همه چیز به کار برد. این معیار عبارت است از شهادت کامل خدا که در کتاب مقدس هست.

در سده دوم گرایشهای گوناگونی در کنار کلیسای خدای زنده رشد کردند، ولی کلیسای خدای حی هم چنان به روشی که مسیح به واسطه رسولان تعلیم داد پا بر جا بود. ولی دیری نپایید که آموزه‌های انحرافی شیوع پیدا کرد. مردم توانسته بودند به خیال خود در تنگ را پهن کنند. هر کدام از این گروه‌ها می‌کوشید اعضای بیشتری را جذب کند. امروزه نیز شاهد این وضعیت هستیم، ولی این وعده برای کلیسای حقیقی عیسی مسیح هم چنان باقی است: «ترسان مباشید ای گله کوچک، زیرا مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید.» (لوقا ۱۲: ۳۲) گوسفندان گله کوچک تنها به صدای شبان نیکو توجه دارند. آنها به صدای آن شبانی گوش می‌دهند که زندگی خود را در راه آنها داد. به عبارتی آنها تنها به کلام او توجه دارند. این کلیسا در هر زمانی هم چون گله‌ای کوچک مرکب از افرادی بود و هست که به فراخوانی برای خروج از تشویش (بابل) گوش می‌دهند و بدون کوچک‌ترین سازشی به دنبال شبان حرکت می‌کنند.

در دوره معروف به دوره بعد از رسولان (Post apostolique) شخصیهایی چون پولیکارپ (۱۵۵ م) شاگرد یوحنا و ایرنیوس (۲۰۲ م) شاگرد پولیکارپ برای دفاع از ایمان حقیقی به پا خاستند. البته ما تنها با نگاهی موشکافانه می‌توانیم پی به این مسئله ببریم که در آن عصر دسته‌ای به میراث خالصی که رسولان از خدا بر جا گذاشته بودند دیگر وفادار نبودند و ایمانی متفاوت را بشارت می‌دادند و وعظ می‌کردند. با مطالعه تحولات کلیسای آن زمان متوجه می‌شویم که نهاد الهی کلیسای اولیه داشت تدریجاً جای خود را به تشکیلاتی انسانی می‌داد.

البته تا شورای نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی، شاهد روندهای متناقضی در طول این دوره هستیم. ناظری که از خارج به این تحولات نگاه می‌کند به زودی متوجه می‌شود که جریانهای انحرافی مسیحیت گسترش پیدا کردند و نهایتاً با پذیرش این مسیحیت به عنوان دین توسط دولت زمان امپراطور کنستانتین کلیسا به یک قدرت مهم در سر تا سر امپراطوری روم مبدل شد. ایمان یک فلسفه جدید شد و آمیزش سنتهای شرقی با فرهنگ یونانی هلنیستی (Helleniste) باعث گردید عصاره ایمان اولیه کم رنگ تر شود. از آن زمان به بعد شاهد جدالهای جنجال برانگیزی در مورد مسیح شناسی هستیم که موجب آشفتگی جانهای بسیاری گردیده است.

فصل سوم: انحراف خطرناک و آغاز بلایا

تا زمانی که انجیل در خاک اسرائیل بود و اغلب اعضای آن را یهودیان تشکیل می‌دادند، بحثی درباره مقوله الوهیت پیش نیامد. ولی در جریان مباحث پیرامون مسیح شناسی، اندیشه‌های رومی، یونانی و غیره درباره ایزدان و ایزد بانوان وارد مسیحیت شد. درک نبوتی و روحانی‌ای که سایه‌وار در عهد عتیق مطرح شده بود و در عهد جدید به عنوان حقایق مجسم شده بودند، تدریج کم شد. البته ترویلیان (Tertullien) بر این مسئله تأکید می‌کرد که عهد عتیق و عهد جدید با هم هماهنگی دارند و نبوت عنصر اتصالی بین عهد عتیق و عهد جدید است. (F. Hauss, Vater der Christenheit, S. ۳۰) ولی در واقعیت، نگرشی دیگر مشاهده می‌شود که مسیحیت تدریجاً از ریشه یهودی کنده شده و در زمینه بت پرستی کاشته شد. این روند، مخالف ایمان رسولان و پیروان مستقیم آنها بود. عهد عتیق را در رابطه با آیات عهد جدید برای حمله به یهودیان استفاده می‌کردند، حتی از سده دوم شاهد هستیم که دسته‌ای از رهبران کلیسا که فاقد بینش روحانی بودند با امپراطورهای ضد یهودی روم همگام شدند. آنها

گرایشهای یهود ستیزانه‌ای داشتند. [اصطلاح ضد سامی در رابطه با یهودیان صحیح نیست زیرا همه ملت‌های عرب نیز به مجموعه سامی تعلق دارند - نویسنده]

کنستانتین که از امپراطورهای روم بود و به عنوان یک استراتژیست بزرگ از مسیحیت به نفع خود استفاده کرد، هرگز از رابطه خود با دنیای بت‌پرستی نکاست. او هم چنان، ساخت بت‌کده‌ها و کلیساها را تقریباً به یکسان مورد حمایت قرار داد. کنستانتین در سال ۳۱۵ میلادی اعلام کرد که گرویدن به یهودیت مجازات مرگ را به دنبال دارد. به عبارتی اگر یک فرد یهودی یک مسیحی را به یهودیت بکشاند، مجازات هر دو نفر مرگ می‌بود. در سال ۳۲۱ میلادی گرامی داشت روز یکشنبه، قانونی شد. کنستانتین فقط به این کار بسنده نکرد، بلکه با تهدید به مجازات، یهودیان را وادار کرد روز سبت را انکار کنند و یکشنبه را به اصطلاح تقدیس کنند. کنستانتین این اقدامات را در پی نصیحت‌های اسقفانی که نفوذ قابل توجه‌ای بر او داشتند انجام داد.

شورای نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی برگزار شد. در این شورا دو سخنگوی اصلی به نام آریوس و آتاناسیوس نقش کلیدی ای ایفا می‌کردند. سخنان آنها در تاریخ کلیسا ثبت شده است. از قرار معلوم آریوس هیچ گونه شناختی از مسیح نداشت. ولی آتاناسیوس با صداقت شهادت داد که "در عیسی، خدا خود به ما ظاهر شد و خویشتن را به ما شناسانید و نجاتمان داد، و در مسیح خود پدر را داریم ... خود پدر بود که در عیسی ما را فدیه داد." (K. d. Schmidt, Grundriss der Kirchengeschichte, S. ۹۸) روند شکل‌گیری کلیسای رومی از آن زمان شروع شد. در زمان شورای نیقیه از پاپ یا کاردینال خبری نبود. هم چنین اسقف روم را نیز نمی‌بینیم که با ادعای برتری به دیگران در شورای حاضر شده باشد. واقعیت آن است که این ادعا بر پایه تحریفات شرح حوادث و تاریخ استوار است. این امپراطور روم یعنی کنستانتین بود که شورای نیقیه را تشکیل داد و سرپرستی این شورا را به عهده داشت. هدف کنستانتین تحقق وحدت بین جریانات گوناگون بود تا در پی آن کلیسای واحد در خدمت دولت داشته باشد. وحدت کلیسا و دولت محقق شد و بدین ترتیب کلیسای دولتی (حکومتی) به وجود آمد.

تئودوس (Theodose) کبیر و گراتیان (Gratien) در سال ۳۸۰ میلادی به آزادی مذهب خاتمه دادند "اسقفان در شورای دوم اکومینیک (۳۸۱ میلادی) پیمان اعلام شده توسط امپراطور تئودوس اول در سال ۳۸۰ میلادی را تأیید کردند. طبق این پیمان که در فوریه ۳۸۰ صادر شد هر شهروند رومی موظف بود ایمان مسیحی تبلیثی به شکلی که در شورای نیقیه سال ۳۲۵ میلادی بیان شده بود را بپذیرد ... ایمان تبلیثی که پذیرش خدای پدر، پسر و روح‌القدس را در بر می‌گیرد به این شکل برای همه مسیحیان اعتبار یافته و به عنوان دین اجباری مملکت ارتقا یافت. (B.Harenberg, chronik der Menschheit, S. ۲۱۲) گریگور نیسه (Nysse) یکی از شخصیت‌هایی بود که در شورای اکومینیک دوم قسطنطنیه نقش محوری‌ای را ایفا می‌کرد. او از اعتراف نامه نیقیه حمایت کرد. و در تدوین آموزه تثلیث مشارکت سرنوشت سازی داشت. "از آن به بعد هر شهروند مجبور بود که یک مسیحی ارتودکس باشد و بت‌پرستی و ارتداد به عنوان جنایت علیه حکومت شناخته شد." (K. D. Schmidt, Grundriss der Kirchengeschichte, S. ۸۳) همه کسانی که به دلایل وجدانی از این فرمان پیروی نمی‌کردند و وارد مذهب دولتی نمی‌شدند، به عنوان مرتد شناخته شده و محکوم می‌شدند. آزار و اذیت کلیسایی که در اورشلیم متولد شده بود توسط آن به اصطلاح کلیسای مسیحی امپراطوری روم شروع شد.

با روی کار آمدن پاپ لئون (Leon) کبیر (۴۶۱-۴۴۰) کلیسای همگانی (کاتولیک) رشد به سزایی کرد. اکثر مورخین کلیسا از او به عنوان اولین پاپ یاد می‌کنند. "هر در" (Herder) در لیستی که از ۲۶۴ پاپ تهیه کرده بود، این فهرست شامل پاپ پل ششم نیز می‌شد او را در رده چهل و پنجم قرار می‌دهد. هر در (Herder) در کنار اسم ۱۵ نفر اول فهرست که از پطرس شروع می‌شود یک علامت سؤال می‌گذارد. در حالی که اکثر مورخین پروتستان این علامت را در کنار ۴۴ اسم اول فهرست قرار می‌دهند. ولی اتفاق نظر دارند که تاریخ پاپها از لئون اول شروع می‌شود. لئون اول در شورای (Chalcedoine) کالسدونیه ۴۵۱ م به عنوان همتای اسقف قسطنطنیه شرکت کرد. در آن زمان برتری یکی از آنها مطرح نبود ولی روند این عقیده در حال شکل‌گیری بود. این روند تشکیل "کلیسای حکومتی" در زمان حکومت یوستین (Justinien) امپراطور (۵۶۵-۵۲۷) به کمال رسید، او کشیشان را به عنوان کارمندان دولتی قرار داد. بی‌شک مسیح نمی‌توانست بنیانگذار این کلیسای امپراطوری باشد، بلکه این کار حاکمان روحانی و سیاسی بود که اتحاد این قدرت با امپراطوری روم را به نفع خود می‌دیدند. از دیدگاه تاریخ کلیسا از سده چهارم و پنجم دیگر نمی‌توان منحصر از تاریخ نجات کلیسای عیسی مسیح صحبت کرد، زیرا شاهد شکل‌گیری جریانات انحرافی‌ای هستیم که منجر به تشکیل یک کلیسای بزرگ شد. در آن دوره از تاریخ، این نهاد جهانی که عبارت بود از کلیسای "Chretienne - Pagano" مرتکب جنایاتی هولناک شد.

اسقفها، مقاماتی بودند که از نفوذ سیاسی - مذهبی برخوردار بودند. در ابتدا همه آنها از یک عنوان استفاده می‌کردند زیرا خود را پدران روحانی می‌دانستند، ولی از آنجایی که روم پایتخت امپراطوری روم غربی بود، اسقفهای آن شهر یکی پس از دیگری ادعای تقدّم می‌کردند. آنها خواهان عناوین افتخاری مهم‌تری بودند. آنها ابتدا مقام "Maximus Pontifex" را به خود اختصاص دادند. بیشتر کاهنان اعظم رومی و امپراطورها مانند کنستانتین از این عنوان استفاده می‌کردند. این روند کاذب کلیسای پاپها و تلاش آنها برای کسب افتخارات و اقتدار، بنا بر دلایل بسیاری توجیه پذیر نیست.

از زمان بنیفاس هشتم (۱۳۰۳ - ۱۲۹۴) (Boniface VIII) ایمان به پاپ برای کسب نجات ضروری بود زیرا همه ساکنان زمین زیر اقتدار او گذاشته شده بودند. گریگور هفتم (۱۰۸۵ - ۱۰۷۳) (Gregoire VII) در دیکتاتوس پاپیه (Dictatus papae) خویش همین مطلب را عنوان کرده، وی اعلام نمود تنها پنتیفکس (Pontifex) روم می‌تواند پنتیفکس (کاهن) جهانی خوانده شود. (H. Heinz. Zwischen Zeit und Ewigkeit, S. ۱۷۶) نتیجه این فرایند شکل‌پذیری نوعی مسیحیت بود که در آن روحانیت حکومت می‌کرد. و رابطه با مسیح دیگر ارزشی نداشت بلکه فقط تعلق به این مجموعه مطرح بود. تدریجاً اقتدار از مسیح و کلام خدا سلب شد و به این نهاد و نمایندگان آن منتقل گردید. همان طوری که مسیح در رأس کلیسای خویش است پاپ نیز رئیس مطلق این کلیسای همگانی (کاتولیک) شد.

در این کلیسای حکومتی مردم به اجبار غسل تعمید داده می‌شدند و بعد افراد از بدو تولد وارد این کلیسا می‌شدند، بدون این که بتوانند خود تصمیم بگیرند. به این ترتیب شیوه غیر کتاب مقدسی تعمید اجباری برای اضافه کردن اعضای کلیسا رایج شد. این شیوه اساس این کلیسای مردمی را تشکیل می‌داد و بر قراری مالیات کلیسایی، اساس اقتدار مالی کلیسای پاپی را تشکیل می‌داد. در کنار دوری از کلام خدا که خیلی زود در تاریخ مشاهده شد، روند جدایی مسیحیت از یهودیت در وهله اول و بعد جدایی از جماعت‌های یهودی مسیحی شده طی می‌شد. مسئله به اینجا خاتمه نیافت. یوستین (Justin) اسقف اسمیرنا (۱۶۷ م) علیه یهودیان صحبت کرده و مدعی شد که هم اکنون مسیحیان، اسرائیل خدا می‌باشند در حالی که یهودیان افراد بی‌ایمان و سقوط کرده‌ای بیش نیستند. ولی نظر پولس غیر از این بود: «زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه. و آنانی که بدین قانون رفتار می‌کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا.» (غلاطیان ۶: ۱۵-۱۶) پطرس بیشتر در این باره گفته بود: «... فی الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، بلکه از هر آفتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.» (اعمال ۱۰: ۳۴-۳۵)

حمله به یهودیان بسیار زود شروع شد و بعد در گذر زمان این حملات بیش از پیش جنبه خصمانه پیدا کرد. ایگناسوس (Ignace) اسقف انطاکیه (۱۱۷ - ۹۸ Antioche) اظهارات اختلاف برانگیزی مطرح کرد. اظهار نظر یهود ستیزانه رهبران کلیساهای رسمی در سده‌های مختلف و نوشته‌های این افراد باعث شد که در آن موقع بیش از یک میلیون یهودی به جرم مسیح کشی و خداکشی به طرق مختلف اعدام شوند. از نظر کلیسای روم فرمان "قتل مکن!" باطل شده بود.

خروسوستوم (۴۰۷ - ۳۴۵) Chrysostome معلم کلیسا، یکی از بدترین دشمنان یهودیان بود، وی چنین تعلیم می‌داد "باید هر چه کمتر با یهودیان معاشرت کرد درست همان طوری که از شیطان دور می‌شویم. آنها بهتر از بز و خوک نیستند ... کنیسه نه تنها یک تناثر است بلکه یک فاحشه خانه، یک غار دزدان، مأوای حیوانات ملوث و خانه شیطان است ... مسیحیان نباید به پزشکان یهودی مراجعه کنند حتی اگر به قیمت جانشان باشد، آنها باید مثل طاعون و یا هر بلائی که انسان را گرفتار می‌کند از یهودیان دوری کنند. (K. Deschner, Kriminalgeschichte des christentums, Bd. I, S. ۱۳۴) کوریل (۴۴۴ م) (Cyrille) پطریارخ اسکندریه Alexandrie، راه حل نهایی مسئله یهود را مطرح کرده بود، این به اصطلاح "راه حل نهایی" در سده بیستم با کشتار یهودیان توسط هیتلر به اوج خود رسید. کوپریان (Cyprien) تر تولیان (Tertullien) آتاناسیوس (Athanase)، هیروسوموس (Jerome) گریگور (Gregoire) نیسه (Nysse) آمبروزیوس (Ambroise) آگوستین (Augustin) و یوستینین (Justinien) کم و بیش به احساسات ضد یهودی شدت دادند. این نفرت در طول تاریخ کلیسا از روحانیون انتقال یافت. روحانیون کاری کردند که یهود ستیزی در ذهن مردم ریشه بدواند. یهودیان به عنوان مسبب بدبختیها قلمداد شدند و تلاش زیادی شد تا آنها را از بین ببرند. آن چه که پسر انسان درباره شاگردان خود نبوت کرده بود در مورد یهودیان نیز تحقق یافت. «شما را از کنایس بیرون خواهند نمود، بلکه ساعتی می‌آید که هر که شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت می‌کند. و این کارها را با شما خواهند کرد، به جهت آن که نه پدر را شناخته‌اند و نه مرا. لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.» (یوحنا ۱۶: ۲-۴)

قاتلان معتقد بودند که به خدا و کلیسا خدمت می‌کنند. وظیفه آنها این بود که مسیحیت تثلیثی ناب را از یهودیت یکتا پرست جدا سازند. بعد از این، موج آزار و اذیت، دامنگیر مسیحیانی شد که به اتحاد خود با مسیح پی برده و نتوانستند این سیستم آلوده به خون را بپذیرند. حتی مارتین لوتر (Martin Luther) این اصلاحگر برجسته نتوانست خود را از این یهود ستیزی که در زمان رهبانیت در او نفوذ کرده بود برهاند. شما می‌توانید عبارت زیر را در کتاب "یهودیت" نوشته ج. گام (J. Gamm) ببینید (صفحه ۶۴) "لوتر در آخرین موعظه خود در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۵۴۶ درباره پزشکان یهودی گفت که آنان داروهای تجویز می‌کنند که سالیان بعد منجر به مرگ کسانی که آنها را مصرف کرده‌اند می‌شود."

رفته رفته یهود ستیزی شدیدتر می‌شد. افرادی که افکار ضد یهودی داشتند برای توجیه خود از آیاتی چند از کتاب مقدس استفاده می‌کردند. عیسی در سخنان خود بین یهودیان بی‌ایمان و یهودیان ایماندار فرق گذاشته است.

کلیسای کاتولیک رومی برای تحقق اهداف خود به یهودیان، بت پرستان و کسانی که به شکلی متفاوت ایمان داشتند جفا می‌رساند. این کلیسا هم اکنون باید بدین پرسش پاسخ دهد که آیا نجات را به ارمغان آورده است یا باعث آوارگی و بدبختی مردمان بسیاری شده است. در کنار این جفاهای وحشتناک، کلیسای کاتولیک برای تحقق اهداف خود جنگ می‌کرد. این کلیسا به حدی کشتار می‌کرد و املاک کشته شدگان را ضبط

می کرد، که در قرون وسطی مالک یک سوم زمینها و املاک اروپا بود. کلیسای کاتولیک ثروت زندگان و مردگان را تصاحب می کرد. پادشاهان و شاهزادگان نه تنها جرأت نمی کردند به این مسئله اعتراضی بکنند بلکه خود قتلانه در این اقدامات با کلیسا شریک بودند. "رادولف د هابسبورگ (Rodolphe de Habsbourg) در سال ۱۲۸۶ اعلام کرد که یهودیان و اموال آنها به خزانه او تعلق دارند." (J. Gamm, Judentun, S. ۸۴)

نفرینهایی که از دهان رهبران مذهبی و بالاخص پاپها، اسقفها و کشیها جاری می شد، باعث گردید کلیسای روم وحشیانه به یهودیان و دیگر ایمانداران اذیت و آزار برساند. در داوری نهایی معلوم خواهد شد که آیا مردم آلمان به تنهایی مسؤول مرگ ۶ میلیون یهودی هستند یا این که کلیسای روم نیز شریک این جنایات شناخته خواهد شد. زیرا این کلیسا زمینه ای مساعد برای این کشتارها فراهم کرد. برای کاتولیکهایی چون هیتلر (Hitler) و هیملر (Himmler)، گبلز (Goebbels) یسوعی زمینه را از پیش مهیا نموده بود. پاپها مرتب از آن سخن می گفتند. همان طور که هیتلر از آن سخن می گفت. پاپ پیوس یازدهم (Piexi) در ماه فوریه ۱۹۲۹ درباره موسیلمینی گفت "... دست یاری خدا ما را هدایت کرد تا با این مرد ملاقات کنیم. ("Histoire secrete des jesuites" E. Paris p. ۲۱۰) هر کس کتابهایی را که درباره پاپها و عملکردهای آنها تا این اواخر نوشته شده است را بخواند، آشفته می شود. گویی یهودیان و ایمانداران به چشم آنها بی ارزش بودند. پاپ لئون یسوعی سیزدهم (۱۹۰۳ - ۱۸۷۸) (Jesuite leon XIII گفت "آنا تیما باد بر هر کسی که بگوید روح القدس نمی خواهد مرتدین را بکشند. "Histoire secrete des hesuites" E. Paris P. ۲۷۹) از کی تا به حال روح القدس می کشد! طبق شهادت کتب، روح زنده می کند. ولی کلیسای رومی به کسانی که خط مشی آنها را پیروی نمی کردند، معلمان دروغین و منحرف می گفتند. و روحانیت به خود اجازه می داد این اشخاص را از بین ببرد. در این مورد باید به رفتار پیوس دوازدهم (Pie XII) در زمان قتل عام که قبل از جنگ جهانی دوم و در جریان آن صورت گرفت اشاره کرد. با یک اشاره کوچک واتیکان کار به جایی رسید که کنیسه (روم) را آتش زدند. پس از آن که این کنیسه بازسازی شد، یهودیان که به کوری روحانی دچار شده بودند با سرودن مزمور ۱۵۰ از پاپ چون مسیح استقبال کردند.

خداوند در نخستین ملاقات خویش با ابراهیم به او گفت: «و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود. و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آن که تو را ملعون خواند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲: ۲-۳) آنها که ادعای ایمان به خدا داشتند باید این کلام را مد نظر می داشتند. یگانه پرستی خالص که منحصر به یهودیت بود به عنوان مانعی در جلوی اندیشه مشرکانه اسقفها قرار می گرفت، آنها نمی خواستند با یهودیان و خدای یهودیان کاری داشته باشند. و نیز به جای واژه عبری ماشیح (Maschiah) (مسیحا Messie) واژه یونانی کریستوس (Christos) (مسح یافته Oint) را قرار دادند و به جای واژه عبری یشوعا (Yahshuah) (یهوه نجات دهنده) واژه یونانی عیسی (Jesus) را گذاشتند. مباحث مربوط به الوهیت در همان زمان از تفکر یونانی (هلنیستی) نشأت گرفت که هیچ رابطه ای بین این جهت گیریها و اسرائیل و خدای اسرائیل وجود نداشت. برخلاف ادعای دسته ای از مورخان، در عهد جدید هیچ نشانه ای از یهودی ستیزی وجود ندارد، به نظر می رسد که این جمله مسیح را که: «... نجات از یهوداست.» (یوحنا ۴: ۲۲) هیچ کس نخوانده است.

انبیاء عهد عتیق از آن موقع نبوت کرده بودند که امتها نیز در نجات خدا شریک می شوند: «من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امتها خواهم گردانید.» (اشعیا ۴۲: ۶) «... بلکه تو را نور امتها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود.» (اشعیا ۴۹: ۶ و غیره) ولی خداوند در وهله اول از یهودیان شروع کرد. او به شاگردان خویش گفت: «بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید.» (متی ۱۰: ۶) پطرس نخستین شاهد نجات یک شخص رومی به نام کرنیلیوس و اهل خانهاش بود. (اعمال ۱۰) خداوند به پولس گفت: «روانه شو زیرا که من تو را به سوی امتهای بعید می فرستم.» (اعمال ۲۲: ۲۱) از زمانی که خداوند به شاگردان خود به صراحت گفت: «پس رفته امتها را شاگرد سازید...» (متی ۲۸: ۱۹) کلیسای خدای زنده را همه اقوام، زبانها و ملل تشکیل می دهند.

با توجه به این که امپراطوری روم در همه جا حضور داشت، کلیسای کاتولیک می توانست تمام امکانات مادی موجود را جهت تحقق اهداف خویش بسیج کند. در واقع نباید از "مسیحی شدن" در آن روزگار صحبت کرد بلکه بهتر است از "کاتولیک شدن" مردم صحبت کرد. ملل آن روزگار به دلیل موعظه کلام نبود که به مسیح روی آوردند بلکه به زور مجبور شدند دین مملکت یعنی کاتولیک را بپذیرند. در طول هزار سال حکومت مطلق کلیسای کاتولیک، زمین از خون شهیدان آبیاری شد. ارقام متفاوتی درباره تعداد کشته شدگان ارائه شده، ولی معمولاً عدد ۶۸ میلیون ارائه می شود. همه کسانی که به شکلی شهادت ایمان داشتند شکار می شدند. حتی در جریان ضد اصلاحات، با استفاده از وسائل دنیوی، خونهای زیادی ریخته شد. این گونه روشها ارتباطی به انجیل نجات نداشت، بلکه بر عکس شاهد آن بودیم که قدرت مذهبی در کنار قدرت دنیوی جنایات زیادی مرتکب شد، و بدبختی را به ارمغان آورد. چه کسی است که در مورد تفتیش عقاید در اسپانیا، دادگاه جادوگران و سوزاندن آنها، اخراج وادنیها (Vaudois) و منونیتها (Mennonites) و آزار و اذیت همه کسانی که در اروپا ایمان متفاوتی داشتند چیزی ننشیده باشد؟ در شب سن بارتلمی (ST - Barthelemy) (از ۲۳ تا ۲۴ اوت ۱۵۷۲) در جریانی که معروف به "عروسی خون" می باشد تنها در شهر پاریس ۳۰۰۰ نفر هوگنو (Huguenots) (پروتستانهای فرانسه) کشته شدند. در این جریان ۲۰۰۰۰ نفر در کل فرانسه کشته شدند. "پاپ گریگور سیزدهم (Gregoire XIII) با خواندن ته دئوم (Te Deum) قتل عام پروتستانهای فرانسه را گرامی داشت. (B. Harenberg Chronik der Menschheit, S. ۳۲۷) این کلیسا چنان دست به تحریف آموزه ها زد که دیگر اثری از گنجینه ایمان اصلی مشاهده نمی شد، تا جایی که قرائت کتاب مقدس جرم به شمار می رفت.

صحنه سوخته شدن ایمانداران و یهودیان ایماندار به کتاب مقدس توسط کلیسای روم تکان دهنده است. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که به چه علتی این کلیسا تا این حد از کتاب مقدس وحشت داشت؟

فصل چهارم: ادعاهای بی‌اساس پاپها

همان طوری که با دلیل و مدرک در این کتاب عنوان شده است، کلیسای کاتولیک نه ۲۰۰۰ سال بلکه ۱۶۰۰ سال سن دارد. لذا جای شگفتی نیست که هیچ کدام از آموزه‌ها و روشهای این کلیسا با مسیحیت اولیه تطابق ندارد و مفاهیمی چون "تعمید، شام خداوند و توبه" حفظ شده‌اند ولی با معانی و شکلی کاملاً متفاوت اجرا می‌شوند، به گونه‌ای که دیگر اثری از سنت و مفاهیم کلیسای اولیه در آنها ملاحظه نمی‌شود.

در هیچ جای کتاب مقدس از پاپ صحبت نشده است، هم چنین ذکری از مسئله "جانشینی پطرس"، خلیفه‌گری و جانشینی رسولان نگردیده است. استفاده از برخی آیات کتاب مقدس برای توجیه این گونه عقاید به مفهوم سوء استفاده از آیات است. به عنوان مثال، مخصوصاً از سخنان مسیح در متی ۱۶: ۱۸ سوء تعبیر شده است. «و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس (Petros) و بر این صخره (Petra) کلیسای خود را بنا می‌کنم...» خداوند به پطرس تکلفت که "من بر روی تو کلیسای خود را بنا می‌کنم" بلکه "بر این صخره" در حالی که کلمه پطرس به معنی سنگ است.

هر کسی که به خود زحمت بدهد، می‌تواند عبارات عهد عتیق و عهد جدیدی که در آنها از صخره (Petra) صحبت شده است را به زبان یونانی بخواند. (متی ۲۴: ۲-۲۵، لوقا ۶: ۴۸، اول قرن‌یان ۱۰: ۴) این تصور که خداوند آسمان و زمین کلیسای خود را بر روی یک انسان بنا نماید، احمقانه است. حتی اگر فرض کنیم که این انسان بزرگ‌ترین رسول و نبی باشد. پطرس (Petros) سنگی بود که می‌توانست به راحتی تکان بخورد و نه یک صخره تکان نخوردنی. درست ۵ آیه بعد گفته می‌شود که خداوند به سوی پطرس برگشته گفت: «دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می‌باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی!» (متی ۱۶: ۲۳) در اصل، مسئله از این قرار بود که پطرس مکاشفه‌ای درباره عیسی دریافت کرده بود، این مسئله برای او باز شده بود که عیسی همان مسیح است. و کلیسا بر این مکاشفه عیسی مسیح بنا شده است. پیش از توجه به آیه ۱۸، بهتر است آیه ۱۷ را بخوانیم: «خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.» از این عبارت بر می‌آید که پطرس به تازگی مکاشفه‌ای از آسمان درباره مسیح دریافت کرده بود، که این مسئله را در آیه ۱۶ مطرح می‌کند: «شمعون پطرس در جواب گفت که تویی مسیح پسر خدای زنده!» مسیح در آیه ۱۵ چنین پرسیده بود: «شما مرا که می‌دانید؟» پاسخ این سؤال عبارت بود از مکاشفه‌ای که از سوی پدر برای پطرس باز شد و کلیسا بر روی مکاشفه عیسی مسیح بنا شده است. آیه ۱۹: «و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم...» با سوء تعبیر تفسیر شده است. در اینجا صحبت از کلیدهای ملکوت آسمان است. یحیی تعمید دهنده چنین موعظه کرده بود: «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.» (متی ۳: ۲) ما درباره خداوندان در متی ۱۷: ۴ چنین می‌خوانیم: «از آن هنگام عیسی مسیح به موعظه شروع کرد و گفت: توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.» بافت لوقا ۱۶: ۱۶ چگونگی نزدیکی ملکوت خدا را نشان می‌دهد: «تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس به جد و جهد داخل آن می‌گردد.» در روز پنطیکاست اولین افراد به سوی ملکوت خدا شتافتند. این اشخاص در مقایسه با یحیی تعمید دهنده در موقعیت برتری قرار داشتند. وی تنها این واقعه را بشارت داده بود. در کلام آمده است: «هر آینه به شما می‌گویم که از اولاد زنان، بزرگ‌تری از یحیی تعمید دهنده برنخاست، لیکن کوچک‌تر در ملکوت آسمان از وی بزرگ‌تر است. و از ایام یحیی تعمید دهنده تا الآن، ملکوت آسمان مجبور می‌شود و جباران آن را به زور می‌ربایند.» (متی ۱۱: ۱۱-۱۲) در روز پنطیکاست، پطرس که به اقتدار الهی آراسته شده بود، کلید ملکوت را به گونه صحیحی به کار برد و از ابتدای کار فرایضی به کلیسای عهد جدید بخشید که تا ابدالابد اعتبار دارند.

درک نماد کلید ساده است. کسی که کلید خانه‌ای را دارد می‌تواند وارد آن شود، کسی که سوئیچ ماشینی را دارد می‌تواند با آن حرکت کند و کسی که کلید ملکوت آسمان را دارد به ملکوت خدا دسترسی دارد و با آن امور مخفی را باز می‌کند، زیرا برای وی مکشوف می‌شوند. با توجه به دعوت الهی و اختیاراتی که به پطرس محول شده بود، وی فرایضی مقرر فرمود که برای ما تا به امروز لازم‌الاجرا و تغییر ناپذیر می‌باشند. و کسی حق ندارد پا از آنها فراتر بگذارد. خداوند رهبران روحانی زمان خود را تویخ کرده گفت: «وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل شوندگان را هم مانع می‌شوید.» (لوقا ۱۱: ۵۲) آیا امروز این امکان وجود ندارد که ما دوباره در موقعیت مشابهی قرار داشته باشیم؟

چیزی که عیسی خداوند به پطرس فرمود، درست درک نشد و به صورت غلط به کار برده شد: «و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم، و آن چه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آن چه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.» (متی ۱۶: ۱۹) آن چیزی که پطرس در روز پنطیکاست، الزام‌آور توصیف کرد یعنی توبه، تعمید آب و تعمید روح القدس با هدایت روح عنوان شد. به همین خاطر این مطلب در زمین و آسمان اعتبار دارد و مفهوم واقعی کلیدها همین است.

البته این اقتدار و اختیارات کامل الهی، تنها به پطرس عطا نشد، اگر چه وی نخستین کسی بود که در زمان تولد کلیسای عهد جدید سخن گفت و فرایضی مطابق با آموزهٔ مسیح مطرح کرد ولی این اختیارات به همهٔ کلیسا نیز منتقل گردید. این مسئله زمانی مشخص می‌شود که متی ۱۸: ۱۸ را بخوانیم. در این آیه همان کلمات خطاب به جمع عنوان شده است: «هر آینه به شما می‌گویم آن چه بر زمین بندید در آسمان بسته شده باشد و آن چه بر زمین گشاید در آسمان گشوده شده باشد.» متوجه می‌شویم که همان اختیارات نامی که به مرد ساعت اول عطا شد تا آموزه‌های لازم الاجرا را برقرار کند، به جماعت کلیسا نیز منتقل شد. زیرا آنها نیز مأمور شده‌اند تا همان تعالیم را وعظ کنند. همان طوری که از بافت آیه بر می‌آید، این مسئله به تصمیماتی که ممکن است دربارهٔ ایمان‌داری اتخاذ شود نیز مربوط می‌شود. در صورتی که شخص مورد نظر به تصمیمات کلیسا که مطابق با کلام اتخاذ می‌شد تن نمی‌داد، وی در ردهٔ بی‌ایمانان قرار می‌گرفت. این اقتدار تام به یک مرد محدود نمی‌شود، بلکه در اختیار کل کلیسا گذاشته شده است. نباید بدون توجیه معتبر آن را به کار برد بلکه باید تنها با هماهنگی کلام خدا به کار گرفته شود. در آن صورت آن چه در آیهٔ بعدی نوشته شده است، محقق می‌شود: «باز به شما می‌گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین دربارهٔ هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.» (متی ۱۸: ۱۹)

لازم است دربارهٔ یوحنا ۲۰: ۲۱-۲۳ نیز توضیحی داده شود. از آن بخشی که خداوند به رسولان گفت: «... سلام بر شما باد. چنان که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم. و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: روح‌القدس را بیایید. گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.» درک نادرستی شده است و کلیسای روم تعبیر و تفسیر غیر کتاب مقدسی خود را از آن ارائه کرده است. بخشش گناهان به هیچ کس عطا نشده است. تنها خدا می‌تواند ما را ببخشد. (مرقس ۲: ۷) وقتی مردم با شنیدن وعظ و ایمان به عیسی مسیح، به یقین می‌رسند که فدی به طور کامل به واسطهٔ برهٔ خدا صورت گرفته است، اطمینان حاصل می‌کنند که خدا آنها را بخشیده است. واضح است که انسان نه می‌تواند گناهان خود را ببخشد و نه می‌تواند گناهان دیگران را بیامزد. ولی کلام به وضوح می‌گوید: «و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آموزش گناهان در همهٔ امتها به نام او کرده شود.» (لوقا ۲۴: ۴۷) «و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چون که همهٔ خطایای شما را آمرزید.» (کولسیان ۲: ۱۳)

پس معنی این خطاب به جمع در یوحنا ۲۰: ۲۳ چیست؟ «گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد...» مخاطب این عبارت چه کسی است و چه شرایطی عنوان شده است؟ بی‌شک، رسولان مخاطبان این کلام هستند و مسئله به مأموریت آنها مربوط می‌شود، در اینجا منظور گناهی است که علیه واعظان انجیلی که از جانب خدا مأموریت دارند انجام شده است. این سخنان پس از رستاخیز خداوند عنوان شده‌اند. هنگامی که خداوند عیسی مأموریت خود را به انجام رسانید، بسیاری با "بعزبول" توصیف کردن خداوند و غیره علیه او گناه کرده‌اند. ولی او به آنها گفت: «از این رو، شما را می‌گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح‌القدس از انسان عفو نخواهد شد. و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که بر خلاف روح‌القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد.» (متی ۱۲: ۳۱-۳۲) این مسئله به گناه علیه انسانهایی مربوط می‌شود که از زمان افاضه شدن روح‌القدس در پنطیکاست به صورت الهی مشغول خدمت شده‌اند. وقتی که شخصی به یک خادم که توسط خدا فرستاده شده کفر می‌گوید، وی را مورد آزار قرار می‌دهد یا سنگسار می‌کند، همان خادم می‌تواند این گناه را بر او ببخشد و خود عیسی به عنوان نمونه به ما گفت: «ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.» (لوقا ۲۳: ۳۴) زمانی که استیفان سنگسار می‌شد در دعای خود گفت: «... ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر. پس زانو زده به آواز بلند ندا در داد که خداوند این گناه را بر اینها مگیر...» (اعمال ۷: ۵۹-۶۰) ولی اگر کسی بر کار روح‌القدس و عطایای روح‌القدس که به واسطهٔ خدمت یک رسول خدا به ظهور می‌رسد کفر بگوید، این گناه بر او بخشیده نخواهد شد و محو نخواهد گردید. یک مرد خدا تنها می‌تواند گناهی که بر ضد او مرتکب می‌شوند را ببخشد، همان طوری که در دعای ربانی آمده است: «و قرضهای ما را ببخش چنان که ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.» (متی ۶: ۱۲) و «و وقتی که به دعا بایستید، هر گاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آن که پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد.» (مرقس ۱۱: ۲۵) هر بار که کسی علیه فرد دیگری گناه می‌کند، باید یک دیگر را ببخشند حتی اگر لازم باشد هفتاد هفت بار. (متی ۱۸: ۲۱-۳۵)

بنابراین، اگر کسی علیه یک خادم راستین خدا گناه کند، امکان بخشش برای او هست، ولی در صورتی که روح‌القدس از طریق این شخص در کار باشد و کسی بر علیه آن گناه کند این مسئله دیگر به هیچ عنوان به آن شخص که خدا به کار می‌برد ربط پیدا نمی‌کند، بلکه مستقیماً روح‌القدس مورد بی‌حرمتی قرار گرفته است.

بنابراین می‌توان گفت کسی که کفر بگوید در پیشگاه خدا مقصر است زیرا علیه روح‌القدس کفر گفته است و این گناه بر او بخشیده نخواهد شد و پاک نمی‌شود. این همان گناهی است که "منتهی" به مرگ است "که به جدایی از خدا منجر می‌شود. (اول یوحنا ۵: ۱۶) به هر صورت، هر انسانی در پیشگاه حق گناهکار است و تنها از جانب او می‌تواند بخشش گناهان خود را دریافت کند: «که تمام گناهان را می‌آمرزد...» (مزمور ۱۰۳: ۳) «خوشا به حال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید.» (رومیان ۴: ۷)

زمانی که من این مسئله را عنوان می‌کنم که کلیسای کاتولیک رومی ضد کتاب مقدسی است، اغراق نمی‌کنم. ایمانداران این کلیسا، از زمان تولد تا هنگام مرگ، می‌شنوند که گناهان آنها بخشیده شده است. این بخشش به واسطهٔ کلیسای کاتولیک حاصل می‌شود. ولی پس از مرگ

آنها، رسماً به آشنایان و وابستگان اعلام می‌شود که طرف با وجود شرکت در همه مراسم مثل تدهین نهایی، به برزخ رفته است. از قرار معلوم وی باید در آنجا بماند تا گناہانی که در طول زندگی مرتکب شده بخشیده شود، در حالی که یک عمر فرایض کلیسایی را اجرا کرده است، آیا عجیب نیست! در اینجا نیاز به یادآوری است که برزخ همانند سایر آموزه‌ها و دگمهای این تشکل، اختراعی بیش نیست.

هولدریش زوینگلی (Huldrych Zwingli)، اصلاحگر سوئیسی در این مورد چنین می‌گوید: "از آنجایی که ذکر از برزخ این محل کفاره خیالی با آتش در کلام خدا نیست، چطور این قدر احمق شده‌ایم که به این حرفهای بی‌سر و ته و غیر واقعی گوش می‌دهیم؟ ما می‌بینیم که همان افرادی که از برزخ دفاع می‌کنند راه خاموش کردن آن را به ما می‌آموزند و در عین حال خود را به عنوان خاموش کنندگان این آتش معرفی می‌کنند و می‌گویند، تو باید پول بدهی تا آتش هر چه زودتر خاموش شود. این مسئله زمانی اتفاق می‌افتد که کسی که پول می‌گیرد با صداقت، نماز بگذارد و مزامیر را بخواند آنها در حین انجام مراسم مذهبی دست خود را به جهت پول دراز می‌کنند ... (Hauptschriften, Der Theologe, ii. Teil, S. ۱۹۳-۱۹۴)"

در زمان تأسیس این کلیسای همگانی (کاتولیک)، چیزهای زیادی وارد شد، آموزش داده شد و حتی به عنوان اصول جزئی اعلام گردید که هیچ گونه رابطه‌ای با مسیحیت اولیه نداشت. ایمانداران دوره اولیه با چیزهایی مثل شمعها، بخور و آب متبرک سر و کار نداشتند. هم چنین این مسئله درباره مراسم سعادت خواندگی و مراسم اعلان قدیسی و نیایش و توسل به آنها صدق می‌کند. در کلیسای اولیه، مراسم قربانی و دعا به "مادر خدا" مرسوم نبود. اثری از صومعه هم نبود. من فهرستی جلوی خود دارم که حاوی اعلامیه‌های کلیسای کاتولیک از ابتدا تا اعلام خطا ناپذیری پاپ در سال ۱۸۲۰ است. این اصل جزئی با وجود مخالفت بسیاری از شخصیت‌های کاتولیک به تصویب رسید. در آلمان ۲۹ الهیدان مخالف بودند و تنها ۲۵ الهیدان موافق آن بودند. در سال ۱۹۵۰، اصل جزئی‌ای به تصویب رسید که به موجب آن مریم در روح و جسم خود به آسمان عروج کرده است. همه این مسائل فاقد اساس کتاب مقدسی هستند. در کتاب مقدس آمده است: «و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان ...» (یوحنا ۳: ۱۳)

با توجه به این، اعلامیه پاپ پیوس ۱۲ (Pie XII) به طور واضح گفته مسیح را نقض می‌کند، که باید آن را در میان اقدامات ناشی از روح ضد مسیح تلقی کرد. مریم در سال ۴۳۱ در شورای افسس به عنوان "مادر خدا" شناخته شد، یعنی چند سال پس از تأسیس کلیسای عهد جدید، از آن زمان عناوینی چون "بانوی ما"، "ملکه آسمان"، "واسطه"، "مدد دهنده"، "میانجیگر"، "مادر جمیع فیضها"، "مادر کلیسا" و "کسی که مار را سرکوب کرد" و غیره به او اطلاق شد. بسیاری از عناوین مسیح، به مریم منتقل شده‌اند. بنابراین می‌توان گفت آنها عناوین ضد مسیحی هستند. عیسی پادشاه است، او واسطه ما و متوسط است و او به تنهایی سر مار را کوبید. اگر مریم همه این کارها را انجام داده و همه این عناوین را داشته باشد، این سؤال پیش می‌آید که مسیح به تنهایی چه کار کرده است؟ مسیح چه کاره است و کیست؟

لوتر درباره تصمیمات شوراها و اعلامیه‌های پایا چنین گفت "من به این علت به (تصمیم) شوراها و پاپ اعتقاد ندارم زیرا آنها اغلب اشتباه کرده و به طور ضد و نقیض صحبت کرده‌اند. شهادتهای مکتوب و مدارک لازم و واضح نمی‌توانند مرا متقاعد کنند، من فقط می‌توانم به شهادتهایی که از کتاب مقدس نقل می‌شود اطمینان داشته باشم، زیرا در کلام خداوند آمده‌اند. من نمی‌توانم و نمی‌خواهم عقب نشینی کنم زیرا در صورتی که برخلاف وجدان خود عمل کنم، دیگر نه تضمینی خواهم داشت و نه راه نجات. خدا مرا امداد کند. آمین!" (F. Hauss, Vater der Christenheit, S. ۱۴۲) لوتر این سخنان تاریخی را در ورمز (worms) در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۵۲۱ بیان کرده است.

خود تاریخ گویای خطاپذیری پایا است. "تا پایان جنگ سی ساله، ۲۴۵ پاپ بر مسند نشستند. در این جمع ۲۴ نفر به اصطلاح ضد پاپ بودند. و یک گزارش تاریخی هست که یک پاپ زن نیز بر مسند نشسته است که تا مدت‌ها افسانه پنداشته می‌شد. ۱۹ پاپ رم را ترک کردند، ۳۵ پاپ در خارج حکومت کردند، ۳۵ پاپ بیش از یک ماه سلطنت نکردند، ۴۰ پاپ یک سال سلطنت کردند، ۲۲ پاپ تا دو سال سلطنت کردند. ۵۴ پاپ ۵ سال سلطنت کردند، ۵۷ پاپ تا ده سال سلطنت کردند، ۵۱ پاپ تا ۱۵ سال سلطنت کردند، ۱۸ پاپ تا ۲۰ سال سلطنت کردند و تنها ۱۰ پاپ بیش از ۲۰ سال سلطنت کردند. از ۲۴۵ پاپ ۳۱ نفر به جرم اختلاس یا ارتداد مجرم شدند، ۶۴ نفر از پاپهای مشروع به قتل رسیدند، ۱۸ پاپ مسموم شدند، ۴۰ نفر از آنها خفه شدند و ۱۳ تن دیگر به طرق مختلف مردند." (E. Rosenow, wider die pfaffenherrschaft, Bd. ۱, S. ۴۲) روم یا به عبارت دقیق‌تر واتیکان به خود اختیار کامل و نامحدود داد، که این مسئله مشروعیت کلامی ندارد. لذا تنها می‌توان از یک قدرت دنیوی که تحت لوای دین عمل می‌کند، نام برد. حدیث مربوط به عزیمت پطرس به روم نیز افسانه‌ای بیش نیست. پطرس به روم نرفت و در آنجا ۲۰ سال به عنوان اسقف خدمت نکرد. این احادیث کاذب، حاکی از تلاش مایوسانه کلیسای کاتولیک برای توجیه ادعای مهم ولی بی‌اساس و ابداعی خودشان است. در تاریخ فقط از یک شمعون مجوسی (Simon Magus) صحبت می‌شود که به روم رفت و با حرکات جادویی خود سنای روم را متأثر ساخت. کتاب مقدس به روشنی سفرهای پولس و پطرس را شرح می‌دهد تا در این مورد شک نکنیم. در صورتی که پطرس به راستی به روم سفر کرده بود، حادثه‌ای چنین مهم و پر سر و صدا ضبط و تشریح می‌شد.

در غلاطیان ۲: ۹ آمده است که پطرس و یعقوب و یوحنا به پولس و برنابا دست رفاقت دادند و قرار شد پولس و برنابا به نزد امتها بروند و پطرس، یعقوب و یوحنا به سراغ یهودیان. پولس در پایان رساله خود به رومیان به ۲۷ نفر با ذکر نام سلام می فرستد. در حالی که ذکری از نام پطرس نشده است. به همین ترتیب در بسیاری از رساله های پولس حتی یک بار از پطرس صحبت نشده است. پس از بررسی دقیق کلام خدا و روند تحولات مذهبی روشن می شود که هیچ کدام از آموزه هایی که کلیسای روم مطرح کرد، نمی توانند در آزمایش کلام موفق شوند. نه تنها قبول ریاست پاپ توجیه پذیر نیست، بلکه در سر تا سر تاریخ کلیسا، یک بار هم عنوان نشده است که یکی از پاپها با دعوت الهی وارد شده باشند بلکه همه آنها توسط شورای کاردینالها انتخاب شده اند.

فصل پنجم: مریم کیست؟ (Marie)

در این مبحث به جایگاه مریم از دیدگاه خدا و هم چنین شخصیتی که انسانها از وی ساخته اند می پردازیم. اسم اصلی این دختر جوان در زبان عبری میریم Miriam بود. وی همان باکره ای بود که واسطه تحقق وعده خداوند خدا شد. خدا از طریق اشعیا نبی چنین وعده داده بود: «اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.» (اشعیا ۷: ۱۴)

زمانی که ترجمه های جدید به جای کلمه باکره (Vierge) از اصطلاح زن جوان (Jeune Femme) استفاده می کنند مفهوم کلمه اصلی را نادیده می گیرند و این کاری است ناشایست. در زمانی که وعده خدا محقق شد مریم زن جوانی نبود، بلکه بعد به زن جوانی تبدیل شد. وی باکره ای بود که روح القدس بر او سایه افکند. علامتهای ویژه یک باکره عبارت هستند از پاکی و لمس نشدن توسط مردی. «اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آن که با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند.» (متی ۱: ۱۸)

یوسف چنان سرخورده شد که به فکر افتاد از مریم جدا شود. ما می توانیم احساس او را در این موقعیت درک کنیم. «و شوهرش یوسف چون که مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.» (متی ۱: ۱۹) وی نمی خواست که رسوایی رخ دهد ولی چنان آزرده خاطر و ناراحت بود که تصمیم گرفت از مریم جدا شود. «اما چون او در این چیزها تفکر می کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آن چه در وی قرار گرفته است، از روح القدس است.» (متی ۱: ۲۰)

ما در اینجا با اولین نشانه کلام مبنی بر این که مریم، نامزد عقدی یوسف بود و بعد زوجه او شد مواجه می شویم. وقتی که به مطالعه این داستان ادامه می دهیم، متوجه می شویم که یوسف طبق راهنمایی که به وی شده بود عمل کرد. «پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنان که فرشته خداوند بدو امر کرده بود، به عمل آورد و زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را زایید، او را نشناخت، و او را عیسی نام نهاد.» (متی ۱: ۲۴ - ۲۵) این مسئله واضح است و تنها پس از تولد عیسی بود که یوسف به عنوان شوهر با مریم ارتباط برقرار کرد و چهار پسر حاصل این زندگی مشترک است. آنها صاحب چندین دختر نیز شدند ولی تعداد دختران بر ما معلوم نیست. «آیا این پسر نجار نمی باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟ و همه خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟» (متی ۱۳: ۵۵ - ۵۷) تنها حقیقت کتاب مقدسی در این مورد همین است و داستانهای دیگر تنها با هدف جلال دادن مریم ساخته و پرداخته شده اند.

در نسب نامه متی ۱: ۱۶، یوسف به عنوان شوهر مریم معرفی می شود. ما با ذکر چند شهادت دیگر کتاب مقدس ثابت خواهیم کرد که بچه های دیگری نیز از این ازدواج به دنیا آمده اند. در لوقا ۸: ۱۹ - ۲۱ می خوانیم که: «و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند، پس او را خبر داده گفتند: مادر و برادرانت بیرون ایستاده می خواهند تو را ببینند. در جواب ایشان گفت: مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به جا می آورند.»

عیسی نیامده بود که روابط خویشاوندی زمینی با عده ای برقرار کند. به همین خاطر می بینیم که توجه خاصی به مادر خود و پسران طبیعی او نداشت. وی با هر گونه انحراف در این باره برخورد کرد و نشان داد که فرزندان راستین خدا چه کسانی هستند. عیسی تصریح کرد که عنوان فرزندان خدا به کسانی اطلاق می شود که مطابق با کلام خدا عمل می کنند.

جای هیچ شکی نیست که الهام دروغین در آن زمان وجود داشت و کلام خدا به طور واضح این موضوع را مطرح می کند. «چون او این سخنان را می گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت خوشا به حال آن رحمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی. لیکن او گفت: بلکه خوشا به حال آنانی که کلام خدا را می شنوند و آن را حفظ می کنند.» (لوقا ۱۱: ۲۷ - ۲۸) آیا در پشت این ندایی که در جمعیت بلند شد، همان روحیه نیایش مریم دیده نمی شود؟ خداوند با در نظر گرفتن این مسئله بلافاصله این تفکر را اصلاح کرد. برای تشویق مردم به نیایش مریم و توجیه این کار متن لوقا ۱: ۲۸ را به شکل غلطی ترجمه کرده اند: «پس فرشته نزد او وارد شده گفت: سلام ای نعمت رسیده! خداوند با تو است ...» در حالی که در کاتشیزم کاتولیک چنین می خوانیم: «درود بر شما ای مریم، پر از فیض، خداوند با تو است.» بین کسی که نزد خدا فیض می یابد و

کسی که پر از فیض است تفاوتی اساسی وجود دارد. مریم مسیری غیر از مسیر دختران دیگر طی نکرد. وی پیش از آن که مورد خطاب جبرائیل، پیغام آور آسمانی قرار بگیرد به عقد یوسف درآمده و قصد ازدواج با وی را داشت. فرشته به دختری که به عقد کسی درآمده بود گفت: «... ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.» (آیه ۳۰) طبیعی است که مریم از دیدن پیغام آور آسمانی تعجب کرده، از شنیدن پیغام شگفت زده شد. آیه ۳۸ باز ثابت می‌کند که مریم پر از فیض نبود بلکه همان طوری که نوشته شده است "وی به نزد خدا فیض یافته بود." به همین علت بود که مریم گفت: «... اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود...» (لوقا ۱: ۳۸)

در هیچ جایی از کلام عنوان نشده است که فیض مریم یا حتی لطف یوسف برای ما حیات می‌آورد، بلکه واقعیت آن است که فیض خدا به واسطه کلمه جسم پوشیده (تن گرفته) و ساکن در میان ما، بر ما مکشوف شد (یوحنا ۱) و امروز نیز این فیض تنها در منجی یافت می‌شود. «و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.» (یوحنا ۱: ۱۶-۱۷) در این باره نیز، می‌توانیم شهادتی واضح در کلام پیدا کنیم. بر خلاف آن چیزی که تصاویر مذهبی نشان می‌دهند، پسر، دیگر در آغوش مریم نیست بلکه همان طوری که نوشته شده است، وی در آغوش پدر است: «خدا را هرگز کسی ندیده است، پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.» (یوحنا ۱: ۱۸) همه این به اصطلاح تصویرهای معجزه آفرین مربوط به رابطه مادر و پسر از آیینهای کفرآمیز حاصل شده و از الهه‌گان و خدایان به عاریت گرفته شده‌اند. این انحراف، ایماندار را از پرستش حقیقی خدای یگانه دور می‌سازد و وی را به طرف بت پرستی می‌کشاند. بر خلاف چیزی که تعلیم داده می‌شود، عیسی ثمره "عطیه متبرک" مریم نیست، حقیقت آن است که مریم تنها حامل ذات (جوهر) الهی بود.

در آیه‌های بعد با اشتباهات (بشری) مریم مواجه می‌شویم. پس از عید فصح، در زمانی که مردم به خانه‌های خود بر می‌گشتند، عیسی ۱۲ ساله بدون آن که خانواده او متوجه شوند در هیکل جا ماند. «و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سؤال همی کرد.» (لوقا ۲: ۴۶) طبیعی است که این مسئله باعث شده بود مریم دلواپس شود و به چیزی که می‌گفت فکر نکند. «چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جست و جو می‌کردیم.» (لوقا ۲: ۴۸) پاسخ کودک به صورت واضح اشتباه مریم را اصلاح کرد. «او به ایشان گفت: از بهر چه مرا طلب می‌کردید، مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟» (لوقا ۲: ۴۹) عیسی درباره کارگاه نجاری یوسف سخن نمی‌گفت بلکه به پدر آسمانی خویش اشاره می‌کرد. عیسی با ادای این مطلب، حرف اشتباه مریم را اصلاح کرد تا مبادا این تصور ایجاد شود که یوسف پدر واقعی او است.

این که مریم پس از صعود عیسی مسیح، خود به فیض الهی محتاج می‌بود از این مطلب آشکار می‌شود که به جمع ۱۲۰ نفره شاگردان در بالاخانه پیوست که روح به آنها نازل شد، و این حکایت از آن دارد که وی نیز به فیض نجات نیازمند بود. «و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یک دل در عبادت و دعا مواظب می‌بودند.» (اعمال ۱: ۱۴) نوشته شده است که برادران عیسی که اول بی‌ایمان بودند در این بالاخانه جمع بودند. (یوحنا ۲: ۴-۵)

در آن زمان مریم را نیایش نمی‌کردند، بلکه مریم جزء آن کسانی بود که برای یافتن روح القدس دعا می‌کردند. یافتن روح القدس برای نجات هر فرزند خدا ضروری است، بنابراین لازم بود مریم نیز روح القدس را بیابد.

به شما می‌گویند "پسر، همه خواسته‌های مریم را برآورده خواهد کرد." این مسئله در کجا عنوان شده است؟ گفتن این مطلب امید کاذبی را در قلب انسان ایجاد می‌کند. با بیان این مطلب می‌خواهند این فکر تداعی بشود که عیسی پسر خدا و مریم بود. در حالی که چنین چیزی حتی یک بار در کتاب مقدس عنوان نشده است، عیسی پسر خدا بود و مریم تنها ظرفی بود که عیسی را حمل کرد. در عروسی قانای جلیل، شراب کم آمد و مریم به عیسی گفت: «شراب ندارند، عیسی به او جواب داد: ... ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.» (یوحنا ۳: ۴) با وجود این که مریم به صورت ملایمی درخواست خود را مطرح کرده بود، عیسی با قاطعیت خاصی به او جواب داد. این مسئله نشانه آن است که هیچ انسانی حتی اگر مریم باشد نمی‌تواند در وی اعمال نفوذ کند. ما باید بی‌شک، نصیحت خوب مریم به خادمان را مد نظر داشته باشیم «هر چه به شما گوید بکنید.» (آیه ۵) این درس بزرگی برای بشریت است.

نه تنها در انجیل از برادران خداوند سخن رفته است بلکه پولس نیز درباره آنها صحبت می‌کند. «آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟» (اول قرنتیان ۹: ۵)

رسول به غلاطیان چنین می‌نویسد: «اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم.» (غلاطیان ۱: ۱۹) جالب توجه آن است که از زمان تأسیس کلیسای عهد جدید در پنطیکاست از اعمال ۲ تا پایان کتاب مقدس دیگر از مریم صحبتی نشده است. این مسئله به تنهایی، مسیحی کتاب مقدسی را توجیه می‌کند که مریم وظیفه خود را انجام داده بود. روح بت پرستی در مسیحیان اولیه ساکن نبود بلکه روح القدس. آنها نه مخلوق بلکه خالق را نیایش می‌کردند ... پس از قرن هفتم روش غیر کتاب مقدسی نیایش و پرستش مریم در کلیسا جای گرفت. از قرن دوازدهم

دعای "درود ای مریم" وارد [کلیسا] شد. از سال ۱۱۴۰ به بعد عبادتها و مناسبتها به افتخار مریم زیاد شدند. در میان این اعیاد می توان از عیدی به مناسبت لقاچ مطهر صحبت کرد. در جریان سده دوازدهم دعای Rosaire وارد شد ... کلیسای کاتولیک می خواهد زیر علامت مریم دنیا را به خود جلب کند. به همین خاطر، پس از جنگ جهانی دوم مسئله نیایش مریم مورد تأکید قرار گرفت. (O. Markmann, irrturner der katholischen Kirche, S. ۴۸ - ۵۰)

با توجه بیشتر به جریانات به راحتی می توان تشخیص داد که آیا روح القدس در کار است یا روح ضد مسیح. ما با قاطعیت می گوییم که آن مریمی که کتاب مقدس معرفی می کند، آن مریمی نیست که در شورای افسس در سال ۴۳۱ به عنوان "مادر خدا" اعلام شد و به شخصیتی الهی تبدیل شد. به مریم کتاب مقدس گفته شده بود: «... خوشا به حال او که ایمان آورد زیرا که آن چه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.» (لوقا ۱ : ۴۵) و وی در حالت تسلیم کامل گفت: «... اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود...» (لوقا ۱ : ۳۸)

فصل ششم: "نیایش مریم" چیست؟

کتاب مقدس شهادت می دهد که تنها می باید به خدا ایمان داشت و او را پرستش و نیایش کرد. در صورتی که دیگری به این مقام ارتقاء یابد، انسان به خرافات و بت پرستی روی آورده است. الهیدانان پروتستان به اندازه کافی و به طور قانع کننده ای به این مسئله پرداخته اند. ولی برای توضیح بهتر موضوع، عبارتی چند از گفته ها و نوشته های آنها نقل خواهیم کرد. نمی توان چیزی در توجیه نیایش مریم عنوان کرد.

در کتاب مقدس چیزی درباره ظهورهای مریم عنوان نشده است. جالب آن است که این ظهورها تنها در کشورهای کاتولیک مانند لهستان، پرتغال، اسپانیا و فرانسه صورت می گیرند. در حالی که اگر اعتقاد به مریم شرط نجات بود، لازم بود که ظهورهای مریم در کشورهای پروتستان، مسلمان، بودایی و غیره نیز صورت بگیرد، ولی مریم در این کشورها ظاهر نشده است. آشکارا بگوییم، مریم (کتاب مقدس) نمی تواند ظاهر شود، این مسئله درباره پطرس، یوسف و یا هر کس دیگر صدق می کند. این ظهورهای مریم حاصل ذهنیتها و آرزوهای انسانها است. آیا می توان پرسید که چه کسی در این زیارتها مورد اکرام و جلال است؟ عیسی یا مریم؟ این چه نوع روحی است که عیسی (آن یگانه شایسته) را مورد اکرام قرار نمی دهد بلکه مریم را؟ بی شک این کار روح القدس نیست! بلکه روح کاذب است.

کشیش مارکمان Markmann در نوشته ای با عنوان "ارواح پلید در نیایش مریم" Die Dämonie im Marienkult می گوید: نیایش عرفانی مریم تحت تأثیر ارواح پلید صورت می گیرد. به ما نقل شده است که حتی در سده های نخست مسیحیت، عده ای مریم را عبادت می کردند. در سده های اولیه تحولاتی در عبادت مریم صورت گرفت و وی جای الهگان مادر در آیینهای شرک آمیز را گرفت. (O. Markmann, irrturner der katholischen kirche) از چه زمانی خدا صاحب مادر شده است؟ این تصور کاملاً ضد کتاب مقدس است. مریم مادر خدا نبود بلکه والدۀ عیسی مسیح، خداوندگار و رهاننده ما بود. در شهر افسس بود که جمعیت یک صدا سر دادند " ... بزرگ است ارطامیس افسسیان!" (اعمال ۱۹ : ۲۸) هم اکنون در کنگره هایی که به افتخار مریم صورت می گیرد، مردم در سرودهایی می گویند "عظیم است مریم" با توجه به شرایط موجود، برای مردم جالب بود که یکی را کنار بگذارند و دیگری را به آن مقام برسانند.

تنها از سده پنجم بود که نیایش مریم فراگیرتر شد. آرتور دروس Arthur Drews چنین نوشت "از نظر تاریخی نیایش مریم حکایت از فلاکت بشری دارد. داستان نیایش مریم یکی از احمقانه ترین خرافات است. بررسی تاریخی این گرایشها، دروغها و تحریفات، تقلبهایی را بر ملا می کند. یسوعین از فلاکت و بدبختی بشریت سوء استفاده کرده و این چیزها را به وجود آورده اند. آنها در اجرای این مقاصد از کمک رهبران قدرت طلب کلیسا بهره مند شده اند. زمانی که ما به این نمایش نگاه می کنیم، نمی دانیم باید گریه کنیم یا خنده. به راستی که نیایش مریم یک کمندی الهی است. (K. Deschner, Und abermals Krahte der Hahn, S. ۴۰۱) همه و همه از "درود مریم" (Ave Maria) گرفته تا دگم "عروج جسمانی مریم" (l'Assomption) ضد کتاب مقدس هستند. و به عبارتی همه بر دروغ بنا شده اند. این اعتقادات حکایت از دخل و تصرفاتی دارد که در طول بررسی ۱۶۰۰ ساله عمر کلیسای کاتولیک رومی صورت گرفته است. امروزه مسائل به گونه ای عنوان می شوند که گویی ما با یک گنجینه ایمان مسیحی سر و کار داریم، در حالی که نیایش مریم و اعتقاد مربوط به آن حاصل تلاش بی ثمر و ضد مسیحی دشمن است. دشمن مایل است با این گونه اقدامات ایمان به عیسی مسیح را که یگانه راه رهایی است از بشریت بر باید و آنان را در مورد مریم به سمت خرافاتی سوق دهد که هیچ کدام قادر به نجات نیستند، از زمان اصلاحات تا به امروز، الهیدانان مطرح به صورت واضح و دقیق این مسئله را ثابت کرده اند.

خرافات مربوط به ظهور مریم در مکانهای متفاوت، از نظر پروردگار مکروه است. زیرا باعث می شود افراد صادق گمراه شوند. کشیش مارکمان (Markmann) درباره پاپ فعلی چنین می نویسد "پاپ در دیدار خود از لهستان، رزی طلایی در پای مجسمه سیاه مریم، یاساگرا (Jasna Gora) در چنستوشو (Tschenschow) گذاشت و در حالت ربودگی سکوت آمیزی در جلوی این بت گفت توتوس نوم (Totus tuum) یعنی "کاملاً وقف تو." آیا این کفر نیست؟ دعای "توتوس نوم" به عنوان شعار هدایتگر پاپ فعلی، حتی زمانی که وی کشیش ساده ای بوده است می باشد. وی در مقابل مادونای سیاه با این عبارت دعای خود را به پایان رساند "همه کلیسا را به تو وقف می کنم تا اقصای جهان. همه بشریت و همه"

انسانها، همه اقوام و ملتها را به تو وقف می‌کنم. روم و لهستان به واسطه خادم تو پیوندی عاشقانه یافته‌اند. آن را به تو وقف می‌کنم. ای مادر، ما را در آغوش خود بپذیر! ما را رها نکن! ای مادر ما را هدایت فرما. (Endzeit, Entruckung, Antichrist, S. ۳۲.۳۳ O. Markmann) این که مریم مادر کلیسای کاتولیک روم شد به هیچ وجه به این معنی نیست که وی مادر ملکوت آسمانی شده است، بلکه ملکه امپراطوری کاتولیک رومی است.

در کتاب فاتیما (Fatima) یوآکین ماریا آلونسو (Joaquin Maria Alonso) آمده است که مریم باشکوه خاصی در تاریخ ۱۳ مه ۱۹۱۷ به سه بچه شبان ظاهر شد. این عدد سیزده دوباره تکرار می‌شود، در ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۷ باکره مقدس (Sainte vierge) از آن سه بچه خواست ماه بعد برگردند. در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، پس از ظهور پنجم گویا به آنها گفت "من می‌خواهم که شما در ۱۳ اکتبر برگردید و کتاب دعای Rosaire را بخوانید ... تا زمان ظهور ششم، پنجاه هزار زائر به آن مکان رفتند. در طول این سالیان، میلیونها نفر برای زیارت به آنجا رفته‌اند تا خواسته‌های قلبی خود را با مریم در میان بگذارند، غافل از آن که خود مریم به یاری خدا نیازمند است. واقعیت آن است که مریم تا به امروز نتوانسته است حتی به داد یک نفر هم برسد.

در فاتیما، مجسمه‌های زیادی از مریم بر پا شده است و مردم به این مجسمه‌ها متوسل می‌شوند و آنها را حرمت می‌گذارند. ژان پل دوم، پاپ فعلی در نمازخانه ظهور در جلوی چنین تصویری زانو زد. این آیین برخلاف فرمان خدا و در تضاد آشکار با آن است: «صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آن چه بالا در آسمان است، و از آن چه پایین در زمین است، و از آن چه در آب زیر زمین است، برای خود مساز، نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت نما، زیرا من که بیهوش، خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم.» (خروج ۲۰: ۴-۵)

به گفته کلام، اشخاصی که برای خود تصاویری می‌سازند و جلوی آنها سجده می‌کنند، در شمار دشمنان خدا هستند. در واقع این همان رقص در جلوی گوساله طلایی است. یکی مجسمه حضرت کریستف (St - Christophe) را دارد و دیگری مسیح ساخته شده به دست انسان را بر گردن خود حمل می‌کند و غیره.

این مسئله مرا به یاد صحبتی که با چند مهمان در خانه یک کشیش کاتولیک داشتم می‌اندازد. صحبت به مسئله ایمان کشیده شد، آنگاه خواستم بدانم که کدام یکی از آنها با عیسی مسیح رابطه شخصی دارد، زنی بی‌اختیار جواب داد "من عیسی خودم را فروخته‌ام" ما در آن لحظه از حرفی که شنیده بودیم تعجب کردیم ولی وی به ما گفت که به عنوان کلکسیون عتیقه، یک پیکر ۱۵ / ۲۵ سانتی عیسی را که ارزش زیادی داشت به کلیسای فروخته است.

میلیونها تصویر روی این کره خاکی هستند. این تصاویر مذهبی از دید خدا مکروه هستند. خدا در قدوسیت خود نیایش تصاویر را با عبارت زیر محکوم نموده است: «ملعون باد کسی که صورت تراشیده یا ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازد، و مخفی نگاه دارد، و تمامی قوم در جواب بگویند: آمین!» (تثنیه ۲۷: ۱۵) مردم نه تنها به کسی که قادر است به آنها کمک کند، پناه نمی‌آورند، بلکه به واسطه‌ها و روشهای انحرافی روی می‌آورند. مگر این وضعیت خدا را ناراحت نمی‌کند؟ مگر پروردگار از این امر خشمگین نمی‌شود؟ زمانی که از عیسی پرسیدند که فرمان اول کدام است، وی گفت: «... اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است، و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است.» (مرقس ۱۲: ۲۹ - ۳۰) در حقیقت جایی برای مریم و اولیا، حامیان، پیکره‌ها و تمثالها وجود ندارد.

آیا مریم به عنوان انسان می‌تواند دعای میلیونها نفر را مستجاب کند بدون این که دانای کل باشد؟ آیا مریم می‌تواند در آسمان، بر زمین و در برزخ باشد بدون این که همه جا حی و حاضر باشد؟ دانای کل و حاضر در همه جا، از ویژگیهای منحصر به فرد باربیتعالی است. همه این زیارتگاهها، در هر کشوری که باشند، از دید خدا مکروه و محکوم هستند. خداوند چنین می‌گوید: «... مرا بطلبید و زنده بمانید. اما بیت ئیل را مطلبید و به جلال داخل شوید و به بئرشع مروید، زیرا جلال البته به اسیری خواهد رفت و بیت ئیل نیست خواهد شد. خداوند را بطلبید و زنده مانید، مبادا او مثل آتش در خاندان یوسف فروخته شده، بسوزاند و کسی در بیت ئیل نباشد که آن را خاموش کند.» (عاموس ۵: ۴-۶)

امروزه می‌توان عبارت فوق را به صورت زیر آورد "خداوند چنین می‌گوید، مرا جست و جو کنید و زنده خواهید شد، به لورد (Lourdes) یا فاتیما (Fatimah) یا چنستوشو (Tschentochau) یا آلتوتینگ (Altotting) نروید، بلکه به نزد من آید تا به راستی صاحب حیات جاوید بشوید." خدا جوی واقعی تنها می‌تواند وی را در جایی که او در آن حضور دارد بجوید و خدا همه جا حی و حاضر است.

ویتوریو مسوری (Vittorio Messori) چنین از کاردینال یوسف راتسینگر (Joseph Ratzinger) آلمانی نقل قول می‌کند "ژان پل دوم پس از سوء قصدی که در روز سیزده مه - سالگرد نخستین ظهور مریم - بر علیه او انجام شد و زخمی گردید به فاتیما رفت تا از مریم تشکر کند که

این چنین عجیب مسیر تیر را منحرف کرده است." (V. Messori, Zur Lage des Glaubens, S. ۱۱۲) کاردینال راستینگر ترتیب اعلام دگمهای مربوط به مریم را چنین مطرح می کند "در وهله اول بکارت ابدی مریم و جایگاه وی به عنوان مادر خدا اعلام شد.

پس از سپری شدن زمانی طولانی که باعث شد کلیسا به درک عمیق تر و پخته تری از مسائل برسد، لقاح مطهر مریم و عروج وی به جلال آسمانی اعلام شد! "وی سپس این عبارت نفرت انگیز را می آورد "این دگمها از ایمان اصلی به مسیح به عنوان خدای راستین و انسان راستین حفاظت می کنند." (V. Messori, Zur Lage des Glaubens, S. ۱۰۸) نمی توان به راحتی این مسائل را پذیرفت. این چهار دگم نیز به اندازه سایر دگمها فاقد اساس کتاب مقدسی هستند. حقایق کتاب مقدسی نتیجه رأی گیری شوراها پس از بحثهای طولانی نیستند. زیرا این حقایق توسط مردانی که دعوت الهی داشتند اعلام شد. چنین مردانی آن چه را که باید به نام خداوند ایمان آورد و تعلیم داد در امانت وعظ می کردند. ما با اطمینان کامل حرف راستینگر را به خود او یادآور می شویم، وی گفته بود "طبیعی است که حقیقت نمی تواند حاصل یک رأی گیری باشد. هر مطلبی یا غلط است یا درست. حقیقت را تنها می توان یافت و نمی توان آن را به وجود آورد." (صفحه ۶۲) کسی که به حقیقت یعنی به کلام حق دسترسی ندارد مجبور است جایگزینی برای آن به وجود آورد.

در زمینه الهیات شاهد آن هستیم که مباحث مربوط به مریم شناسی جای مباحث مسیح شناسی را گرفته اند. هم اکنون به صورت آشکار کنگره هایی برگزار می شوند که محور اساسی آنها را مریم تشکیل می دهد، دیگر صحبتی از مسیح نمی شود مگر در مواقع استثنایی و زمانی که به کار می آید. "پاپ خواهان آن شد که نیایش مریم پویایی تازه ای بیابد و متذکر شد که این نیایش باید بر اساس کتاب مقدس و تحت تأثیر تثلیث و مسیح شناسی انجام شود باید به گونه ای اجرا شود که همگی، حتی آنانی که به شکل متفاوتی ایمان دارند، در نظر گرفته شوند. این نیایش باید با توجه به الگوهای بیانی و فرهنگی حاکم بر عصر ما تنظیم شود." (Katholischer Erwachsenen Katechismus, S. ۱۷۳) ایمانداران کتاب مقدسی مسیح باید چه پاسخی به این سنت غیر کتاب مقدسی یعنی "دعوت به نیایش مریم" بدهند؟ مگر این نیایش که بشر را از راه حقیقت دور می کند از دید خدا کفرآمیز نیست؟

این دگمها و روشها و سنتها که در کلیساها رواج یافته اند چه ارزشی دارند؟ آیا آنها از حقیقت نشأت گرفته اند یا از دروغ؟ آیا همان طوری که کاردینال راستینگر بدان اذعان داشته است "این سنتها نتیجه فرایند فکری ای بس طولانی هستند؟" این عبارت بدین مفهوم است که این سنتها قبلاً وجود نداشتند، بلکه به صورت توافقی مقرر شده اند. فاصله سالهای بین اعلام این دگمها گویای این است که حقیقت کجا قرار دارد و آیا می توان به آن دست یافت؟ حقیقت تنها در کلام خدا است و جای دیگری نیست! یک مسیحی کتاب مقدسی در کلیسای است که به کلیسای خدای حی تعلق دارد: «و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده اند که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است.» (افسسیان ۲ : ۲۰)

هیچ کدام از چیزهایی که پاپها در طول سالیان دراز وارد کلیسا کرده اند با کتاب مقدس هماهنگی و تطابق ندارند و چیزی که با کلام خدا هماهنگی ندارد از رسولان نیست. به چه دلیلی یعقوب و یوحنا و پولس حتی پطرس برای مریم حرمت و جایگاه خاصی قائل نشدند، در حالی که در آن زمان حوادث به تازگی رخ داده بودند و خاطره های زنده از آن وقایع داشتند!

یوحنا رسول مطلبی مهم خطاب به ایمانداران می گوید: «نوشتم به شما از این جهت که راستی را نمی دانید، بلکه از این رو که آن را می دانید و این که هیچ دروغ از راستی نیست.» (اول یوحنا ۲ : ۲۱) این مطلب برای ما نیز در این زمان صدق می کند.

هیچ کدام از این دگمها که کلیسای کاتولیک مطرح کرد از کلام حق نشأت نگرفته اند و باید منشأ اصلی آنها را در جاهای دیگری جست و جو کرد. در فهرست زیر زمان ورود دگمهایی که به مسیحیت اولیه وارد شد، ذکر شده است (البته این تاریخها همیشه قابل اطمینان نیستند.) ما بدون تفسیر دیگری فهرست را می آوریم (King, House of Death ..., S. S ۱۱۷ – ۱۲۲)

- ✓ عده ای شروع کردند به کشیدن علامت صلیب ۳۱۰
- ✓ در مراسم الهی شمعه روشن می شوند. ۳۲۰
- ✓ فرشتگان و اولیای فوت شده نیایش می شوند. ۳۷۵
- ✓ مراسم قربانی روزانه وارد می شود. ۳۹۴
- ✓ مریم کم کم جایگاه خاصی می یابد. ۴۳۱
- ✓ کیشها لباسهای متحدالشکل بر تن می کنند. ۵۰۰
- ✓ گریگور اول Gregoirel زبان لاتین را در عبادت جای می دهد و برای مریم و مقدسین مرده دعا می کند. ۶۰۰
- ✓ اختصاص یک عید به افتخار مریم ۶۵۰
- ✓ بوسیدن پای پاپ مرسوم می شود. ۷۰۹
- ✓ پاپ بر امور دنیا تسلط می یابد. ۷۵۰

- ✓ توسل به مریم و اولیاء مرده و نیایش در جلوی صلیب، مجسمه‌ها و اشیاء مقدّس ۷۸۸
- ✓ تقدیس آب با نمک و برکت کشیشان (آب تبرک) ۸۵۰
- ✓ شروع نیایش به درگاه یوسف شوهر مریم ۸۹۰
- ✓ تقدیس ناقوس مرسوم می‌شود. ۹۶۵
- ✓ تقدیس مردگان شروع می‌شود. ۹۹۵
- ✓ روزه در جمعه هفته مقدّس مرسوم می‌شود. ۹۹۸
- ✓ تجرّد کشیشان مرسوم و شروع می‌شود. ۱۰۷۹
- ✓ تسبیح بزرگ مرسوم می‌شود. ۱۰۹۰
- ✓ آیین قربانی مرسوم می‌شود. ۱۱۰۰
- ✓ شروع تفتیش عقاید علیه مرتدین ۱۱۸۲
- ✓ شروع آموزش فروشی ۱۱۹۰
- ✓ جایگزینی نان مقدّس به جای نان عشاء ربانی ۱۲۰۰
- ✓ دگم تبدیل ماهیت، اعتراف گناهان به کشیش حداقل یک بار در سال ۱۲۱۵
- ✓ پرستش نان مقدّس موسوم به hostie شروع می‌شود. ۱۲۲۰
- ✓ از این سال به بعد زنگوله‌ها به صدا در می‌آیند تا نشان دهند که کشیش عمل تبدیل ماهیت را انجام می‌دهد. ۱۲۲۷
- ✓ قرائت کتاب مقدّس بر مردم عادی حرام می‌شود. ۱۲۲۹
- ✓ کاردینالها کلاهی سرخ رنگ بر سر می‌گذارند. ۱۲۴۵
- ✓ عید خدا مطرح می‌شود. ۱۲۶۴
- ✓ از آن به بعد جماعت حق ندارند از جام عشاء بنوشند. ۱۴۱۰
- ✓ آموزه برزخ اعلام می‌شود. ۱۴۳۹
- ✓ شروع تفتیش عقاید در اسپانیا ۱۴۷۸
- ✓ کتاب مقدّس با سنت هم پایه شمرده می‌شود. ۱۵۴۵
- ✓ آپوکریفا Apocryphes وارد کتاب مقدّس می‌شوند. ۱۵۴۶
- ✓ اعلام آموزه لقاح مطهر مریم ۱۸۵۴
- ✓ اعلام خطا ناپذیری پاپ ۱۸۷۰
- ✓ حضور جسمانی مریم در آسمان ۱۹۲۵
- ✓ اعلام دگم عروج مریم ۱۹۵۰
- ✓ پیوس دوازدهم Pie XII مریم را ملکه دنیا اعلام می‌کند. ۱۹۵۴
- ✓ پل ششم Paul VI مریم را مادر کلیسا اعلام می‌کند. ۱۹۶۴

هر فرد عاقلی باید از خود پرسد اعلام این آموزه‌ها با فاصله‌های زیاد از یک دیگر چه مفهومی می‌تواند داشته باشد. در واقع عهد جدید در کاملیت ارائه شده و نمی‌توان چیزی را بر این عهد افزود: «ای برادران، به طریق انسان سخن می‌گوییم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می‌شود، هیچ کس باطل نمی‌سازد و نمی‌افزاید.» (غلاطیان ۳: ۱۵) هر کاری که جایز نیست با وصیت یک انسان انجام شود با عهد خدا انجام شده است. [وصیت در یونانی واژه دیاکته است که هم به معنی عهد است هم به معنی وصیت - مترجم.] پس احترام به این هشدارهای کتاب مقدّس که می‌فرماید: «زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلاهای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.» (مکاشفه ۱۸: ۲۲) چه شده است؟ به امثال ۳۰: ۵-۶ نیز رجوع کنید.

فصل هفتم: اصلاحات - آغازی نو

سیر و روند اصلاحاتی که نشأت گرفته از دخالت الهی باشد بسیار لازم بود، ولی اصلاحات انجام شده با آن چه که مورد نظر کتاب مقدّس بود فاصله زیادی داشت. این پرسش مطرح است که آیا اصلاحگران متوجه شده بودند که شروع تازه‌ای لازم بود یا نه؟ واقعیت آن است که همه آنها فرزندان کلیسای روم بودند. حقیقت این است که چیزی در کلیسای روم نمانده بود که اصلاح شود. چون آن سیستم دیگر کاملاً دنیوی شده بود و ربطی به کتاب مقدّس نداشت. از طرفی آن چه ارمیای نبی پیشگویی کرده بود محقق شد: «زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می‌گوید: زمینهای خود را شیار کنید و در میان خارها مکارید.» (ارمیا ۴: ۳) هم چنین این نبوت ارمیا ۵۱: ۹ نیز محقق شد که می‌فرماید: «بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هر کدام از ما به زمین خود برویم زیرا که داوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند

شده است. «دیواری شکسته بود و نوعی خروج شروع شده بود. گویی هاتقی از آسمان فرمان می داد: «... ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره مند شوید.» (مکاشفه ۱۸: ۴)

البته لوتر به درستی این مطلب یوحنا رسول را که از جانب خدا گفته بود، درک کرد: «... زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امتها گمراه شدند و در آن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.» (مکاشفه ۱۸: ۲۳-۲۴) به همین ترتیب این کلام ارمیا نبی نیز محقق شد: «بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست می سازد. امتها از شرابش نوشیده، و از این جهت امتها دیوانه گردیده اند.» (ارمیا ۵۱: ۷) با این وجود اصلاحگران نتوانسته بودند به ایمان اولیه بازگشتی کامل بکنند. اصلاحات تنها شامل چند نکته محدود می شد. نیمی از تغییرات در عمل انجام نشد و بعضی از نکات نیز تغییر یافته و یا فراموش شدند.

در اولین مرحله اصلاحات آموزش فروشی، مرجعیت پاپ و بعضی از سوء استفاده ها باطل شدند. اصلاحات با طرح عادل شمردگی انسان به واسطه ایمان به مسیح رهاننده به اوج خود رسید. این شهادت بزرگ بر اساس کلام خدا ارائه شد. این پیشرفت عمیق و اساسی شد و با یورش به دروازه های بابل آن را گشود. ولی از طرف دیگر آموزه های غیر کتاب مقدسی و کاتولیک در جریان اصلاحات حفظ شدند، فقط از تعداد آیینهای به اصطلاح مقدس کم شد اما تمبید نوزادان و بدعتهای دیگر هم چنان حفظ شدند. متأسفانه در این جریان خروج از بابل، پروتستانها اعتقاد به تثلیث را با خود آوردند. این مسئله باعث شد آنها در جای پای مادر خود یعنی کلیسای کاتولیک قدم بگذارند. لوتر (Luther) اشوتکفلد (Schwenkfeld) و سایر اصلاحگران، یهودیان و مسیحیانی را که ایمان متفاوتی داشتند (مانند آناپتیستها Anabaptistes) نفرین می کردند. میشل سروت (Michel Servet) پزشک اسپانیایی در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۵۵۳ با موافقت کالوین (Calvin) اعدام شد. علت اعدام او این بود که به تثلیث ایمان نداشت. (Schliske, Die Geschichte der Kirche, S. ۱۳۲)

عبارت لوتر و ملانکتون (Melancton) درباره آناپتیستها که در تاریخ کلیسا ضبط شده اند هنوز در گوشه های ما طنین انداز است. این طور می نماید که ادعای کلیسای کاتولیک روم مبنی بر این که تنها کلیسای کاتولیک است که قادر به نجات می باشد، هنوز مد نظر اصلاحگران بود. با در نظر گرفتن این مسئله می توانیم بفهمیم چرا بدون مسامحه با کسانی که ایمان متفاوتی داشتند چنین برخورد تندی صورت می گرفت. این هنوز هم وجود دارد.

ملاحظه می شود که کلیساهای مستقل یا آزاد، بدعت گذار (Secte) خوانده می شوند، در حالی که معنی واژه Secte از Section می آید که به معنی بخشی از یک مجموعه است. هم چنین در فرهنگ Sect, webster به معنی یک جماعت مذهبی متشکل آمده است. در صورتی که این معنی را در نظر بگیریم همه فرقه ها به اصطلاح Secte هستند. پیدایش آیینهای تازه باعث شد که اصطلاح "Secte" دوباره به یک مفهوم بد تبدیل شود. با وجود این که اصلاحات باعث نشد که کلیسا طبق خواست خدا به وضعیت کتاب مقدسی کلیسای عهد جدید برگردد، ولی می توان گفت که قدم اول به سمت ایمان کتاب مقدسی برداشته شده بود و کلام خدا مجدد موعظه می شد. ما باید به این خاطر ابتدا نسبت به پیشازان اصلاحات که بسیاری بر هیزهای آتش سوختند و بعد نسبت به همه اصلاحگران قدر شناس باشیم.

از آن زمان به بعد، ملکوت خدا دوباره با قدرت راهی برای خود باز کرد و نتیجه آن منجر به بیداریهای پی در پی شد. و باعث گشت نور انجیل بیشتر و بیشتر منتشر شود. پس از مکاشفه عادل شمردگی از راه ایمان، تجربه ایمان باعث شد در وهله بعدی تقدیس قلب با قدرت کلام و روح خدا مطرح شود. واعظان بیداریهای آتشین که بعدها وارد تاریخ کلیسا شدند به میدان آمدند و حقایق کتاب مقدسی را مطرح کردند و شنوندگان آنها این حقایق را در زندگی خود پیاده می کردند. آنها مانند خادمان خدا در سایر دوره های کلیسا کارمند یا مقام کلیسایی نبودند بلکه خدمت گذار کلام خدا بودند و از طریق وعظ انجیل مردم را با مسیح مرتبط می کردند. متأسفانه این مردان خدا بر روی آموزه ای که به نظرشان می رسید متمرکز می شدند و در کنکاش کلام خدا فراتر نمی رفتند. دسته ای به وعظ درباره عادل شمردگی بسنده کردند و برخی تا مسئله تقدیس پیش رفتند. در حالی که بعضی از واعظان به وعظ درباره توبه و تعمید ایمان اکتفا می کردند و غیره. به هر صورت، خدا از طریق روح خود هم چنان کار می کرد.

در گذر از این قرن، بسیاری از جماعت های پروتستان و ایمانداران آزاد، خواهان این بودند که تجربه ای از روح القدس داشته باشند و چنین شد. آنها همان تجربه ای را از خدا پیدا کردند که کلیسای اولیه پیدا کرده بود و چنین شد که قرن بیستم با پیدایش جنبش پنطیکاست آغاز شد.

در روند اصلاحات و بیداریها، کلیساهای مستقل و آزاد بسیاری به وجود آمدند. اشتباهات بشری باعث شد انحرافات و ناخالصیها نیز در (کلیسا) به وجود بیایند. ولی این بدین مفهوم نیست که ما حرکت جنبش ناپذیر خدا را رد کنیم. هدف این بیداری این بود که کلیسا، هر چه بیشتر به موضع اولیه خود نزدیک شود. روح القدس در بیداریهای قبلی فعال بود و این امر قطع در مورد بیداری پنطیکاست هم صدق می کرد. آنها که عادل شمرده شده و تازه شده بودند و تولد تازه پیدا کرده بودند تجربه ای جدید یافتند. روح با قدرت ریخت و با قدرت عمل کرد.

یحیی تعمید دهنده گفته بود: «... من شما را به آب تعمید می‌دهم، لیکن شخصی توانا تر از من می‌آید که بیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.» (لوقا ۳ : ۱۶) این وعده برای نخستین بار در پنطیکاست محقق شد. تجربه تعمید روح القدس به ایماندار حقیقی اطمینان می‌دهد که مورد قبول خدا واقع شده است. برای فرزندان حقیقی حق، این به مفهوم مهر شدن به وسیله روح است. (افسسیان ۱ : ۱۳ ، ۴ : ۳)

البته واقعیت این است که امروزه با جنبشهای کاریزماتیک (Charismatiques) گوناگونی سر و کار داریم. و حتی یک جنبش پنطیکاست هم در میان کاتولیکها به وجود آمد. جوی ایجاد شده و مردم تجربه‌ای پیدا می‌کنند که فراتر از احساسات نمی‌رود و به عبارتی آنها در وضعیت کهنه و سنتهای قدیمی خود می‌مانند. آنها نوعی مسح روح دریافت می‌کنند، ولی این پرسش مطرح می‌شود که آیا این افراد با جان و نفس خود تجربه‌ای از خدا یافته و تازه شده‌اند؟ و آیا از نو مولود شده‌اند یا نه؟ هر کس باید خود به این پرسش پاسخ بدهد. فرزندان خدا که به راستی از روح القدس پر شده‌اند به ارزش جاودانی عمل فدیه پی برده و کلام باقی و ابدی خدا را به عنوان یگانه شهادت خود قرار خواهند داد. آنها را می‌توان از ثمره روح شناخت. خلیها می‌توانند عطایای روح را به ظهور برسانند، ولی واقعیت آن است که تنها کسانی که شریک ذات الهی و اقدس خدا شده‌اند می‌توانند ثمره روح را از خود بروز دهند. در کلام خدا چنین آمده است: «لهدا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت. نه هر که مرا خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد. بسا در آن روز مرا خواهند گفت خداونداندا آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر ساختیم؟ آنگاه به ایشان صریح خواهیم گفت که هرگز شما را نشناختیم! ای بدکاران از من دور شوید!» (متی ۷ : ۲۰ - ۲۳) و این کلام هنوز معتبر است.

بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم، یعنی در ماه مه سال ۱۹۴۶، موج بیداری عظیمی از طریق یک واعظ ساده و فروتن در ایالات متحده آمریکا شروع شد. اسم این واعظ ویلیام ماریون برانهام (William Marrion Branham) (مرگ ۱۹۶۵) بود. کشیش گوردن لیندسی (Gordon Lindsay) که چندین سال در رکاب این خادم خدا بود، به عنوان یک شاهد عینی کتابی با عنوان "ویلیام برانهام مردی فرستاده شده از جانب خدا" نوشت. وی در این کتاب می‌نویسد: در خدمت او همان آیات و معجزات مشهود در ایام خداوند عیسی مسیح و رسولان به ظهور می‌رسید. کوران بینا می‌شدند، و اقلیجان خرامان می‌گشتند و حتی کسانی که به سرطان پیشرفته دچار شده بودند شفا می‌یافتند. در انتشارات "Mehr Licht Verlag" در چاپ دوم این کتاب در هامبورگ، نامه دکتر دیبلیوس (Dr. Dibelius) اسقف کلیسای انجیلی لوتری خطاب به کشیش گنسیشن (M. Gensichen) مترجم کتاب در صفحه ۴ منتشر شد. در این نامه چنین آمده است "از شما به خاطر ارسال این کتابچه جالب که درباره ویلیام برانهام مبشر است، از صمیم قلب تشکر می‌کنم. شما نثری واضح در ترجمه به کار برده‌اید. از یک نظر، روشی که آمریکاییها به کار می‌برند واقعاً غریب می‌نماید. ولی شاید بهتر آن باشد که با روحیه دیگری کار بشارت را به پیش ببریم و به همین خاطر از دعوت برانهام به آلمان که مطرح کرده‌اید استقبال می‌کنم."

ویلیام برانهام بر اساس دعوتی الهی وارد میدان شد. وی خدمتی داشت که از تأییدی مافوق‌الطبیعه برخوردار بود. خدمت او به بسیاری از مبشران انگیزه‌ای نو داد و آنها نیز معجزاتی مشابه به ظهور رساندند. بسیاری از انجمنهای بشارتی در جریان این بیداری به وجود آمدند، که یکی از آنها عبارت است از انجمن بین‌المللی تاجران انجیل تام، حتی جنبش کاریزماتیک و بسیاری از جنبشهای روحانی دیگر، در جریان این بیداری به وجود آمدند. ولی با این وجود، زمانی که وضع را به دقت بررسی می‌کنیم، به زودی در می‌یابیم که نابسامانی و آشفتگی روحانی بدتر از گذشته شده است. هر جا می‌روی می‌گویند: "مسیح اینجا است، مسیح اینجا است" با این حال هیچ جماعتی دقیق به کلیسای اولیه شباهت ندارد و هیچ یک از جماعتها آموزه کتاب مقدسی و اعمالی که آن را تأیید کند، ندارند. هم اکنون که ما به پایان دوره‌های کلیسایی عهد جدید رسیده‌ایم، به یک عمل قدرتمند روح نیاز داریم تا کلیسا به کاملیت برسد. هدف معین خدا این است که در آخر همه چیز به حالت اول خود برگردد.

همان طور که مسیح در ابتدا عمل می‌کرد به همان صورت بدن مسیح (کلیسا) در زمان آخر باید عمل کند. کلیسای خدای حی و هر چه که به کلیسا مربوط می‌شود باید به صورت اولیه برگردد، همان طوری که پیش از رجعت مسیح وعده داده شده است: «پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد، که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیاء مقدس خود، از آن اخبار نمود.» (اعمال ۳ : ۱۹ - ۲۱)

کسی که هم اکنون عضو کلیسای خداوند است، جذب هیاهوی مذهبی و فریب نخواهد شد، بلکه کتاب مقدس را تفحص کرده، پا به قلمرو مکاشفه خواهد گذاشت و وعده‌های مربوط به این زمان را دریافت خواهد کرد. هر چه خدا می‌کند با کلام او تطابق دارد. قبل از این که ما دعا کنیم "اراده تو کرده شود..." لازم است اراده خدا که در چهار چوب کلام آمده است بر ما مکتشف شود. زمان حاضر، دوره افراد برجسته و خاص نیست، بلکه ساعت خدا و ساعت کلمه حق است. با کمک این شرح هر کس باید بتواند بیازماید که آیا ایمان او مطابق با کتاب مقدس است یا فقط ایمان یک کلیسا را دریافت کرده است، حال فرقی نمی‌کند که این کلیسا آزاد باشد یا رسمی. مهم این است که ما به آخرین حرکت خدا پیش از بازگشت مسیح مرتبط هستیم یا نه؟

فصل هشتم: الوهیت

ما با احترام فراوان و با احساس ترسی مقدس از پروردگار وارد باب الوهیت می شویم. همان طوری که ادیان گوناگون وجود دارند، به همان اندازه نیز می توان تصاویر و آموزه های گوناگونی درباره خدا پیدا کرد. ما دوست داریم در این کتاب اجازه دهیم تا خدا درباره خود شهادت دهد و مکاشفه خویش را بازگو کند.

ما از به کار بردن عبارات و فرمولهای گوناگون پرهیز خواهیم کرد، زیرا نمی توان آن چه که ما فوق فهم است را قابل درک ساخت و آن چه که توضیح پذیر نیست را توضیح داد. در واقع به هیچ وسیله ای نمی توانیم آن چه ما فوق درک است را درک کنیم. تا زمانی که ما به ابدیت نائل نشده ایم الوهیت فراتر از دسترس ما خواهد بود. در کلام آمده است: «اما آیا خدا فی الحقیقه در میان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه ای که بنا کردم.» (دوم تواریخ ۶: ۱۸) وقتی که در ابدیت قرار گرفتیم، در آن مرحله می توانیم چیزهایی از راز خدای قادر مطلق درک کنیم. تقریباً همه آپولوژیستها باب الوهیت را به شکلی که از سده چهارم میلادی متداول شد مطرح کرده اند. به عبارتی تعلیم آنها نتیجه بحثهایی است که در آن دوره صورت گرفته است. عجیب آن است که به عهد عتیق و عهد جدید رجوع نشده است. در واقع باید گفت انبیا و رسولان حق داشتند چیزی درباره تثلیث نگویند. در دنیای مشرکان تثلیثهای زیادی وجود داشت، معروف ترین تثلیث عبارت است از تثلیث هندوئیسم که مرکب از برهما (خالق) و یشنو (محافظ) و شیوا (ویران کننده) چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید چیزی درباره خدای مرکب از چندین شخصیت نمی بینیم. هیچ جا نمی بینیم که خداوند خود را به عنوان خدای مرکب از سه شخص معرفی کرده باشد، بلکه همیشه با یک خدای شخصی سر و کار داریم. کسی که می کوشد خدا را تقسیم کند، دیگر با آن "یگانه خدای واقعی" سر و کار ندارد بلکه با رب النوعی مواجه است که خود ساخته است. چنین رب النوعی می تواند دو یا سه چهره داشته باشد که در آن صورت بهتر آن است که از چندین خدا یا رب النوع سخن بگوییم.

در سالهای اخیر به طور خاص در کلیسای انجیلی مشاهده می شود که فمینیستها در اجلاسها و شوراها گوناگون سخنان کفرآمیز درباره خدا می گویند، آنها از این که خدا به اصطلاح مذکر است و نه مؤنث، انتقاد می کنند، مرتب به عباراتی چون "خدای ذکور کتاب مقدس" یا "ده فرمان فقط برای مردان نوشته شده است" بر می خوریم، هم چنین عنوان می شود که "نظر به این که زنان عضوی ندارند که ختنه پذیر باشد، پس نمی توانستند عضو فعال جماعت یهودی باشند" از ملاحظه این امر که مردم چنین فریب می خورند و به خدا کفر می گویند دچار وحشت می شویم.

حدود چهار هزار سال پیش خدای زنده با ابراهیم عهد بست و این وعده را به او داد: «... و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲: ۳) ابراهیم یک شخص محوری برای ادیان یهود، مسیحیت و اسلام است. در زمانی موسی، یعنی حدود ۳۶۰۰ سال پیش خداوند خدا بر کوه سینا نازل شد و آن ده فرمان را داد. هیچ کدام از ادیان فوق الذکر این واقعه را زیر سؤال نمی برند. از آن زمان به بعد اسرائیل به عنوان شاهد یگانه خدای راستین در میان اقوام مشرکی که آنها را احاطه کرده بود مقرر شد. حدود ۲۰۰۰ سال پیش مسیح ظاهر شد، او به وسیله روح القدس تولید شد و از مریم باکره متولد شد. بر طبق پیدایش ۳: ۱۵ مسیحیان در مورد این موضوع مشکلی ندارند. از دیدگاه مسلمانان عیسی بزرگ ترین پیغمبر است، ولی آنها او را به عنوان منجی عالم نمی پذیرند. این مطلب درباره یهودیان صدق نمی کند، ولی روزی فرا می رسد که آنها به مسیح ایمان می آورند. زیرا همان طوری که برادران یوسف در دوئیم ملاقات او را شناختند، اسرائیل نیز در دوئیم ظهور مسیح، وی را خواهد شناخت. (پیدایش ۴۵: ۱-۱۵، اعمال ۷: ۱۳)

حدود ۱۴۰۰ سال پیش محمد ظهور کرد تا برادران خود را از بت پرستی بیرون کشیده به پرستش خدای واحد حقیقی یعنی ... مهم است که مردم به شناخت درستی از خدا و مکاشفه ای که از خویش ارائه می دهد برسند. تنها با کسب چنین شناختی است که انسان وارد نقشه الهی می شود. یهودیان، یا به عبارت دقیق تر اغلب یهودیان، مکاشفه شخصی خدا را شناختند، مسیحیان از این مکاشفه سوء تعبیر کردند، در حالی که مسلمانان آن را درک نکرده اند. می توان با دلایلی محکم این مسئله را ثابت کرد. در صورتی که همان خدایی که با ابراهیم و موسی صحبت کرد و از طریق مسیح سخن گفت و به ادعایی محمد را مخاطب قرار داد همان باشد، پس باید هماهنگی ای در بین آن چه که گفته، نوشته و آموزش داده می شود از ابتدا تا به انتها وجود می داشت.

ما به عنوان افراد سده بیستم باید از خود پرسیم که چه کسی در حقیقت، کلام خدا را به خوبی درک کرده و چه کسی به درک نادرستی از آن نائل شده است؟ حقیقت آن است که ادیان امروزی از نقشه و هدف خدا برای بشریت غافل هستند. اکثر مردم به مفهوم و هدفی که در پشت مکاشفات بی در پی الهی نهفته است پی نبرده اند، این مسئله درباره مکاشفه ای که خدا در مسیح از خویش ارائه داد نیز صدق می کند. معادل واژه فارسی خدا در کتاب مقدس اصلی عبری الوهیم (Elohim) است. در کتاب مقدس آمده است: «در ابتدا، الوهیم آسمان و زمین را آفرید...» (پیدایش ۱: ۱) واژه الوهیم یا خدا، گویای قدرت بی نهایت او است. و "خدا را به عنوان معبود" معرفی می کند. در باب نخست پیدایش، ما تنها با واژه الوهیم رو برو می شویم. ولی در پیدایش ۲: ۴ با عبارت خداوند خدا (Yahweh - Elohim) که برگردان اصطلاح عبری یهوه - الوهیم است مواجه می شویم. این اصطلاحات مفهوم و هدف مکاشفه ذات اقدس را بازگو می کنند. عبارات و اصطلاحات گوناگون گویای گوناگونی صفات

متنوع پروردگار هستند. واژه الوهیم از لحاظ معنی مفرد است، ولی گویای نوعی چندگانگی در صفات باری تعالی است، زیرا خدا چندین صفت دارد. او هم آفریننده است، هم محافظ، هم داور، هم پادشاه و غیره.

در کتاب مقدس عبری با واژه الوهیم (Elohim)، اله (Elah) و ال (El) مواجه می‌شویم. برگردان فارسی این اصطلاحات خدا یا ایزد است. مسئله آن است که خدا در چه مقام یا با چه عنوانی سخن می‌گوید و خود را مکشوف می‌کند. در کتاب مقدس عباراتی چون ال علیون (Elyon) (خدای حضرت اعلی، پیدایش ۱۴: ۸) ال شادای (El Shadda) (خدایی که تقویت می‌کند، قادر مطلق، پیدایش ۱۷: ۱) ال عولام (El Olam) (خدای سرمدی، پیدایش ۲۱: ۳۲) و ال گیبور (El Gibbor) (خدای قدیر، اشعیا ۹: ۶) به کار برده شده‌اند. جای تأسف است که مترجمان نتوانسته‌اند مفاهیمی را که پشت اصطلاحات فوق‌الذکر نهفته است منتقل کنند. این مسئله باعث شده است تا به راحتی نتوانند به شناخت صحیحی از خدا برسند، چون کلماتی که به عنوان معادل در زبان مقصد برگزیده شده دارای همان مفهوم موجود در زبان اصلی نیستند.

پیش از نزول شریعت، پدران قوم واژه الوهیم را درباره خدا به کار می‌بردند. خدا برای اولین بار خطاب به موسی از اسم یهوه (Yahweh) استفاده کرد: «و خدا به موسی خطاب کرده وی را گفت: من یهوه هستم. و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود یهوه نزد ایشان معروف نگشتم.» (خروج ۶: ۲-۳) خدا می‌خواست عهد را با همه قوم بنی اسرائیل منعقد کند و بدین ترتیب خداوند خدا نام عهد خود یعنی یهوه (واژه عبری آن YHWH) را مکشوف کرد. هر جا در عهد عتیق با اصطلاح خداوند خدا مواجه می‌شویم باید بدانیم که در متن اصلی اصطلاح یهوه - الوهیم (Yahweh - Elohim) به کار رفته است. در واقع یهوه تجلی مرئی الوهیم است.

واژه الوهیم گویای حضور چندگانگی ذات اقدس است. این مطلب درباره اسم یهوه نیز صدق می‌کند، ما با اصطلاحات زیر در مورد یهوه برخورد می‌کنیم: یهوه یرا (Yahweh - Jir) (خداوند مهیا خواهد کرد، پیدایش ۲۲: ۷-۱۴) یهوه رافا (Yahweh - Rapha) (خداوند شفا می‌بخشد، خروج ۱۵: ۲۶) یهوه نیسی (Yahweh - Nissi) (خداوند راهنما)، یهوه شالوم (Yahweh - Shalom) (خداوند سلامتی است، داوران ۶: ۲۴) یهوه رعی (Yahweh - R'ai) (خداوند شبان من است، مزبور ۲۳)، یهوه صدقینو (Yahweh - Tsidkenu) (خداوند عدالت ما، ارمیا ۲۳: ۶) یهوه شمه Shamamah-Yahweh (خداوند اینجا است، حزقیال ۴۸: ۳۵) یهوه صباوت Sabaoth-Yahweh (خداوند لشکرها، اول سموئیل ۱: ۳) در صورت لزوم و مطابق با اراده خود، خدا از ابتدا خود را خداوند (یهوه) معرفی می‌کرد.

خداوند پیش از آن که نام خود را آشکار کند هویت خود را به موسی بازگو کرده بود: «خدا به موسی گفت: هستم آن که هستم. و گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: ایهه (هستم) مرا نزد شما فرستاد. و خدا باز به موسی گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابدالآباد. این است یادگاری من نسل بعد نسل.» (خروج ۳: ۱۴-۱۵) اسم یهوه به نوعی هستم را در بر می‌گیرد، یهوه بیاتگر ابدی بودن خداوند می‌باشد. او همیشه آن "هستم" است و زمان، مکان و شکل تجلی او تغییری در این باره ایجاد نمی‌کند.

در زمانی که خدا بدن روحانی خود را ترک می‌کند و جسم انسانی می‌پوشد. (تن می‌گیرد) و نام عهد خود در عهد جدید یعنی یسوع (Yashuah) را بر خود می‌نهد، او هم چنان همان ایهه (هستم) باقی می‌ماند. یسوع به معنی "یهوه نجات دهنده" است به همین خاطر تا آخرین باب کتاب مقدس از او به عنوان هستم صحبت می‌شود. «من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.» (مکاشفه ۲۲: ۱۳)

تنها کسی می‌تواند مکاشفه خدا در عهد جدید را درک کند که شناختی از کیفیت تجلی خدا در عهد عتیق داشته باشد. در حقیقت با همان خدا و همان یهوه سر و کار داریم ولی با این تفاوت که خدا در عهد عتیق در بدنی روحانی ظاهر شد در حالی که ظهور خداوند در عهد جدید در بدنی جسمانی و گوشتی صورت گرفت.

ولی خدا در ذات خود روح است. (یوحنا ۴: ۲۴) احدی او را به عنوان روح ندید. (یوحنا ۱: ۱۸، اول یوحنا ۴: ۲) به همین علت از او به عنوان خدای نادیدنی یاد می‌شود. (اول تیموتاؤس ۱: ۱۷، ۶: ۱۶) هر کس در عهد عتیق خدا را دید، وی را به عنوان یهوه دید، در حالی که در عهد جدید هر کس بخواهد خدا را ببیند باید او را به شکل خداوند عیسی یعنی همان عمانوئیل ببیند. (عمانوئیل یعنی خدا با ما است.) و به این صورت است که پدر خود را در پسر آشکار می‌کند. خدا که روح است به صورت خداوند در یک جسم انسانی آمد. هر عنوانی که در رابطه با خدا به کار رفت در رابطه با خداوند نیز استفاده شد.

در عهد عتیق چیزی درباره رابطه پدر، پسر نمی‌بینیم، فقط می‌توان ملاحظه کرد که انبیا از ظهور این رابطه خبر داده بودند، هیچ نبی‌ای خطاب به خدا نگفت: «ای پدر ما که در آسمانی.» (متی ۶: ۹) در طول چهار هزار سال عهد عتیق هیچ کدام از پیغمبران چیزی خطاب به پسر خدا نگفت. از مصاحبتی در میان پدر و پسر نیز چیزی در آن دوره نمی‌بینیم. علت این امر این بود که چنین رابطه‌ای وجود نداشت. همان طوری که در این تأمل عنوان شد قوم اسرائیل تنها قومی بودند که با خدا رابطه برقرار کردند و به سوی او معطوف شدند.

در پیدایش ۱: ۲۷ ملاحظه می‌کنیم که خدای نادیدنی به دو صورت خود را معرفی کرده است. در زمان آفرینش، خدای حق یک بار به شکلی شبیه بشر وارد صحنه می‌شود و به همین دلیل است که نوشته شد: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید...» (پیدایش ۱: ۲۷) و بار دیگر ما چنین می‌خوانیم: «و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.» (پیدایش ۱: ۲) ولی با این وجود به فکر کسی نرسید که از وجود چند شخص صحبت کند. در واقع باید گفت که ما از ابتدا با تجلیات گوناگون پروردگار مواجه می‌شویم. در زبان الهیاتی به این پدیده تنوفانیا (Theophanie) گفته می‌شود. پروردگار در عهد جدید به صورت بشر وارد عمل شد.

فصل نهم: شهادت خدا درباره خویشتن

در کتاب مقدس، ما نخست با شهادتی از خود خدا روبرو می‌شویم، و در وهله دوم شهادت انبیا که فرستندگان باریتعالی هستند مد نظر قرار می‌گیرد، و در آخر متوجه شهادت رسولان می‌شویم. خدا در عهد عتیق در بدنی روحانی تجلی یافت و از تجلی و ظهور خویشتن در بدن انسان (جسم) خبر داد. در عهد جدید می‌توانیم شاهد تحقق این وعده باشیم و از کیفیت آن مطلع شویم. لازم است که نگرش و ایمان یهودیان را مد نظر بگیریم تا بتوانیم به نگرشی اصیل از پروردگار نائل شویم. ارائه شهادت درباره تنها خدای واقعی صرفاً و منحصرأ به قوم اسرائیل سپرده شده بود. خداوند خود را به عنوان خدای قادر مطلق به ابراهیم، اسحاق و یعقوب معرفی کرد. درباره موسی می‌توان گفت که پروردگار روبرو با وی صحبت کرد (خروج ۳۳: ۱۱) خدا در عهد عتیق به واسطه انبیا یهودی (با مردم) صحبت کرد.

از آنجا که حق تقدم با خدا است، اجازه بدهیم او خویشتن را با عباراتی چند معرفی کند:

- ✓ «و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: من هستم یهوه (Yahweh)، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم. تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.» (خروج ۲۰: ۱-۳)
- ✓ «این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست.» (تثنیه ۴: ۳۵)
- ✓ «هذا امروز بدان و در دل خود نگاهدار که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست.» (تثنیه ۴: ۳۹)
- ✓ «الآن ببینید که من خود، او هستم. و با من خدای دیگری نیست...» (تثنیه ۳۲: ۳۹)
- ✓ «... تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد. من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست.» (اشعیا ۴۳: ۱۰-۱۱)
- ✓ «تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی.» (اشعیا ۴۵: ۶)
- ✓ «اما من از زمین مصر (تا حال) یهوه خدای تو هستم و غیر از من خدای دیگر را نمی‌شناسی و سوای من نجات دهنده‌ای نیست.» (هوشع ۱۳: ۴)

ما چند قسمت از عهد جدید را نیز ارائه خواهیم داد که نقل قولهای فوق را تأیید می‌کنند:

- ✓ «... بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.» «... آفرین ای استاد، نیکو گفتمی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست.» (مرقس ۱۲: ۲۹ و ۳۲)
- ✓ «زیرا واحد است خدا...» (رومیان ۳: ۳۰)
- ✓ «لکن ما را یک خداست یعنی پدر...» (اول قرنتیان ۸: ۶)
- ✓ «اما متوسط از یک نیست، اما خدا یک است.» (غلاطیان ۳: ۲۰)
- ✓ «باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم و حید را اکرام و جلال تا ابدالآباد باد. آمین.» (اول تیموتاؤس ۱: ۱۷)
- ✓ «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است...» (اول تیموتاؤس ۲: ۵)
- ✓ «تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می‌کنی!...» (یعقوب ۲: ۱۹)
- ✓ «یعنی خدای واحد و نجات دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد الآن و تا ابدالآباد. آمین.» (یهودا ۲۵)

آیات عهد عتیق که از طریق انبیا جاری شدند و آیات عهد جدید که به واسطه رسولان بیان شدند، به اتفاق، شهادت واحدی ارائه می‌دهند. ما حتی یک بار با اصطلاحاتی چون تثلیث یا دوگانگی خدای واحد در کتاب مقدس برخورد نمی‌کنیم. به همین صورت در کتب مقدسه نیز هیچ جا اصطلاحی با عنوان پسر ابدی به چشم نمی‌خورد. در صورتی که دکترهای کلیسا، تعلیم کتاب مقدس را می‌پذیرفتند و به شناخت ذات اقدس نائل می‌شدند، ما با این همه کتاب و عناوینی چون "حقیقت درباره تثلیث اقدس" مواجه نمی‌شدیم. شهادت کتب مقدسه حکایت از آن دارد که تثلیث وجود خارجی نداشته، ندارد و تا ابد نیز نخواهد داشت. خدا یکی است، ولی خویشتن را با عناوین پدر، پسر و روح القدس مکشوف کرده

است. خدا مرجع نهایی و کل در کل است، هر آن چه از او صادر شود در رابطه با او قرار می‌گیرد و به او مربوط است، چه پسر خدا باشد، چه کلمه خدا، چه روح خدا و غیره. پسر، کلمه و روح از خدا نشأت می‌گیرد. زیرا او آن یگانه یهوه است. او منشأ، نقطه آغاز، مرجع و کل در کل است.

در عهد جدید نیز چنین آمده است: «لکن ما را یک خدا است یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.» (اول قرنتیان ۸: ۶) در این آیه، آن حقیقتی که بر اساس آن تنها یک خالق و یک عمل خلقت است به صورت واضح و بدیع مورد تأکید قرار می‌گیرد، اگر چه خالق خود را در یک جا خدا معرفی می‌کند و در جای دیگر به عنوان خداوند.

"خدا در سه شخص" با این تصاویر در بسیاری از نشریات و کتب معرفی می‌شود. شما در این تصاویر چه چیزی می‌بینید. یک شخص یا سه شخص، از قرار معلوم در یکی از این تصاویر پدر عصای سلطنتی در دست دارد، پسر با صلیبی در دست دیده می‌شود، در حالی که روح القدس به صورت یک کبوتر نشان داده شده است. در تصویر دیگر سه شخص الوهیت با ظاهری یکسان نشان داده می‌شوند.



فصل دهم: بدن روحانی خدا

در ازلیت بی‌نهایت، خدا تنها بود، خدا روح بود. در آن پری روحانی و نورانی و اصیل، خدا اول تنها بود. کسی او را در این حالت ندید. بهتر آن است که ما از جایی که در آن از عمل پروردگار سخن رفته است یعنی از "در ابتدا" شروع کنیم: «در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» (پیدایش ۱: ۱) در عهد جدید درباره آن چه که اتفاق افتاد چنین آمده است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» (یوحنا ۱: ۱) در این آیه می‌بینیم که چطور آن که خویش را مکشوف می‌کند از پری نورانی اصیل خارج می‌شود و به عنوان یهوه - لوگوس - Yahweh (Logos) شروع به عمل می‌کند. او عمل می‌کند و قادر است هیأت خود را تبدیل کند و بدین ترتیب بود که بعدها کلمه جسم شد، و به صورت پسر در آمد.

خداوند به عنوان یهوه در کنار الوهیم به ما نشان داده می‌شود، این بدین مفهوم است که خدا در خارج از حالت روح و پری نورانی ازل تجلی می‌یابد. به همین خاطر درباره لوگوس چنین گفته می‌شود: «همان در ابتدا نزد خدا بود.» (یوحنا ۱: ۲) و نیامده است که کلمه در ازل بی‌نهایت | در خارج از زمان - مترجم | به نزد خدا بود بلکه بر واژه ابتدا و آغاز تأکید می‌شود. برای آن که همگان بدانند که در اینجا صحبت از یهوه است، درباره لوگوس چنین نوشته شده است: «همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت ...» (آیه ۳) لازم است در این باره آن چه که در کولسیان ۱: ۱۶ آمده است را مورد توجه قرار دهیم: «زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آن چه در آسمان و آن چه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوأت، همه به وسیله او و برای او آفریده شد.» در نقطه آغاز روند آفرینش، زمین تهی (توهو Tohu) و بایر (بوهو Bohu) بود، به عبارتی هیچ شکلی نداشت و هیچ زندگی بر آن نبود و تاریکی زمین را پر کرده بود. وقتی خدا عمل آفرینش خود را شروع کرد روح خدا بر لجه‌ها قرار گرفت. کلمه (لوگوس) و روح از ابتدا، در زمان آفرینش و در زمان فدی، همواره با هماهنگی کار کرده‌اند. آفرینش به واسطه کلام گفته شده، محقق شد، ولی پیدایش زندگی تنها با همکاری روح میسر می‌شود. خدا گفت و شد. او گفت: «روشنایی بشود.» (پیدایش ۱: ۳) و روشنایی پیدا شد. هر چه از دهان خدا صادر شد، محقق شد. قدرت آفرینندگی منحصرأ در کلمه خدا نهفته است.

همان طوری که اشاره شد، خدا در ابتدا از پری اصلی خویش به عنوان یهوه به شکلی روحانی متجلی شد. ما در چند آیه پایین تر می‌خوانیم که خدا گفت: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید ...» (پیدایش ۱: ۲۷) صورت خدا به آدمی می‌ماند:

«و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود.»
(حزقیال ۱: ۲۶، مکاشفه ۴: ۲)

خدا یک شخص است. او به این صورت در باغ عدن راه می‌رفت و با نخستین انسانها صحبت می‌کرد. در پیدایش ۱۸: ۱ - ۲ شرح ملاقات او با ابراهیم چنین است: «و خداوند در بلوطستان ممری، بر وی ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود. ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند...» گفت و گوی معروف بین خداوند و ابراهیم در آن زمان صورت گرفت که می‌توانیم آن را در کتاب مقدس بخوانیم. بعد آن دو فرشته‌ای که خداوند را همراهی می‌کردند راهی سدوم شدند. (پیدایش ۱۹) مسئله تجلی خدا در یک بدن روحانی در سر تا سر عهد عتیق تأیید می‌شود. یعقوب با او کشتی گرفت، یعقوب او را گرفت و (فرشته) ضربه‌ای به ران او زد و یعقوب لنگ شد. (پیدایش ۳۲: ۲۲ - ۲۳ و هوشع ۱۲: ۴ - ۶) در واقع، خداوند خدا برای کسانی که خود را به آنها مکشوف می‌ساخت و می‌سازد بزرگ‌ترین حقیقت بود و هست.

نکته دوم در شرح خلقت آن است که، فرشتگان نیز صورتی شبیه به انسان دارند. کتاب مقدس بارها به این مسئله اشاره می‌کند. دانیال چنین به ما می‌گوید: «... ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد. و آواز آدمی را از میان (نهر) اولای شنیدم که ندا کرده، می‌گفت: ای جبرائیل این مرد را از معنی این رؤیا مطلع ساز.» (دانیال ۸: ۱۵ - ۱۶) او در باب ۹: ۲۱ چنین شهادت می‌دهد: «چون هنوز در دعا متکلم می‌بودم، آن مرد جبرائیل که او را در رؤیای اول دیده بودم...»

این واقعیت که خود خداوند و همین طور فرشتگان ظاهری شبیه به انسان دارند از مفهوم زیادی برخوردار است و باید آن را توضیحی قاطع برای پیدایش ۱: ۲۶ تلقی کرد: «و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...» از آغاز فرشتگان گرداگرد خدا بودند و آنها بدنی شبیه خدا داشتند. او به ایوب چنین گفت: «وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری... و کیست که ریسمان کار را بر آن کشید؟ پایه‌هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد، هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟» (ایوب ۳۸: ۴ - ۷) کلام خدا به ما ثابت می‌کند که لشکریان آسمانی در زمان آفرینش زمین حضور داشتند، به عبارتی زمانی که خدا می‌گوید: «انسانی شبیه ما بسازیم.» طرف خطاب پروردگار فرشتگان بودند.

تفسیری مبنی بر آن که خدا شخصیت‌های الوهیت (تلیث) را مخاطب ساخته، درست نیست. هیچ نبی و رسولی آیه بالا را بدین شکل تعبیر نکرده است. زمانی که اشعیا نبی جلال خدا را در رؤیا دید، وی ملاحظه کرد خداوند (یک خداوند واحد) بر تخت نشسته و لشکریان آسمانی او را احاطه کرده‌اند. سپس صدای خداوند را شنید که چنین می‌گفت: «آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» (اشعیا ۶: ۸)

میکایای نبی واقعه‌ای مشابه را نقل می‌کند: «او گفت: پس کلام بیهوه را بشنوید: من بیهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکریان آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند.» (دوم تواریخ ۱۸: ۱۸) زمانی که پروردگار خواست به بنای برج بابل پایان دهد چنین گفت: «اکنون نازل شویم و زبان ایشان را مشوش سازیم...» (پیدایش ۱۱: ۷) در موارد فوق‌الذکر خدا داشت با فرشتگان خود که همواره گرداگردش و به صورت جمعی حضور داشتند صحبت می‌کرد.

انبیاء عهد عتیق و رسولان عهد جدید هیچگاه صیغه‌های جمع افعال را برای خداوند به کار نبردند. راز بزرگ خدا که احدی از آدمیان قادر به توجیه و توضیح آن نیست، از این قرار است که خداوند خدا در عهد جدید، خود را از خویش خالی ساخت تا در بدنی از گوشت و خون داخل شده، انسان شود. آدم نخست در بدنی روحانی یعنی به صورت پروردگار آفریده شده بود. (پیدایش ۱: ۲۷) در باب دوم پیدایش ملاحظه می‌کنیم که خدا بدنی خاکی برای آدم بساخت.

بدین صورت آدم یکی از موجودات زمینی و نفس زنده شد. (آیه ۷). زمانی که آدم در بدن روحانی بود، حوا در او نیز بود. (پیدایش ۱: ۲۷) بعد از این واقعه بود که بدنی جسمانی به آدم داده شد و حوا از پهلوی وی برداشته شد. به همین ترتیب زمانی که خدا در بدن روحانی خویش بود کلیسا در داخل او بود. ولی زمانی که خداوند در بدن جسمانی خود ظاهر شد، کلیسا نیز از خداوند بیرون کشیده شد. آدم در بدن روحانی خود هبوط نکرد، بلکه زمانی هبوط کرد که در داخل بدن جسمانی خویش قرار گرفته بود. پس لازم بود که از حالت هبوط شده خود، فدیة شده به حالت نامیرایی باز گردانده شود.

به خاطر همین است که خداوند به شباهت ما در آمد تا با بدن جسمانی خویش بیهای فدیة ما را پرداخت کند و ما دوباره پسران و دختران پروردگار بشویم. آغازی جدید و نو شروع شد، خلقت تازه‌ای صورت گرفت و عیسی نخست‌زاده این آفرینش شد. (کولسیان ۱: ۱۵، دوم قرنتیان ۵: ۱۷)

فصل یازدهم: جلال خداوند

خداوند خدا نخست مانند شعله‌ای از آتش در بوته خاردار بر موسی ظاهر شد. (خروج ۳) او سپس در آتش همراه با رعد و برق و صدای شیورها بر کوه سینا نازل شد و همه قوم صدای پر قدرت و رسای حضرت حق را شنیدند. (خروج ۱۹ - ۲۰) «و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. و خدای اسرائیل را دیدند، و زیر پاهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد. پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.» (خروج ۲۴: ۹ - ۱۱) همه قوم این واقعه را تجربه کردند. خدای زنده بر روی زمین درباره خویش شهادت داد. دسته‌ای از افراد این قوم توانستند مستقیم به پیشگاه او وارد شوند و خداوند خدا را به شکلی مرئی و توصیف پذیر ببینند.

کمی بعد از آن واقعه موسی بار دیگر به کوه بالا رفت تا خداوند خدا را ملاقات کند: «و چون موسی به فراز کوه بر آمد، ابر کوه را فرو گرفت، و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت. و شش روز ابر آن را پوشانید، و در روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا در داد. و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قلّه کوه بود.» (خروج ۲۴: ۱۵ - ۱۷) هر بار صحبت از "جلال خداوند" است باید "شکینه (Shekinah)" را مد نظر داشته باشیم.

شکینه واژه‌ای عبری است که در مورد ابر مرئی و نور درخشان و با شکوه به کار می‌رود. شکینه تجلی فوق طبیعی حضور خدا است. خدا به این شکل در طول ۴۰ سال حرکت در بیابان بر اسرائیل ظاهر می‌شد و بر خیمه اجتماع نزول می‌کرد تا با موسی سخن گوید. در روز، شکینه به یک ابر می‌ماند، در حالی که شبانگاه به صورت یک ستون آتشین که با نور پر قدرت خود پرتو می‌افکند دیده می‌شد. مردان دیگر خدا نیز جلال این شکینه را دیده‌اند: «و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را پر ساخت. و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود.» (اول پادشاهان ۸: ۱۰ - ۱۱) اشعیاء نبی، خداوند را بر تخت خود دید و صدای سرآفین به گوش او رسید که چنین ندا می‌کردند: «و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: قدّوس قدّوس قدّوس یهوه صباوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» (اشعیاء ۶: ۳) حزقیال نبی نیز خداوند را دید و درباره این رویداد چنین آمده است: «و از منظر کمر او به طرف بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم. مانند نمایش قوس قزح که در روز باران در ابر می‌باشد، هم چنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود...» (حزقیال ۱: ۲۷ - ۲۸) گذر از عهد عتیق به عهد جدید با چنان ظرافت و دقتی انجام شد که کسی جز خدا نمی‌توانست این چنین عالی و کامل این روند را به پیش ببرد. خدا انسان شد و همان "شکینه" نزول فرمود: «ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تأیید و به غایت ترسان گشتند.» (لوقا ۲: ۹) همین امر در تبدیل هیأت خداوند عیسی مشاهده می‌شود: «و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشان بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم. او را بشنوید! ... و چون ایشان از کوه بر زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زهار این رؤیا را به کسی باز نگویید.» (متی ۱۷: ۵ و ۹)

خداوند در دعای کهانتی چنین می‌گوید: «و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.» (یوحنا ۱۷: ۵) پیش از آن که کیهان به وجود آید، او به عنوان لوگوس - یهوه (Logos - Yahweh) از خدا - الوهیم صادر شد و این همان جلالی بود که در کوه تبدیل هیأت یشوع (Yashuah) تجلی یافت. این همان تبدیلی است که به عنوان امید زنده در راه و سلوک فدیه شدگان قرار داده شد: «و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنان که ما یک هستیم.» (آیه ۲۲) خداوندگار ما با این عبارت کمال نهایی ما را توصیف می‌کند: «ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.» (آیه ۲۴) ما نیز قبل از بنیاد عالم مشمول محبت خدا و برگزیده شده بودیم. (افسیان ۴: ۱ - ۵)

فصل دوازدهم: زاده (صدور) از خدا

مسیح با لقب "ابتدای خلقت خدا" نیز معرفی می‌شود. (مکاشفه ۳: ۱۴) آدم پسری بود که خدا خلق کرده بود، در حالی که عیسی زاده شده است. عبارت پسر یگانه خدا در یوحنا ۱: ۱۸ دیگر مورد قبول اغلب مترجمین نیست، اسکافیلد (Selon Scofield) مترجم معروف کتاب مقدس معتقد است به جای "پسر یگانه" بهتر آن است که عبارت "خدای یگانه زاده شده" به کار رود آدم به عنوان یکی از مخلوقات به صورت خدا آفریده شد، اما عیسی صورت خود ذات خدا بود. آدم شباهت خداوند خدا را داشت، ولی ذات و طبیعت الهی را نداشت. آدم از خدا صادر نشده بود بلکه به دست خدا آفریده شده بود. ولی خدا می‌خواست صاحب پسران و دخترانی شود که از او صادر شده و ذات او را داشته باشند و طبیعت او را تجلی دهند. عیسی آن یگانه زاده، از خدا صادر شد و از او نژاد پسران خدا شروع می‌شود. او نخست زاده است.

یهوه خود خدا بود، او همان "من هستم - ایهه" می‌باشد، یعنی کسی که از ازل هست. یا به عبارتی لوگوس (Logos) بود. او همان کسی است که عمل می‌کند و حضور فعال دارد و بعد کلمه، انسان شد. اکثر الهیدانان نتوانستند قلب این حرکت را درک کنند، آنها به این واقعیت اساسی پی نبرده‌اند که همان طور که یهوه از پری اصلی خدا - الوهیم خارج شد، به همین ترتیب عیسی که همان یهوه است از پدر صادر شد: «... اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام...» (یوحنا ۸: ۴۲) «زیرا خود پدر شما را دوست می‌دارد، چون که شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.» (یوحنا ۱۶: ۲۷) «زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.» (یوحنا ۱۷: ۸)

وقتی این راز برای شاگردان آشکار شد چنین گفتند: «الآن دانستیم که همه چیز را می‌دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدی.» (یوحنا ۱۶: ۳۰)

در عهدهای عتیق و جدید همواره سخن از یک خداوند است. خداوند در عهد عتیق در یک بدن روحانی دیده می‌شود و در عهد جدید در بدن جسمانی. اصلاً در عهد عتیق صحبت از یک پسر نیست که در کنار خدا بوده باشد و سپس بر زمین یک پسر خدا شده باشد. این فرضیه مسخره است، عیسی از خدا صادر شد. او توسط روح به عنوان پسر تولید شد. عیسی با پروردگار هم ذات است. زندگی خدا در او بود زیرا خود وی خدا بود. از خدا تنها خدا صادر می‌شود و او تنها به روش خویش تولید می‌کند. از طریق (عیسی مسیح) است که همه پسران و دختران پروردگار در ذات الهی او شریک می‌شوند. (دوم پطرس ۱: ۴)

الهیات بیشتر در پی آن است که رابطه بین پدر و پسر و رابطه بین روح القدس و پسر را بیان کند. حاصل این تلاش این است که آنها را در مقابل یک دیگر قرار می‌دهد. ممکن نیست چنین باشد، زمانی که فلسفه وارد می‌شود، دایره‌ای جادویی به وجود می‌آید که خروج از آن امکان پذیر نیست. ولی "الهیات" کتاب مقدسی عبارت است از تحقق نقشه ابدی خدا برای بشریت. این نقشه به واسطه خداوند ما عیسی مسیح محقق می‌شود. هدف الهیات کتاب مقدسی این نیست که مکاشفه خدا برای نجات ما را تبیین کند. بلکه هدف تبیین رابطه‌ای است که خدا خواهان ایجاد آن با ما است. او برای ما کیست؟ ما در مقابل او چه رفتاری داریم؟ این پرسش برای ما حائز اهمیت است. خدا رابطه خود را با بشریت بیان کرده است!

آموزه معروف به "اعتراف نامه نیقیه" غیر کتاب مقدسی است. در این اعتراف نامه آمده است: "... یگانه پسر خدا، که پیش از بنیاد عالم زاده شد او خدا است از خدا، نور از نور، خدای واقعی که از خدای واقعی زاده شد، او آفریده نشد...» (F. Hauss, Vater der christemheit, ۱۹۴۰) به عبارتی ادعا می‌شود که خدا، پسر را در آسمان تولید کرد. چطور می‌توان این مسئله را متصور شد. کجای کتاب مقدس به این مسئله اشاره شده است؟ ما چیزی دال بر این ادعا نمی‌یابیم.

پدر به واسطه روح، پسر را بر زمین تولید نمود. (متی ۱) بدین ترتیب یک نژاد جدید الهی شروع شد. عیسی از نظر روح خود، پسر خدا بود، ولی از لحاظ جسم، او انسان بود. وی با این کار خواست بشریت را به حالت الهی انتقال دهد. لازم بود او انسان بشود تا بتواند مرگ را بچشد، ولی این هم لازم بود که خدا باشد تا بر مرگ، دنیای مردگان و شیطان چیره شود: «و بالاجماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به انتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.» (اول تیموتاؤس ۳: ۱۶) پولس این نیاز را در خویش حس نکرد که در خصوص این راز توضیح دهد. این اعتراف که «بالاجماع سر دینداری عظیم است...» برای او کافی بود.

زایش پسر در ازل صورت نگرفت، در زمان عهد عتیق نیز این امر رخ نداد، بلکه همان طوری که دقیقاً عنوان شده است، زایش پسر در زمان عهد جدید محقق شد. به همین خاطر است که اصطلاح "امروز" در وعده مزمور باب ۲ به کار رفته است، هر چه در نبوت عهد عتیق بود به آینده ربط داشت. ما در عهد جدید شاهد تحقق این وعده نبوتی هستیم. بی دلیل نیست که از واژه "فرمان خدا" در این آیات سخن به میان رفته است: «فرمان را اعلام می‌کنم: خداوند به من گفته است: تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم.» (مزمور ۲: ۷) سپس در این باره عبرانیان ۱: ۵ را می‌خوانیم: «زیرا به کدام یک از فرشتگان گفت که تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم. و ایضاً من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود؟»

در رساله عبرانیان واژه "امروز" برای ما به عنوان یک روز خاص معرفی می‌شود: «باز روزی معین می‌فرماید چون که به زبان داوود بعد از مدت مدیدی امروز گفت، چنان که پیش مذکور شد که امروز...» (عبرانیان ۴: ۷) این "امروز" همان روز نجات است، زیرا می‌گوید: «در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. اینک الحال زمان مقبول است، اینک الآن روز نجات است.» (دوم قرنتیان ۶: ۲، اشعیا ۴۹: ۸) نویسنده عبرانیان از ایمانداران عهد عتیق می‌گوید که تا به آخر ایمان خود را حفظ کردند و با عبارت زیر به خوانندگان رساله چنین هشدار می‌دهد: «بلکه هر روزه هم دیگر را نصیحت کنید مادامی که امروز خوانده می‌شود، مبدا احدی از شما به فریب گناه سخت دل گردد.»

(عبرانیان ۳: ۱۳) در تمامی دوران فیض که از "اپیفانیا"ی (Epiphanie) مسیح شروع می شود و در پاروسیا (Parousie) وی خاتمه می پذیرد، ما در روز نجات یعنی در "امروز" عهد جدید به سر می بریم.

در رومیان ۱: ۳-۴ دربارهٔ پسر چنین آمده است: «دربارهٔ پسر خود که به حسب جسم از نسل داوود متولد شد، و به حسب روح قدوسیت، پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح.» رستاخیز دلیل رد ناپذیری از این واقعیت است که عیسی همان پسر موعود است که مزمور باب ۲ را محقق می کند: «پس ما به شما بشارت می دهیم، بدان وعده ای که به پدران ما داده شد، که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنان که در زبور دوم مکتوب است که تو پسر من هستی من امروز تو را تولید نمودم.» (اعمال ۱۳: ۳۲-۳۳)

زمانی که جبرائیل فرشته، پیغام الهی ظهور مسیح موعود را به مریم داد: «مریم به فرشته گفت: این چگونه می شود و حال آن که مردی را نشناخته ام؟ فرشته در جواب وی گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد.» (لوقا ۱: ۳۴-۳۵) طبق شهادت کتب مقدسه این خدا نیست بلکه مریم است که پسر را به دنیا می آورد.

منظور کتاب مقدس از نقل داستان مریم این نیست که احترام و تحسین ما را نسبت به مریم جلب کند، بلکه هدف کار خدا این بود که به ما نشان دهد که هیچ مردی در آفرینش الهی دخالت نداشته است. پسر انسان کاملاً منشأ الهی داشت، مریم حامل طبیعی جوهری آسمانی بود که به واسطهٔ روندی فوق طبیعی شکل گرفته بود. هیچ عمل مذهبی ای نمی تواند جای عمل خدا را بگیرد، در متی ۱: ۲۰ آمده است: «... زیرا که آن چه در وی قرار گرفته است از روح القدس است.» واضح است که روح القدس شخص دیگری نیست بلکه روح خدا، زیرا عیسی هیچگاه "پسر روح القدس" خوانده نشد. هر چند که توسط روح القدس تولید شد، اما پسر خدا بود. در آیهٔ ۲۲ آمده است که این حادثه، در واقع تحقق کلام خدا است که از طریق اشعیا نبی خبر داده شده بود: «بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند...» (اشعیا ۷: ۱۴) در رابطه با پسر چنین آمده است: «از من درخواست کن و امنتها را به میراث تو خواهیم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهیم گردانید.» (مزمور ۲: ۸) نجات ما تنها از طریق تجلی پدر در پسر میسر شده است، او با این کار رهانندهٔ ما شد و ما می توانیم نجات بیابیم. به همین خاطر ایمان به پسر خدا، یگانه و تنها شرط برخورداری از نجات و رهایی است. زیرا تنها در مسیح بود که خدا با بشریت آشتی کرد و در او بود که خشم الهی خاتمه یافت. ایمان به پسر به مفهوم دقیق، یگانه ایمان به پدر است: «کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.» (اول یوحنا ۲: ۲۳) هر کس الوهیت پسر را انکار کند، نمی تواند خدا را به عنوان پدر خود داشته باشد.

سراینده مزمور با لحنی واحد از یهوه و پسر می گوید: «خداوند (یهوه) را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید! پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می شود. خوشا به حال همهٔ آنانی که بر او توکل دارند.» (مزمور ۲: ۱۱-۱۲) ایمان به پسر برای نجات ضروری است، زیرا که خدا به عنوان پدر، نجات را برای ما به ارمان نیارود بلکه به عنوان پسر. به همین خاطر چنین آمده است: «آن که به پسر ایمان آورده باشد. حیات جاودانی دارد و آن که به پسر ایمان نیارود حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند.» (یوحنا ۳: ۳۶)

خدا دربارهٔ خویش به ما تعلیم نمی دهد، بلکه خویش را به اشکال گوناگون مکشوف می کند. عبارات دگماتیک سدهٔ چهارم دربارهٔ پسر خدا حاصل تصورات بشر هستند. او از دیدگاه دسته ای "خدای زاده شده" است و به چشم دسته ای یک "خدای آفریده شده" در حالی که عده ای دیگر از وی به عنوان "خدای زاده شده از خدا" یاد می کنند و گویی این واقعه قبل از پیدایش عنصر زمان یعنی در ازلیت رخ داده است. خدایی که گویی از خدای دیگر "تولید شده" یا "زاده شده" یا "خلق شده" به چه درد ما می خورد؟ چنین خدایی وجود خارجی ندارد. زایش، طبق شهادت واضح کلام به پسر مربوط می شود. عیسی تنها پسر بود که کاملاً منشأ الهی داشت. او پسر خدا و مریم نبود بلکه یگانه پسر از خدا است. بسیاری از الهیدانان که تحت تأثیر دانش ژنتیک مدرن هستند، می گویند که یک تخمک مریم به واسطهٔ روح القدس بارور شد! در این صورت شکی نیست که کروموزومهای آلوده به گناه تخمک، ساختار ژنتیکی الهی را متأثر می ساخت که باز آمیختگی پیش می آید. چنین اتفاقی رخ نداده است! عبارت یگانه زاده و مولود بدین مفهوم است که هر چه بود، حتی تخمک، منشأ الهی داشت.

تصاویر، مثالها و سخنان نبوتی عهد عتیق چشم اندازی از مکاشفهٔ آن چه که در آینده به وقوع می پیوندد می باشند. شهادت عهد عتیق و به عبارتی هستهٔ کلام گفته شده متشکل از این عنوان است که "... تا شهادت دهد بر چیزهایی که می بایست بعد گفته شود." (عبرانیان ۳: ۵) انبیا که با قدرت روح سخن می گفتند به آینده می نگریستند و برای آنها روشن بود که برای خود خدمت نمی کنند بلکه نبوت برای ما است. (اول پطرس ۱: ۱۲) از آن زمانی که، او که می گفت و عمل می کرد، خود، انسان شد ما با مکاشفهٔ خدای تجلی یافته در مسیح سر و کار داریم، مکاشفه ای که کاملاً محقق شد. انبیا از پیش امور آینده را خبر داده بودند و رسولان از اموری که واقع شد و محقق شد به ما شهادت داده اند. او، که در کلام مکشوف

شده بشارت داده شده بود سرانجام ظاهر شد و درباره‌اش حتی آمده است: «که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.» (کولسیان ۹:۲)

چطور کلمات آسمانی به آموزه‌های بشری مبدل شدند و مکاشفه با شکوه پروردگار در مسیح به صورت فلسفه تثلیث مطرح شد؟ این مسئله قابل درک نیست! پروفیسور امیل برونر (Emil Brunner) در این رابطه چنین نوشت: «مفهوم سه شخص چنان شک برانگیز و غیر مطمئن است که حتی آگوستین (Augustin) متوجه این مسئله شده بود. (Trinitate, V. 9 Vgl. De). به نظر می‌رسد که کارل بارت (Karl Barth) هم همین عقیده را داشته باشد. (Kirchliche Dogmatik, I, S. ۷۰۳) نمی‌توان به فکر خود دستور داد که تو باید این سه شخص را به عنوان یک (خدا) در نظر بگیری، این گفته فایده‌ای ندارد. و نمی‌توان با اطمینان رابطه‌ای بین سه خدایی و یک خدایی برقرار نمود. درکی که از ذات Substance و مفهوم شخصیت داشتند بسیار محدودتر از آن بود که ما را به درک درستی از راز یکتایی خدا با توجه به تجلیات و مکاشفه او برساند. این مسئله باعث شد سه شخص را در کنار یک دیگر بگذارند و تفکر حاکم بر تاریخ نجات از اذهان ناپدید شود. مردم به پشت آن امر مافوق‌الطبیعه که بر ما مکشوف شد بیشتر توجه کردند و زندگی درونی این تثلیث کانون اعمال و مباحث مردم شد؛ و این همان چیزی است که در قالب آموزه تثلیثی کلیسا تضاد عمیقی با کتاب مقدس دارد. (E. Brunner, Dogmatik, Band I, S. ۲۴۳ – ۲۴۴)

انبیا و رسولان هیچگاه با تثلیث آشنا نبودند، لذا هیچگاه در کتاب مقدس از یک خدای سه گانه، صحبت نکردند. چطور سه نفر که متحد شده‌اند می‌توانند یک خدای واحد باقی بمانند؟ این آموزه نه تنها با طبیعت کتاب مقدس بیگانه است بلکه باید گفت که با یک آموزه مشرکانه سر و کار داریم. یگانه خدای راستین و ابدی به سه شکل خویش را آشکار کرد: در آسمان به عنوان پدر، بر زمین در پسر و در ایمانداران به واسطه روح القدس. این است شهادت کلام. انبیا و رسولان که با خدا تجربه‌ای شخصی داشتند، او را دیده و شناخته‌اند، آنها خدا را همان طور که خود را بر آنها مکشوف نمود، مطرح کردند. الهیدانان تصویر غلطی از خدا ارائه دادند و از یکی، سه ساختند.

اکثر قریب به اتفاق دانشمندان الهیات قبول دارند که کتاب مقدس با تعلیم تثلیث بیگانه است ولی با این وجود آنها از این آموزه پشتیبانی می‌کنند. چطور این مسئله ممکن است؟

آن چه خداوند گفت همواره و همیشه اعتبار دارد: «... کسی پسر را نمی‌شناسد به جز پدر و نه پدر را هیچ کس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.» (متی ۱۱: ۲۷)

فصل سیزدهم: نام خداوند

پس از این که خداوند خدا ده فرمان را ابلاغ کرد به امری مهم در همان باب اشاره کرد: «... در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد، و تو را برکت خواهم داد.» (خروج ۲۰: ۲۴) تنها در آنجایی که خداوند خدا نام خود را بر آن نهاده است می‌توان به نام خدا در روح و راستی وی را عبادت کرد. از آغاز مردانی بودند که مکاشفه خدا را داشتند و با نام او آشنا شده بودند: «و برای شیت نیز پسر می‌تولد شد و او را انوش نامید. در آن وقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند.» (پیدایش ۴: ۲۶) خروج ۳۳: ۱۱ – ۲۳ توضیحاتی درباره اهمیت مکاشفه خدا و مکاشفه نام او به ما می‌دهد. در جایی که خداوند سخن می‌گوید و به انسان اجازه می‌دهد نصیبی از فیض او داشته باشد، نام خویش را نیز مکشوف می‌کند. خداوند رو در رو با موسی سخن می‌گفت. او خواست جلال خدا را ببیند و پروردگار به او چنین پاسخ داد: «... من تمامی احسان خود را پیش روی تو می‌گذارم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم...» (خروج ۳۳: ۱۹) خدا پنهان و ناشناخته نمی‌ماند، او خود را به عنوان کسی که خویش را مکشوف می‌سازد معرفی می‌کند تا نام خود را آشکار سازد.

اهمیت مکاشفه خداوند غیر قابل بیان است. پروردگار به موسی چنین گفت: «هارون و پسرانش را خطاب کرده بگو: به این طور بنی اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید: یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند. یهوه روی خود را بر تو برافزارد و تو را سلامتی بخشد، و نام مرا بر بنی اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد.» (اعداد ۶: ۲۳ – ۲۷)

در هیچ دورانی کسی تنها با استفاده از عناوین خدا، وی را مخاطب نساخت بلکه همواره باید نام خداوند را به زبان می‌آورد. مشاهده می‌شود که مردم چه در زمانی که او را می‌خواندند و چه در زمانی که کاری را انجام می‌دادند نام خداوند را به زبان می‌آوردند. این مسئله درباره هر دو عهد صادق است.

این "قانون اساسی" خدا است، یعنی خدا را تنها می‌توان در جایی جست و یافت و عبادت کرد که در آنجا خود و نام خویش را آشکار کرده باشد: «بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزیند تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلید و به آنجا بروید.» (تثنیه ۱۲: ۵)

سلیمان در دعای تقدیس هیکل خدا چنین دعا کرد: «آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو استدعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است.» (اول پادشاهان ۸: ۴۳) «بنابر این قوم من اسم مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم، هان من هستم.» (اشعیا ۵۲: ۶) او همان کسی است که موسی در موردش گفته بود: «خدا به موسی گفت: ... اهیبه (هستم) مرا نزد شما فرستاد.» (خروج ۳: ۱۴) با همین سخنان خدا خویش را در کوه سینا به قوم معرفی کرد: «و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.» (خروج ۲۰: ۱-۲) در صحیفه اشعیا نبی با این تأکید رو به رو می‌شویم: «کیست که این را عمل نموده و به جا آورده، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است؟ من که یهوه و اول و با آخرین می‌باشم من هستم.» (اشعیا ۴۱: ۴) «من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد.» (اشعیا ۴۲: ۸) «من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست ... شما شهود من هستید و من خدا هستم.» (اشعیا ۴۳: ۱۱-۱۲) «خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صباوت که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست.» (اشعیا ۴۴: ۶) «... من یهوه هستم و همه چیز ساخته‌ام ...» (اشعیا ۴۴: ۲۴) «من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی ... من یهوه هستم و دیگری نی.» (اشعیا ۴۵: ۵-۶) «... من او هستم! من اول هستم و آخر هستم! به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید ...» (اشعیا ۴۸: ۱۲-۱۳)

در همه دوره‌های عهد عتیق، مردم نام خداوند را می‌شناختند و او را به این اسم می‌خواندند و جلال می‌دادند. در گذر از عهد عتیق به عهد جدید، به وضوح بیان شده است: «... و نام او را عیسی خواهی نهاد ...» (متی ۱: ۲۱) او به عنوان منجی و نجات دهنده به دنیا آمد، او مسیح (ماشیح) خداوند بود (لوقا ۲: ۱۱) با این وجود، او طبق سنت نام خویش را در روز هشتم در زمان ختنه دریافت کرد. (لوقا ۲: ۲۱)

در عهد جدید نیز تنها صورتهای مختلف مکاشفه خدا به بشر مثلاً به عنوان پدر در آسمان، پسر بر زمین و در کلیسا به عنوان روح القدس حائز اهمیت نیست، بلکه لازم است بدانیم که نام خداوند اهمیت منحصر به فردی دارد. زیرا نجات و رهایی بر این نام یگانه استوار است. تنها به این نام است که می‌توانیم چیزی از خدا بخواهیم. خدا بر روی زمین برای نجات ما تنها در یک مکان خویش را مکشوف کرد، یعنی در عیسی مسیح خداوند ما. هر کس بخواهد خدا را پیدا کند باید او را در مکانی که یافت می‌شود بجوید. هر کس بخواهد خدا را ببیند او را در جایی که در آن خویش را آشکار ساخت خواهد دید و هر کس بخواهد از او بشنود تنها می‌تواند در مکانی که در آن می‌توان او را شنید، از وی بشنود. یعنی در مکانی که خدا نام خویش را مکشوف کرد. «تنها مکان ملاقات شخصی پروردگار با بشر و بشریت با خدا در عیسی مسیح خداوند است.»

تبدیل نام یهوه (Yahweh) به یهوه (Yhovah) و یسوع (Yashuah) به یسوع (Jeshuah) توسط مفسرین قابل توجیه نیست. نباید تغییری در اعراب عبری نام خداوند (YHWH) ایجاد کرد، چیزی که در عهد عتیق بود باید حقیقت در عهد جدید پیاده شود. نباید به دلخواه تغییری در آن ایجاد کرد. یاه Yah شکل کوتاه یهوه است. ال (El) نیز شکل کوتاه الوهیم - خدا Elohim است. اصطلاح هلو - یاه - Hallelu (Yah) به معنی جلال بر یهوه است، یسوع - یاهو (Jesha - Yahu) به معنی "یهوه نجات دهنده است" می‌باشد، یسوع (Yah - shuah) به معنی یهوه - منجی می‌باشد. یهوه خویش را به عنوان خدای اسرائیل معرفی کرد. اسرائیل (Isra - El) به معنی مبارزه با خدا است، اسماعیل (Isma - El) به معنی خدا شنیده و عمانوئیل (Emmanu - El) به معنی خدا با ما است و غیره. خداوند در جایی نام خود را آشکار می‌سازد که خویش را مکشوف کند و تنها در این نام است که می‌توان خدا را عبادت کرد.

در عهد جدید خداوندگار ما عیسی مسیح، به طور خاص بر این خصیصه "من هستم" تأکید کرده است. "هستم" در عهد عتیق در رابطه با خدا به کار می‌رفت: «من نان حیات هستم.» (یوحنا ۶: ۴۸) «... من نور عالم هستم ...» (یوحنا ۸: ۱۲) دو آیه از باب ۸ یوحنا اهمیتی بس ویژه دارند. خداوند ما چنین گفت: «از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد.» (یوحنا ۸: ۲۴) «یهودیان بدو گفتند: هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟ عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم.» (یوحنا ۸: ۵۷-۵۸) «من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند.» (یوحنا ۱۰: ۱۴) «... من قیامت و حیات هستم ...» (یوحنا ۱۱: ۲۵) «من تاک حقیقی هستم ...» (یوحنا ۱۵: ۱) و غیره و غیره.

خداوند ما کل در کل است. به همین خاطر او می‌توانست آن چه که بود، هست و خواهد بود را با عبارت "من هستم" بازگو کند. بخشهایی از کتاب اشعیا نبی که در آنها صحبت از یهوه (Yahweh) است و خداوند خویش را به عنوان اول و آخر، بسیار گویا معرفی می‌کند، امکان می‌دهد که از عهد عتیق به عهد جدید قدم گذاشته، با دیدگاهی تازه به آیاتی که در آنها، آن قیام کرده و فدیه دهنده خویش را معرفی می‌کند، نگاه کنیم: «... ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده ...» (مکاشفه ۱: ۱۷) «من هستم الف و یا، اول و آخر، می‌گویم آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید قادر علی‌الاطلاق.» (مکاشفه ۱: ۸) قبل از او خدایی نبود و پس از او هیچ خدایی نخواهد بود. تنها یک خدای قادر علی‌الاطلاق وجود دارد.

پسر چنین گفت: «من به اسم پدر خود آمده‌ام...» (یوحنا ۵: ۴۲) او چنین دعا می‌کرد: «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم...» (یوحنا ۱۷: ۶) پسر در رابطه با خاصان خود می‌گوید: «... اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم...» (یوحنا ۱۷: ۶) از آنجایی که خداوند در عیسی، یکی از خاکبان شد، نام خود را تنها به کسانی که با وی ملاقاتی شخصی داشته و تجربه‌ای با خداوند پیدا کرده‌اند، آشکار می‌کند. این مطلب به طور خاص در ملاقاتی که خداوند با پولس داشت به چشم می‌خورد: «گفت: خداوند تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی.» (اعمال ۹: ۵) خداوند در جای دیگر چنین دعا می‌کند: «... ای پدر قدوس اینها را در اسمی که به من داده‌ای نگاهدار...» (یوحنا ۱۷: ۱۱) | در اینجا از ترجمه قدیم فارسی فاصله گرفته و از ترجمه‌های جدید پیروی کرده‌ایم - مترجم [به عبارتی پدر و پسر یک نام واحد دارند. عیسی با تأکید می‌گوید: «و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید...» (یوحنا ۱۷: ۲۶) او امروز نیز همین کار را می‌کند، به عبارت دقیق‌تر نام عیسی را می‌شناساند. هر جا که مردم با معنی الهی این نام آشنا نیستند، سنت دینی غیر کتاب مقدس برقرار می‌شود. «پس شما به این طور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.» (متی ۶: ۹) همان طور که ملاحظه می‌شود نام پدر نام پسر است: «... به مقدار آن که اسمی بزرگ‌تر از ایشان به میراث یافته بود.» (عبرانیان ۱: ۴)

زندگی جاوید تنها در این نام نهفته است. (یوحنا ۲۰: ۳۱) بخشش گناهان تنها به نام او دریافت می‌شود. (اعمال ۱۰: ۴۳) در اصل هر چه خدا به ما می‌دهد و هر کاری که می‌کند، از طریق نام عیسی صورت می‌گیرد. زیرا در نام عیسی بود که پروردگار خوبستن را آشکار ساخت و به همین ترتیب، هیچ یک از خادمان او عناوین یا فرمولی را به کار نبردند بلکه از نام وی استفاده کردند. به گفته کلام، این مطلب درباره‌ی ایمانداران همه‌ی اعصار کلیسا نیز صدق می‌کند: «و آن چه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به وسیله‌ی او شکر کنید.» (کولسیان ۳: ۱۷)

روزی فرا می‌رسد که در آن هر زانویی در نام یسوع - عیسی (Jesus - Yashuah) خم می‌شود. و هر زبانی اعتراف خواهد کرد که او همان خداوند - یهوه است (فیلیپیان ۲: ۱۰ - ۱۱) مکاشفه ۲۱: ۳-۷ چنین می‌گوید: «و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه‌ی خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در گذشت. و آن تخت نشین گفت: الحال همه چیز را نو می‌سازم. و گفت: بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است. باز مرا گفت: تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشم آب حیات، مفت خواهم داد. و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.»

فصل چهاردهم: مقایسه‌های مفید

آیاتی که در ادامه خواهد آمد دو نکته را برای ما آشکار می‌کند: این که فدیه دهنده‌ی ما خدا بود. اما انسان، در زمانی که عیسی به عنوان انسان معرفی می‌گردد از وی چون فرستاده‌ای صحبت می‌شود و در زمانی که از نجات دهنده به عنوان خداوند خدا صحبت می‌شود، این طور عنوان می‌شود که او خود آمده است. هر دو تعریف و تصویر صحیح هستند، زیرا هدف از طرح هر کدام از آنها توجیه و ویژگیهای بشری و الهی منجی است.

بلافاصله پس از هبوط، خداوند اولین وعده‌ی خویش را درباره‌ی ذریت آینده‌ی زن که بنا بود سر مار را بکوبد به بشریت داد. او به مار گفت: «و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم، او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه‌ی وی را خواهی کوبید.» (پیدایش ۳: ۱۵) هر خواننده‌ی کتاب مقدس به خوبی می‌داند که منظور از ذریت زن، ماشیح (Messiah) یعنی مسیح است. به همین خاطر، مسیح هیچگاه بر خلاف بقیه، مریم را مادر خود صدا نکرد، بلکه همواره به او "زن" گفت. (یوحنا ۲: ۴) [برخلاف زبان فارسی واژه‌ی زن در زبان عبری و یونانی هیچ گونه بار منفی ندارد. - مترجم]

«عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان فرمایی از میان پاهای وی تا شیلو بیاید. و مر او را اطاعت امتها خواهد بود. کره‌ی خود را به تاک و کره‌ی الاغ خویش را به مو بسته. جامه‌ی خود را به شراب، و رخت خویش را به عصیر انگور می‌شوید.» (پیدایش ۴۹: ۱۰ - ۱۱) «ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کره‌ی بچه‌ی الاغ سوار است.» (زکریا ۹: ۹) در متی ۲۱، مرقس ۱۱، لوقا ۱۹ و یوحنا ۱۲ آمده است که عیسی به عنوان پادشاه و سوار بر کره‌ی الاغ، در روز عید نخل وارد اورشلیم شد و وعده‌ی کتاب مقدس بدین صورت محقق شد. در مکاشفه ۵: ۵ از وی به عنوان شیر سبط یهودا صحبت می‌شود: «نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آن چه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد.» (تثنیه ۱۸: ۱۸ - ۱۹) در اناجیل چهارگانه، از مسیح به عنوان نبی و پسر انسان صحبت می‌شود. پطرس در موعظه‌ی خود در اعمال ۳: ۲۲ - ۲۳ مردم را به این آیات ارجاع می‌دهد و می‌گوید: «زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما بر خواهد انگیخت. کلام او را در هر چه

به شما تکلم کند بشنوید، و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد.» مسیح، به عبارتی خدا - نبی بود و به همین خاطر بر همه کسانی که می‌خواهند در حضور خدا بمانند لازم است این سخنان را به جا آورند، زیرا خدا خود حرف نهایی را روی زمین زد و نبوت‌های انبیا را محقق ساخت. «پس انسان چیست که او را به یاد آوری، و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه چیز را زیر پای وی نهادی.» (مزمور ۸: ۴-۶) هماهنگی کامل موجود بین نبوت‌های عهد عتیق و تحقق آنها در عهد جدید شگفت آور است: «که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد، و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. از این جهت خدا نیز او را به غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید. تا به نام عیسی هر زانویی از آن چه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.» (فیلیپیان ۲: ۶-۱۱)

"او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. من نیز او را نخست‌زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان." (مزمور ۸۹: ۲۶-۲۷) «زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد.» (رومان ۸: ۲۹) «و هنگامی که نخست‌زاده را باز به جهان می‌آورد می‌گوید که جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند.» (عبرانیان ۱: ۶) «که در وی فدیة خود یعنی آموزش گناهان خویش را یافته‌ایم. و او صورت خدای نادیده است، نخست‌زاده تمامی آفریدگان.» (کولسیان ۱: ۱۴-۱۵) «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است، چیزهای کهنه در گذشت، اینک همه چیز تازه شده است.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۷) «و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست‌زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است...» (مکاشفه ۱: ۵)

«بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند» (اشعیا ۷: ۱۴) «اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آن چه در وی قرار گرفته است، از روح القدس است و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند. و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد.» (متی ۱: ۲۰-۲۲)

«زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داوود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الآن تا ابدالابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباوت این را به جا خواهد آورد.» (اشعیا ۹: ۶-۷)

آن کودکی که برای ما مولود شد و آن پسری که به ما عطا شد، به عنوان خدای قدیر و پدر سرمدی نیز معرفی می‌شود. همان طوری که اشاره شد، لازم بود دو جنبه الهی و بشری منجی را اخبار نمایند تا مردم بتوانند به حوزه فعالیت این دو طبیعت پی ببرند. خدا به واسطه اشعیا باز چنین گفت: «دست‌های سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید. به دل‌های خائف بگویید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما را نجات خواهد داد.» (اشعیا ۳۵: ۳-۴)

خدا هیچگاه نگفت که در آسمان پسری در کنار خود داشته که برای انسانها فرستاده است. او خود آمد و در پسر رهایی را برای ما به ارمغان آورد. علامت شناسایی این حادثه از این قرار بود: «آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش‌های کوران مفتوح خواهد گردید. آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید...» (اشعیا ۳۵: ۵-۶) این دقیقاً همان چیزی بود که اخبار شده بود و در خدمت عیسی مسیح خداوند محقق شد: کوران بینا شدند، کوران شنوا شدند، افلیجان خرامان گشتند و لاله‌ها لب به سخن گفتن گشودند. (لوقا ۷: ۲۲)

در اشعیا ۴۰ چنین به ما گفته شد: «خدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند (Yahweh) را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما (Elohim) در صحرا راست نمایید... ای صهیون که بشارت می‌دهی به کوه بلند بر آی! و ای اورشلیم که بشارت می‌دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که هان خدای شما است! اینک آدونای - یهوه (ADONAI - Yahwih) با قوت می‌آید و بازوی وی برایش حکمرانی می‌نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می‌آید.» (اشعیا ۴۰: ۳، ۹، ۱۰) یهوه (Yahweh) عهد عتیق همان یسوع (Jashuah) عهد جدید است. خدا به عنوان پدر در بالای سر ما قرار گرفت، به عنوان پسر در میان ما آمد و به واسطه روح القدس خویشتن را در ما مکشوف ساخت. بدین شکل بود که او نقشه نجات بخش خویش را برای فدیة شدگان خود محقق ساخت.

فصل پانزدهم: عیسی خداوند است

امروزه در گردهماییهای کاریزماتیک و در فعالیت‌های بشارتی جو خاصی ایجاد شده و مرتب بر این مسئله تأکید می‌شود که "عیسی خداوند است." با این حال جای تردید است که خداوندی مسیح را همان طوری که کتاب مقدس می‌گوید، پذیرفته باشند. کسی که فریاد می‌کند "عیسی

خداوند است" و در عین حال به این امر ایمان ندارد که اعتراف فوق، خدا بودن مسیح را می‌رساند، به راستی خداوند خدا را نشناخته است. وقتی که از عیسی چون انسان صحبت می‌شود، ما به راستی وی را به عنوان انسانی به نزد خدا می‌بینیم. او در این حالت مقام نبی و پسر انسان را دارد. او در این مقام از خود نمی‌تواند کاری بکند: «... آمین آمین به شما می‌گویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آن چه ببند که پدر به عمل آورد ... من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنان که شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاد.» (یوحنا ۵: ۱۸ - ۲۹) باید یادآور شد که صحبت از این نیست که دو شخص در درون الوهیت در مقابل یک دیگر قرار گرفته‌اند که یکی بر کلیه مسائل وقوف دارد و یا دیگری ندارد. یکی قدرت دارد و دیگری ندارد. کسی که در اینجا صحبت می‌کند عیسی انسان است، او به عنوان مسیح در پی آن نیست که اراده خود را به عمل آورد بلکه اراده خدا را.

به همین ترتیب، کتاب مقدس عیسی را به عنوان خداوند معرفی می‌کند و از وی چنین نقل شده است: «پس عیسی پیش آمده بدیشان خطاب کرده، گفت: ... تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است.» (متی ۲۸: ۱۸) در واقع عیسی در صورت بشری خود به عنوان انسان، نبی، شفیع، پسر انسان و متوسط معرفی می‌شود که کنار خدا جای گرفته است. کلام خدا نیز او را در این حالتها معرفی می‌کند. این همان چیزی است که استیفان دیده بود: «اما او از روح القدس پر بوده، به سوی آسمان نگرست و جلال خدا را دید و عیسی را به دست راست خدا ایستاده و گفت: اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می‌بینم. آنگاه به آواز بلند فریاد بر کشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یک دل بر او حمله کردند.» (اعمال ۷: ۵۵ - ۵۶) استیفان جلال مافوق الطبیعه الهی یعنی شکینه (Shekinah) را دید. در همان جلال است که پسر انسان باز خواهد گشت: «اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست.» (متی ۲۵: ۳۱)

با در نظر گرفتن این مطالب، بر ما است که یک بار دیگر به شناختی حقیقی از او برسیم و بیان کنیم که عیسی تنها یک خداوند نیست بلکه خداوند است. در زمان تولد او چنین گفته شد: «که امروز برای شما در شهر داوود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد ...» (لوقا ۲: ۱۱) زمانی که پولس می‌گوید: «... احدی جز به روح القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت.» (اول قرنتیان ۱۲: ۳) منظور او دقیقاً همین است. همواره صحبت از همان روح (آیه ۴) همان خداوند (آیه ۵) و همان خدا (آیه ۶) است. این امر تا آخرین کتاب یعنی مکاشفه مشاهده می‌شود.

«... قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید.» (مکاشفه ۴: ۸) «ای خداوند، مستحق که جلال و اکرام و قوت را بیایی ...» (مکاشفه ۴: ۱۱)

با وجود گوناگونی القاب و اصطلاحاتی که مربوط به بافت موجود هستند، همواره صحبت از یک خدا و یک خداوند می‌شود: «و فرشته‌ای بناوخت که ناکاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالابد حکمرانی خواهد کرد.» (مکاشفه ۱۱: ۱۵)

باب ۱۲ مکاشفه از خدا و از مسیح او در یک بافت صحبت می‌کند: «و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید: اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند به زیر افکنده شد.» (مکاشفه ۱۲: ۱۰)

ما در انتها به طور دقیق با هویت آن کس که وارد ملکوت خود می‌شود، آشنا می‌شویم: «و گفتند: تو را شکر می‌کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را به دست گرفته، به سلطنت پرداختی.» (مکاشفه ۱۱: ۱۷) گروه غالب شدگان، ایستاده بر دریای بلور، با این عبارات سرود بره را می‌سرایند: «... عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راه‌های تو ای پادشاه امتها.» (مکاشفه ۱۵: ۳)

در باب ۱۶، صدایی از مذبح بیرون آمده و می‌گوید: «و شنیدم که مذبح می‌گوید: ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوریهای تو حق و عدل است.» (مکاشفه ۱۶: ۷)

این راز عظیم فراتر از درک ذهن بشر است و وی نمی‌تواند از آن سر در آورد. این وضع هم چنان می‌ماند زیرا خواست خدا این است که ما نتوانیم این را درک کنیم، بشکافیم، توجیه کنیم و یا سر در بیاوریم. خدا خواهان آن است که تا ابد احترام و ترس شایسته وی را داشته باشیم.

مسیح یعنی عیسی چون یک مرد عادی به دنیا آمد. وی مانند دیگر بچه‌ها در هیکل اورشلیم به خداوند یهوه (Yahewh) تقدیم شد. (لوقا

۲۲-۲۴)

شمعون او را در آغوش گرفت: «... و خدا را متبارک خوانده، گفت: الحال ای خداوند بنده خود را رخصت می دهی، به سلامتی بر حسب کلام خود.» (لوقا ۲: ۲۸ - ۲۹)

طبق نبوت اشعیا ۹: ۵ - ۶ این مولود، این پسر: «... عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.» پسر به عنوان انسان گفت که پدر از من بزرگ تر است. (یوحنا ۱۴: ۲۸) وقتی که به عنوان خداوند سخن می گوید، توضیح می دهد که او و پدر یک هستند (یوحنا ۱۰: ۳۰) پدر در آسمان است و پسر بر زمین است و لازم است همه بدانند که: «... پدر در من است و من در او.» (یوحنا ۱۰: ۳۸) وقتی او می گوید که پدر در کنارش است یا در پدر است، باید گفت که همه این عبارات صحیح هستند، حتی زمانی که پسر می گوید: «... کسی که مرا دید، پدر را دیده است...» (یوحنا ۱۴: ۹)

پطرس در تشریح خدمت عیسی مسیح این عبارات را به کار برد: «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوآت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنان که خود می دانید، این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید، که خدا دردهای موت را گسسته، او را برخیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد.» (اعمال ۲: ۲۲ - ۲۴) او انسان بود و چون انسان در بدن جسمانی خویش جان داد تا بر مرگ چیره شود، تا ما نیز از این تن فانی آزاد شویم، تبدیل شویم و بدن رستخیز یافته را دریافت کنیم. پطرس رسول در ادامه می گوید: «زیرا که داوود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید: خداوند (Yahweh) به خداوند (Adoni) من گفت بر دست راست من بنشین تا دشمنان را پای انداز تو سازم. پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.» (اعمال ۲: ۳۴ - ۳۶)

پولس رسول خود می گوید: «بلکه حکمت خدا را در سری بیان می کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود.» یعنی آن کس را که به صلیب مضروب شد به عنوان خداوند جلال یاد می کند و تصریح می کند که هیچ یک از رؤسای این جهان وی را نشاخشند: «... زیرا اگر (حکمت خدا را) می دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند.» (اول قرنتیان ۲: ۷ - ۸)

او در اول قرنتیان ۶: ۱۴ باز می گوید: «و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد برخیزانید.» هر کس به مسیح ایمان می آورد، به نزد آن کودک که گویی در آخور یا آغوش مادر خود است نمی آید، بلکه پیش خداوندی که مصلوب شده، مرده و قیام فرموده است می آید. این خداوند پس از صعود به عنوان روح به ما معرفی می شود. ما تا به حال تنها در یوحنا ۴: ۲۴ خوانده بودیم که خدا روح است و پرستندگان باید در روح و راستی عبادتش کنند، ولی در آیات زیر نیز خداوند به این صورت معرفی شده است: «اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است.» (دوم قرنتیان ۳: ۱۷) و در ادامه: «لیکن همه ما چون با چهره بی نقاب جلال (Shakinah) خداوند را در آینه می نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می شویم، چنان که از خداوند که روح است.» (آیه ۱۸)

آن چه که از نظر گروهی تصویری ناهماهنگ می باشد به نظر گروهی دیگر بسیار هماهنگ و به غایت کامل و باشکوه به نظر می رسد. پولس در دوم قرنتیان ۴: ۵ - ۶ از جلال و کبریایی مسیح که صورت خدا است می گوید: «زیرا به خویشتن موعظه نمی کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند... زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دهای ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد.»

فصل شانزدهم: هر کس عیسی را اعتراف کند... آیا اعترافی درست است یا نه؟

در جنبشهای بیداری و بشارتهای بزرگ کلیساهای پروتستان و جماعتهای مستقل، اعتراف و اقرار به نام عیسی اهمیت ویژه ای دارد. در فعالیتهای بشارتی بزرگ، مبشران از کسانی که جلو می آیند تا خویشتن را بسپارند، می خواهند که اعترافی را درباره مسیح تکرار کنند. سپس واعظ به همه کسانی که جلو آمده اند اطمینان می دهد که از این پس به مسیح تعلق دارند. ما کنکاشی را که درباره موضوعات دیگر انجام داده ایم در مورد این مقوله بس مهم نیز انجام خواهیم داد. به عبارتی مسائل را از زاویه کتاب مقدس بررسی خواهیم کرد، زیرا همه کسانی که عیسی را به عنوان پسر خدا اقرار می کنند، هنوز به طور کامل در حضور خدا عادل شمرده نشده اند. اعتراف و اقرار شخصی ما مبنی بر آن که عیسی مسیح پسر خدا است، اهمیت حیاتی برای نجات ما دارد. ولی ملاحظه می شود که دشمن و بدخواه خدا، یعنی شیطان، باز توانسته است با "حقیقتی ناکامل" مردم را به سمت گمراهی کامل سوق بدهد. وی برای این کار از عبارات کتاب مقدس استفاده کرده است. ما سه بخش کتاب مقدس را که در آنها شیطان صحبت مشابهی می کند نقل قول می کنیم. واقعیت آن است که دیوزدگان نیز چنین اعترافات را به زبان آورده اند: «در ساعت فریاد کرده، گفتند: یا عیسی پسر خدا ما را با تو چه کار است؟...» (متی ۸: ۲۹) مرقس انجیل تگار چنین به ما می گوید: «و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او به روی در افتادند و فریاد کنان می گفتند که تو پسر خدا هستی.» (مرقس ۳: ۱۱) لوقا می نویسد: «آه ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدوس خدا... و دیوها نیز از بسیاری بیرون می رفتند و صیحه زنان می گفتند که تو مسیح خدا هستی...» (لوقا ۴: ۳۴ و ۴۱) ما یک مرد خدا را می بینیم که به بیماری چنین می گوید: «... به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!» (اعمال

۳: ۶) و این در حالی است که بر اساس آیات فوق‌الذکر روحهای ناپاک نیز نام عیسی را به زبان می‌آورند و حتی از عبارات صحیحی چون "عیسی ناصری" و "پسر خدا" استفاده می‌کردند.

زمانی که کسی تجربه‌ای شخصی با عیسی که مسیح است نداشته باشد، یا دارای رابطه‌ای شخصی با وی نباشد، اعتراف چنین فردی هیچ ارزشی ندارد. لازم است که مکاشفه‌ای از آسمان در پشت این اعتراف باشد. اقرار به این اصل که عیسی همان مسیح است باید با سلوک در کنار مسیح همراه باشد. این مطالب در مورد اطاعت نیز صدق می‌کند: «آن که به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آن که به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.» (یوحنا ۳: ۳۶)

اعتراف زبان باید نشأت گرفته از ایمانی قلبی باشد: «لکن چه می‌گویید؟ این که کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می‌کنیم، زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.» (رومیان ۱۰: ۸-۹) پولس این مطلب را با این عبارت عنوان می‌کند: «... ایمان آوردم پس سخن گفتیم...» (دوم قرنتیان ۴: ۱۳) اعترافی که در پشت آن، ایمان به مسیح و ایمان به کلام مسیح نباشد، پوچ و بی‌فایده است. یوحنا رسول می‌گوید: «کیست آن که بر دنیا غلبه یابد؟ جز آن که ایمان دارد که عیسی پسر خدا است.» (اول یوحنا ۵: ۵) در پایان داستان آزمایش عیسی، شیطان که بر کنگره هیکل در حضور خداوند قرار گرفته بود، چنین به وی گفت: «... اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.» (لوقا ۴: ۹)

همگان می‌توانند اعتراف کنند که عیسی مسیح پسر خدا است، چه فرزندان حق باشند و چه ابنای ابلیس. مسیحیان هر گروهی و حتی خود ضد مسیح می‌توانند به این امر اعتراف و اقرار کنند، ولی اعترافی ارزش دارد که مربوط به شهادت همه کتاب مقدس باشد و اعتراف کننده در مسیر ایمان و اطاعت شخصی از پروردگار قرار گرفته باشد. کسی که به این شکل اعتراف می‌کند، باید قبلاً مکاشفه‌ای مستقیم درباره عیسی مسیح یافته باشد.

دانشمندان علم تفسیر در مورد اول یوحنا باب ۴ با مشکل بزرگی مواجه می‌شوند: «به این، روح خدا را می‌شناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خدا است، و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و الآن هم در جهان است.» (آیات ۲-۳) این آیات مفهومی بس عمیق‌تر و فراتر از آن چه به نظر می‌رسد، دارند. زیرا ما به قلمرو شناخت واقعی وارد می‌شویم، یعنی این یهوه (Yahweh) است که به عنوان یسوع (Yashuah) (یهوه نجات دهنده) در جسم آمد، او به عنوان مسیح برگزیده خدا، در جسم ظاهر شد که خداوند خدا است.

یک اعتراف سطحی و لفظی لبها یا یک اعتراف نامه که از (حفظ) تکرار می‌کنند، نه تنها کافی نیست، بلکه انسان را از هدف منحرف می‌کند. یوحنا در ادامه یادآور می‌شود که هر روحی که به این شکل، عیسی را اقرار نمی‌کند، از خدا نیست، بلکه روح ضد مسیح را دارد. کسی که عیسی متمایز از آن چه کتاب مقدس معرفی می‌کند، اعلام کند، با این کار نشان می‌دهد که هیچ شناختی از حق ندارد. حقیقت از این قرار است که یهوه (Yahweh) عهد عتیق همان عیسی (Yashuah) عهد جدید است. کلام خدا با اقتدار کامل الهی به ما می‌گوید که هر کس این امر را منکر شود، روح ضد مسیح را دارد.

پولس با نگاهی عمیق‌تر موضوع ظهور پروردگار در جسم، یعنی انسان شدن کلمه را شرح می‌دهد: «... خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد، تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه به حسب جسم بلکه بر حسب روح رفتار می‌کنیم.» (رومیان ۸: ۳-۴)

انسان زمانی هبوط کرد که در بدن جسمانی خود قرار گرفته بود و به همین خاطر لازم بود فدیة دهنده در چهار چوب عالم طبیعت به دنیا بیاید تا نجات فراهم شود. او باید در جسمی شبیه جسم گناه آلود ظهور می‌کرد. این ادعا هم که مریم بدون گناه بود، از روح ضد مسیح متأثر است. مسیح، مقدس، بی‌گناه و بی‌لکه بود. (اول پطرس ۱: ۱۹) او باید در جسمی مانند جسم گناه می‌آمد تا برای ما گناه شود. (دوم قرنتیان ۵: ۲۱) و ما و خلقت هبوط کرده و اسیر گناه را بیرون بکشد. لازم بود عیسی به احکام عادلانه شریعت گردن نهد و لعنتی را که بر ما بود خود بر گردن بگیرد. (غلاطیان ۳: ۱۳)

قضیه "لقاح مطهر مریم" نیز بی‌پایه و بی‌اساس است. مریم بخشی از این خلقت هبوط شده بود. او چون سایر انسانها طبیعتی آلوده به گناه داشت. ولی وی در همان وضعیت مورد استفاده خدا قرار گرفت، تا در خویش، آن یگانه معصوم و مقدس را بپذیرد. به عبارتی مظلوف مقدس و الهی در یک ظرف گناه آلود و ناپاک ریخته شد. این مسئله درباره سایر انسانها که در گناه به دنیا آمده‌اند و پذیرای مسیح می‌شوند نیز، صدق می‌کند. آنها نیز این گنج خزینة آسمانی را در این ظرف خاکی نگه می‌دارند و حمل می‌کنند. ظرف اهمیت ندارد بلکه مظلوف: «لیکن این خزینة را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما.» (دوم قرنتیان ۴: ۷)

کسی که بدون درک عمیق تکرار می‌کند عیسی پسر خدا است. و با این وجود تصوّر دلخواهی از این مسئله دارد، موضوع را به درستی هضم نکرده است. کسی که سرسری می‌گوید ایمان دارم که عیسی در جسم آمده است. اصلاً شهادت کلام را بیان نکرده است. عیسی بی‌گناه و بی‌خطا بود، لذا شیطان بر او حق نداشت. ولی برای همگان گناه شد تا بدین وسیله کفّاره گناه پرداخت شود. به عبارت دیگر عیسی به خاطر گناهان ما مطابق با حکم عادلانه آسمانی مجازات شد. به همین خاطر لازم بود عیسی در راه ما جان دهد تا فدیّه شده و از اسارت مرگ آزاد شویم: «زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح.» (رومیان ۶: ۲۳)

از راه دیگری نیز می‌توان آموزه ضد مسیح و سر آن را تشخیص داد. یوحنا رسول در رساله دوم خود در آیه ۷ چنین می‌نویسد: «زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی‌کنند. آن است گمراه کننده و دجال.» جالب آن است که در این اعتراف نامه دروغین که به رسولان منتسب است چیزی درباره بازگشت جسمانی عیسی مسیح عنوان نشده است. فقط آمده است «او بر خواهد گشت تا زندگان و مردگان را داوری کند.» ولی موضوع این است که داوری آخر هیچ ارتباطی با بازگشت مسیح ندارد.

پس از صعود عیسی به شاگردان چنین گفته شد: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.» (اعمال ۱: ۱۱) عیسی مسیح قیام کرده، بدن قیامت را داشت و با آن می‌توانست بخورد و بنوشد. تو ما می‌توانست دست بر زخمهای او بگذارد. (یوحنا ۲۰: ۲۷) «عیسی بدیشان گفت: «ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟ ... آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و هم چنین ماهی را.» (یوحنا ۲۱: ۵ و ۱۳) هر کس به بازگشت مسیح جنبه صرفاً روحانی و معنوی می‌دهد، از روح ضد مسیح متأثر است و آموزه‌ای دجالی منتشر می‌کند. در یوحنا ۱۴ آمده است که خداوند رفت تا جایی برای خاصان خود آماده کند و بر خواهد گشت تا آنها را با خود بردارد، و بدینسان است که آن چه در اول قرتیان ۱۵ از ۵۱ به بعد و در اول تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۷ آمده است تحقق می‌پذیرد.

البته این مسئله تنها در آیات فوق‌الذکر عنوان نشده است. درک نقشه نجات آسمانی به گونه‌ای که بر انبیا و رسولان مکشوف شده بود، در طول تاریخ کلیسا از دست رفت، زیرا انبیا و رسولان راستینی که ادامه دهنده و وعظ آنها باشند وجود نداشتند. آموزه ضد مسیح بشر را به نفی رجعت جسمانی عیسی مسیح سوق می‌دهد، در حالی که به گفته کلام او به عنوان داماد آمده، عروس خود را بر خواهد داشت. (متی ۲۵) در این به اصطلاح اعتراف نامه ایمانی رسولان چیزی درباره حوادث مربوط به قیامت اول عنوان نشده است. در این قیامت کسانی که در مسیح خوابیده‌اند در بی‌فسادی قیام خواهند کرد و آن دسته از ایمانداران که زنده هستند، تبدیل شده، بدن قیامت را دریافت خواهند کرد و همه با هم به پیشواز خداوند خواهند شتافت. (اول قرتیان ۱۵ و اول تسالونیکیان ۴) ضمناً درباره ضیافت عروسی برّه (مکاشفه ۱۹) و پادشاهی هزار ساله نیز چیزی عنوان نشده است. (مکاشفه ۲۰)

همان عیسی مسیح که به آسمان بالا رفت، پیش از آغاز مصیبت بزرگ و نزول داوری الهی بر کره خاکی برگشته، متعلقان به خود را بر خواهد داشت. به هر صورت مطالب فوق‌الذکر به ما نشان می‌دهند که نه تنها اعترافی سنتی به زبان به هیچ وجه کافی نیست، بلکه باید مکاشفه‌ای راستین داشته باشیم که عیسی مسیح خداوند ما است. در شهادت ما از عیسی مسیح این دو نکته باید مطابق با کتاب مقدس عنوان شود: [عیسی] پسر خدا است و [عیسی] خداوند است. شهادت ما درباره ظهور نخستین او (اول یوحنا ۴) و بازگشت او (دوم یوحنا آیه ۷) باید هماهنگ با کلام باشد.

فصل هفدهم: عیسی انسان و مسیح

پپلاطس گفت: «... اینک آن انسان!» (یوحنا ۱۹: ۵) در کتب مقدسه جنبه بشری خداوند و زندگی او از تولد تا زمان مرگ تشریح شده است. هضم این مسئله برای بسیاری سخت است. خداوند همانند دیگر انسانها به دنیا آمد و در قن‌داق گذاشته شد. (لوقا ۲: ۷) او خورد و نوشید، خسته شد و خوابید، دعا کرد و گریست. عیسی در لحظه جان دادن فریاد برآورد: «... ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود.» (لوقا ۲۳: ۴۶) او جایگزین همه ما شد و به جای ما عملاً جدایی از پروردگار را تجربه کرد و گفت: «خدای من خدای من چرا مرا ترک کردی؟» (متی ۲۷: ۴۶) خدا ما را ترک کرده بود، ولی او جای ما را گرفت و گناهان و خطایای ما را بر خویش حمل کرد. و در همان لحظه خدا یعنی روح از او رویگردان شد.

به یقین زمانی که در لحظه‌ای بعد، نیزه پهلوی او را سوراخ کرد، خون مقدسش برای ما ریخته شد و این کلام تحقق پذیرفت که: «... خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد...» (دوم قرتیان ۵: ۱۹) پس دو حادثه متمایز رخ داده است: ابتدا جدایی از خدا و سپس آشتی و صلح با او.

این حادثه به خاطر ما انسانهای گناهکار رخ داد: «... خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد.» (رومیان ۸: ۳) کتاب مقدس بارها و بارها از کیفیت ظهور این برگزیده اعظم اخبار کرده بود: «لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیة کند تا آن که پسر خواندگی را بیابیم.» (غلاطیان ۴: ۴-۵)

خداوند خدا (برای ما) خادم شد: «لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد، و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.» (فیلیپیان ۲: ۷-۸) او به عنوان خادم در رابطه با انجام خواست خدا به ما معرفی می‌شود. نقشه نجات به طور دقیق در کتاب اشعیا تشریح می‌شود. نبوت‌های این کتاب گویا هستند. در این نوشته‌ها به مفهوم "خادم" پی می‌بریم: «اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد.» (اشعیا ۴۲: ۱) همان آیه در متی ۱۲: ۱۷-۲۱ نقل شده است، در آنجا آمده است: «تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیا نبی گفته شده بود...» ملاحظه می‌کنیم که این نبوت در خدمت مسیح تحقق پذیرفت.

ما در متی باب ۳ می‌خوانیم که چطور پروردگار تأیید خویش را برای عیسی مسیح انسان فرستاد: «اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب بر آمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید. آنگاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خوشنودم.» (متی ۳: ۱۶-۱۷) بدن مسیح فناپذیر بود، به همین خاطر لازم بود روح بر آن بدن نازل شده و خواستار تبدیل آن شود تا وارد نامیرایی گردد. در همان لحظه او برای خدمت گمارده شد. پطرس در اعمال ۱۰: ۳۸ به این امر شهادت می‌دهد. در متی ۱۷: ۲-۵ تبدیل هیأت بشری او به الوهیت، شرح داده شده است. خدا آن چه را که در باب ۳ گفته بود تکرار می‌کند و می‌افزاید: «... از وی خشنودم. او را بشنوید.» پسران و دختران راستین خدا به او گوش می‌دهند، به انجیل عیسی مسیح ایمان می‌آورند، تعمید کتاب مقدسی می‌گیرند و مانند آن نخست‌زاده، روح‌القدس را می‌یابند. این چنین است که خدا مسرت خود را نسبت به آنها شهادت می‌دهد.

انسان به شباهت خدا خلق شد. او از اختیار برخوردار بود، ولی از اختیار خود برای انتخاب راه اشتباه استفاده کرد که این باعث گمراهی و هبوط او شد. از آنجایی که خدا انسان را "خطاپذیر" خلق کرده بود، او خود وظیفه و مسؤولیت تحقق نجات بشر را بر عهده گرفت. در آفرینش جدید که به واسطه مسیح محقق شد، مهر تأیید الهی همان طور که به نخست‌زاده قرار گرفته بود بر همه پسران و دختران خدا قرار گرفت. آنها از حالت هبوط خارج شده و در وضعیت الهی قرار داده شده‌اند. در سرانجام این روند مشخص خواهد شد که همه پسران و دختران خدا از اختیار و حق انتخاب برخوردار بوده و خود تصمیم گرفته، عزم کردند تا مانند نخست‌زاده، اراده خدا را به عمل بیاورند: «... لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.» (متی ۲۶: ۳۹) «در به جا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت می‌دارم...» (مزمور ۴۰: ۸)

«و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است، در بدن بشری خود به وسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد.» (کولسیان ۱: ۲۱-۲۲) «پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز هم چنان در این هر دو شریک شد تا به وساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند.» (عبرانیان ۲: ۱۴-۱۵) این همان پیغام زیبای انجیل عیسی مسیح، خداوند و فدیة دهنده ما است.

ما در عهد عتیق با سایه‌ای از نقشه نجات مواجه می‌شویم که عبارت است از قربانیهای مختلف، عبادات و نمادها. زمانی که انسان از خدا جدا شد، دیگر برای او امکان پذیر نبود به حضور خدا برسد. او به قربانی، کفاره، شفیع، متوسط یا کاهن اعظم نیازمند شد. در ابتدا افرادی سر کار آمدند که با اقدامات خود ظهور مسیح را نوید می‌دادند. ابراهیم به واسطه تقدیم پسر خود اسحاق (پیدایش ۲۲) نشان داد که پسر خدا باید می‌آمد تا به خاطر خطایای ما کشته شود. اسحاق، چوبی را که قرار بود بر آن به عنوان قربانی تقدیم شود خودش حمل کرد، این مسئله ما را به یاد مسیح می‌اندازد که او نیز همان چوبی را که بر آن مصلوب شد حمل کرد. تا زمان خروج از مصر، خداوند خدا ذریت ابراهیم را به عنوان قوم، مخاطب می‌ساخت. ولی از زمان فدیة و آزادی آن (خروج ۱۲) خدا آنها را به عنوان جماعتی مخاطب می‌سازد. موسی به عنوان شفیع و متوسط در موقعیتهای گوناگون عمل کرد. او کلام خدا را مستقیم به قوم خدا منتقل می‌کرد: «... خدا حاکم و نجات دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد.» (اعمال ۷: ۳۵-۳۶)

مسیح باید، هم نبی می‌بود، هم میانجی، هم شفیع، هم کاهن اعظم و غیره. موسی به واسطه روح مسیح برای قوم شفاعت می‌کرد و می‌گفت: «الآن هر گاه گناه ایشان را می‌آموزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته‌ای، محو ساز.» (خروج ۳۲: ۳۲) قوم در دل موسی جا داشت و به همین خاطر، برای آن شفاعت می‌کرد.

یک بار در سال کاهن بزرگ وارد قدس‌الاقداس می‌شد و به حضور خدا می‌رفت، تا در وهله اول برای خود و سپس برای قوم کفاره را تقدیم کند. (عبرانیان ۹: ۷) در آیه ۱۱ درباره مسیح چنین آمده است: «لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگ‌تر و کامل‌تر و ناساخته شده به دست، یعنی که از این خلقت نیست... بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی

را یافت.» این فدیة به واسطه این امر امکان پذیر شد که مسیح خویشتن را به عنوان قربانی بی‌عیب تقدیم خدا کرد: «پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلای خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده ظاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایند؟» (آیه ۱۴)

به یقین در کتاب ایوب جامع‌ترین تعریف شفیع آمده است. اگر چه ایوب فریاد کرد که: «و من می‌دانم که ولی (فدیة دهنده) من زنده است!» (ایوب ۱۹: ۲۳-۲۷) و یقین داشت که روی خدا را می‌بیند، لیکن این الیهو بود که قدم جلوتر گذاشته ضرورت وجود یک شفیع را خاطر نشان ساخت: «اگر برای وی یکی به منزله هزار فرشته یا متوسطی باشد، تا آن چه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید، آنگاه بر او ترحم نموده، خواهد گفت: او را از فرو رفتن به هاویه برهان، من کفاره‌ای پیدا نموده‌ام. گوشت او از گوشت طفل لطیف‌تر خواهد شد. و به ایام جوانی خود خواهد برگشت.» (ایوب ۳۳: ۲۳-۲۵) توجه داشته باشیم که تنها سخن از شفیع و کفاره نیست، بلکه صحبت از رهایی تام انسان است. این رهایی شامل تن، جان و روح است. در زمان نخستین قیامت، فدیة شدگان از تازگی و طراوت جوانی برخوردار خواهند شد، آنها از هر لحاظی کامل خواهند شد. و هیچ عیبی بر آنها نخواهد بود. از نوزاد و پیرمرد نیز خبری نخواهد بود، زیرا همه فدیة شدگان یک سن خواهند داشت و از گناه و بیماری و پیری دیگر اثری نخواهد بود. ایوب تصویر مردی را ترسیم می‌کند که واقف است که می‌تواند روی خدا را ببیند، او می‌گوید: «نزد خدا دعا کرده، او را مستجاب خواهد فرمود، و روی او را با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او رد خواهد نمود.» (ایوب ۳۳: ۲۶) این همان عدالت کاملی است که خدا در مسیح به ما داد. این حرکت به قدری ارزش دارد که عبارت زیر شامل حال انسان می‌شود: «پس در میان مردمان سرود خوانده، خواهد گفت: گناه کردم و راستی را منحرف ساختیم، و مکافات آن به من نرسید. نفس مرا از فرو رفتن به هاویه فدیة داد. و جان من نور را مشاهده می‌کند.» (ایوب ۳۳: ۲۷-۲۸)

ما در عهد جدید ایمان آورده‌ایم، لذا به یک کاهن بزرگ نیز نیازمند هستیم: «زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند هم درد ضعفای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه.» (عبرانیان ۴: ۱۵)

ما به میانجی و متوسط نیز نیاز داشتیم: «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که عیسی مسیح باشد، که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین.» (اول تیموتاؤس ۲: ۵)

«و چنان که در آدم همه می‌میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت.» (اول قرنتیان ۱۵: ۲۲) «انسان اول، از زمین است، خاکی، انسان دوم، خداوند است، از آسمان. چنان که خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنان که آسمانی است آسمانیها هم چنان می‌باشند. و چنان که صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.» (اول قرنتیان ۱۵: ۴۷-۴۹) در آیه فوق عیسی به عنوان آدم آسمانی و آدم واپسین معرفی می‌شود و این وعده نیز به ما داده می‌شود که بدنی آسمانی مانند بدن مسیح خواهیم داشت. در هر جایی از کلام که عیسی مسیح را به نزد خدا می‌بینیم، او به عنوان انسان، وظیفه‌ای در مورد تحقق رهایی و رستگاری بشریت انجام می‌دهد. زیرا ضروری بود چنین کند.

ما وی را در نقشهای مختلف می‌بینیم، به عنوان پسر خدا، پسر انسان، پسر داوود، پادشاه و نبی، کاهن اعظم، میانجی، شفیع، بره خدا، کلمه خدا، راه خدا، نان خدا و غیره و غیره. آموزه "تنها عیسی" (Jesus Only) به اندازه آموزه تثلیث فاقد پایه کتاب مقدسی است. انبیا و رسولان چیزی دال بر صحت این آموزه یا آموزه "تثلیث" نگفته و نوشته‌اند. علت این امر ساده است. خدا می‌خواست رابطه خویشتن‌اندی الهی را با انسان برقرار کند تا او پدر ما شود و ما فرزندان. به همین خاطر است که عیسی نخست‌زاده در بین برادران بسیار شد. (رومان ۸: ۲۹) عیسی پس از رستاخیز خود به مریم مجدلیه چنین گفت: «... مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.» (یوحنا ۲۰: ۱۷) همان طوری که پسر از روح مولود شد ما نیز باید تجربه تولد جدید را از روح داشته باشیم. این شرط لازم برای ورود به ملکوت است که عیسی مطرح کرد: «... آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید... آن چه از جسم مولود شد، جسم است و آن چه از روح مولود گشت روح است.» (یوحنا ۳: ۳ و ۶) «زیرا آن چه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد، و غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ما است.» (اول یوحنا ۵: ۴) همه مراسم و روشهای مذهبی بی‌اساس هستند، زیرا خدا است که باید عمل کند و در غیر این صورت هیچ اتفاقی نمی‌افتد. ولی خدا تنها می‌تواند در کسانی عمل کند که کاری را که او برای نجات آنها در پسر کرد بپذیرند.

«اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می‌بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذاتیة موت را بچشد. زیرا او را که به خاطر وی همه و از وی همه چیز می‌باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می‌گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند. زان رو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می‌باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند. چنان که می‌گوید: اسم تو را به برادران خود اعلام می‌کنم و در میان کلیسا تو را تسبیح خواهیم خواند.» (عبرانیان ۲: ۹-۱۲، مزمور ۲۲: ۲۲) منجی قیام کرده شاگردان خویش را برادر صدا می‌کرد در حالی که تو ما او را «ای خداوند من و ای خدای من» (یوحنا ۲۰: ۲۸) خطاب کرد.

عیسی مسیح به عنوان میانجی نزد پدر خواهد ماند تا زمانی که پسران و دختران خدا به کاملیت برسند: «ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید، و اگر کسی گناهی کند، شفیعاً داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. و اوست کفارۀ به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز.» (اول یوحنا ۲: ۱-۲) همین رسول در جایی دیگر می‌نویسد: «ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم، و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را شناخت. ای حبیبان، الآن فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آن چه خواهیم بود، لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنان که هست خواهیم دید.» (اول یوحنا ۳: ۱-۲)

پولس نیز از این مرحله نهایی سخن می‌گوید: «زیرا مادامی که همه دشمنان را زیر پاهای خود نهد، می‌باید او سلطنت بنماید.» (مزمور ۱۱۰: ۱) «دشمن آخر که نابود می‌شود، موت است. زیرا همه چیز را زیر پاهای وی انداخته است.» (مزمور ۸: ۶) «... اما چون می‌گوید که همه را زیر انداخته است، واضح است که او که همه را زیر او انداخت مستثنی است. اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تا آن که خدا کل در کل باشد.» (اول قرنتیان ۱۵: ۲۵-۲۸) نمی‌توان واضح‌تر از این مسئله را عنوان کرد. زمانی که وظیفه پسر تمام می‌شود و پسران و دختران خدا به صورت وی تبدیل شده، برای ابدیت به شهادت او در می‌آیند و به کاملیت می‌رسند و دشمنان و مرگ نیست می‌شوند، آن موقع خدا دوباره کل در کل خواهد بود. در ابدیت دیگر سخن از پدر و پسر و روح القدس نخواهد بود همان طوری که در اول نبود، بلکه وضعیتی که پیش از آغاز زمان بود، دوباره برقرار می‌شود یعنی خدا کل در کل خواهد بود. آمین.

فصل هجدهم: تعمید

همان طوری که ملاحظه خواهیم کرد، کتاب مقدس همه اطلاعات لازم در مورد تعمید کتاب مقدس را به ما می‌دهد. تعمید در همه دنیای مسیحیت مرسوم است، ولی متأسفانه اغلب به طرز غلط و انحرافی این فریضه را انجام می‌دهند. به همین خاطر، ما مسئله تعمید کتاب مقدس را بر طبق کلام مو شکافی کرده، نشان خواهیم داد که دستور تعمید به چه صورتی است و چطور در ابتدای کلیسای عهد جدید اجرا می‌شد. شاید برای عده‌ای تکان دهنده باشد وقتی ببینند افرادی که به ظاهر خدا را خدمت می‌کنند راه اشتباهی را در پیش گرفته‌اند. البته در زمان کنونی اغلب مردم می‌دانند که کلیساهای سنتی و مستقل همیشه به گفته کتاب مقدس بسنده نمی‌کنند بلکه بیشتر به تصمیمات و اصولی وفادار هستند که فرقه‌های آنها قبول کرده و معتبر می‌دانند.

خداوند ما گفت: «هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد...» (مرقس ۱۶: ۱۶) اولین شرطی که خداوند برای گرفتن تعمید می‌گذارد عبارت است از ایمان. همان طوری که در رومیان ۱۰: ۱۷ به ما گفته شده است، ایمان از وعظ است و وعظ از کلام خدا. به همین خاطر، حکم بشارت و وعظ مقدم است و پس از آن از تعمید ایمانداران صحبت می‌شود. ترتیب این روند در نخستین وعظ پطرس مشاهده می‌شود: «پس ایشان کلام او را پذیرفتند، تعمید گرفتند...» (اعمال ۲: ۴۱) لازم است ابتدا مردم به وعظ کلام گوش بدهند و سپس با یک تصمیم شخصی درباره مسیح تصمیم بگیرند.

مثال زیر نشان می‌دهد که ایمان شخصی، شرط لازم برای یافتن تعمید کتاب مقدس است. فیلیپ مبشر به وسیله روح خدا برای بشارت به نزد خواجه سرای حبشی فرستاده شد، که سوار بر ازابه خود از سفر اورشلیم باز می‌گشت و نبوت‌های اشعیا نبی را می‌خواند. فیلیپ به او بشارت داد، این مرد بلافاصله از وی پرسید: «... اینک آب است! از تعمید یافتن چه چیز مانع می‌باشد؟» مرد خدا می‌دانست که ایمان ضروری است، لذا گفت: «... هر گاه به تمام دل ایمان آوری، جایز است. او در جواب گفت: ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خدا است. پس حکم کرد تا ازابه را نگاه دارند و فیلیپس با خواجه سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.» (اعمال ۸: ۳۶-۳۸) در زمان خدمت یحیی تعمید دهنده و خداوند و رسولان، تعمید تنها از طریق فرو رفتن کامل در آب صورت می‌گرفت. تعمید دهنده و تعمید گیرنده، هر دو وارد آب می‌شدند. همین مسئله در زمان تعمید عیسی مسیح نیز رخ داد: «اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد...» (متی ۳: ۱۶) تعمید گیرنده‌ای که وارد آب نمی‌شود و در آب فرو برده و خارج نمی‌شود، تعمید مورد نظر مسیح و رسولان را نیافته است و به عبارت دیگر تعمید به شکلی غیر از این صورت، تعمید کتاب مقدس نیست. شاگردان به خوبی منظور این حرف خداوندشان را درک کرده بودند، وقتی که او گفت: «هر که ایمان آورده، تعمید یابد...» (مرقس ۱۶: ۱۶) در کتاب مقدس و در سده‌های نخستین میلادی، جایی اشاره نشده است که در میان شاگردان مسیح نوزاد یا شیر خواره‌ای تعمید یافته باشد. کتاب مقدس هیچ اشاره‌ای به پدر تعمیدی یا مادر تعمیدی نکرده است، هم چنین در هیچ جایی از کلام عنوان نشده که نوزادی ناآگاهانه از گناه اولیه آزاد شده و فرزند خدا شده باشد. اصطلاح «گناه اولیه» حتی یک بار هم در کتاب مقدس نیامده است و صحبتی از تولدی تازه از راه تعمید هم نشده است. هر کس کلام خدا را به عنوان حقیقت بپذیرد، اجازه خواهد داد خود کلام، وی را در این باره متقاعد سازد، زیرا کلام خدا یگانه مرجع ایمان است.

همان طوری که از اولین وعظ پطرس و دیگر نمونه‌های کتاب مقدس بر می‌آید، توبه و بازگشت به مسیح پیش از تعمید صورت می‌گیرد. (اعمال ۲: ۳۸) یک نوزاد چیزی درباره این مسائل نمی‌داند، از آنجا که نوزاد با گناه آشنا نیست، لذا نمی‌تواند توبه کند. آب پاشی روی نوزاد،

اصلاً تعمید نیست. هم چنین این فرضیه که تعمید عهد جدید جای ختنه عهد عتیق را گرفته است، معتبر نیست، زیرا هیچ جای کتاب مقدس بدین مسئله اشاره نشده است.

دسته‌ای از دانشمندان الهیات دنبال "راه فراری" برای توجیه "تعمید نوزادان" هستند. آنها بدین منظور به اعمال ۱۶: ۳۲ اشاره می‌کنند و می‌گویند که زندانبان شهر فیلیپه با همه اهل خانه خود تعمید گرفت، لذا این مسئله شامل حال بچه‌ها نیز می‌شود. ولی نمی‌توان با استفاده از این داستان چنین مسئله‌ای را توجیه کرد. پیش از تعمید آنها، کلام چنین توضیح می‌دهد: «آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند.» (اعمال ۱۶: ۳۲) به عبارتی صحبت از خانه‌ای است که افراد حاضر در آن چون کلام را به واسطه وعظ شنیدند، تعمید گرفتند.

درباره "تعمید نوزادان" به این مسئله نیز اشاره می‌شود که خداوند عیسی گفت: «... بگذارید که بچه‌های کوچک نزد من آیند...» (مقرس ۱۰: ۱۴) ولی در ادامه نمی‌خوانیم که مسیح آب روی بچه‌ها پاشیده باشد بلکه آنها را در آغوش گرفت، بر آنها دست گذاشته و برکتشان داد.

دسته‌ای از مردم هیچ ارزشی برای تعمید قائل نیستند، آنها به این سخن پولس اشاره می‌کنند: «زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم...» (اول قرنتیان ۱: ۱۷) این آیه حکم مأموریت خداوند را منسوخ نمی‌کند، بلکه روی این نکته تأکید می‌شود که پولس بیشتر به وعظ و تعلیم کلام پرداخته و وظیفه تعمید را به دیگر برادران می‌سپارد.

مورخان کلیسا متوجه این نکته شده‌اند که در مسیحیت اولیه و در سده‌های نخستین، نوایمانان تنها به نام عیسی مسیح تعمید می‌گرفتند و بعدها به شکلی که توسط کلیسای روم مرسوم شد یعنی، "به نام پدر و پسر و روح القدس" صورت گرفت. (Dr. J. J. Herzog, Abriss der gesamten Kirchengeschichte, Bd I, S. ۲۹; K. D Schmid, Grundriss der Kichengeschichte, S. ۷۳) یعنی: «پس رفته، همه آنها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید.» را رسولان به خوبی درک کردند و به خوبی نیز اجرا نمودند. این حکم پس از زمان رسولان نیز به طور صحیح اجرا شد. خواننده دقیق به خوبی متوجه خواهد شد که در اینجا سخن از یک فرمول نیست بلکه از یک اسم که در زمان تعمید خوانده می‌شود. «... ایشان را به اسم ... تعمید دهید.» به همین خاطر آنها طبق این حکم که دریافت کرده بودند به نام خداوند عیسی مسیح تعمید می‌دادند.

خدا خویشتن را به عنوان پدر و پسر و روح القدس مکشوف ساخته است. این امر در نام پیمان خداوند در عهد جدید یعنی، یسوع = عیسی (Yashuah = Jesus) صورت گرفته است. لذا فرزندان عهد جدید باید به این نام تعمید یابند. خدا پدر ما است، لذا در دعا می‌گوییم: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.» در اینجا صحبت از نام او است، نامی که در آن باید تعمید گرفت، پس اسم پدر در تعمید خوانده می‌شود.

شهادت مربوط به دوره رسولان واضح و روشن است. پس از افاضه شدن روح القدس، پطرس در اولین وعظ به افرادی که در درون خود متأثر شده بودند، چنین گفت: «... توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آموزش گناهان تعمید گیرید...» (اعمال ۲: ۳۸) این عبارت باعث می‌شود نوایمانان بر پایه کلیسای اولیه استوار شوند و ترتیب کتاب مقدسی به آنها گفته شود، یعنی اول توبه و بعد به آنها گفته می‌شود که چگونه باید تعمید بگیرند.

پطرس از راه مکاشفه فهمیده بود منظور از اسم کدام است و همین نام را به زبان آورد. بدین ترتیب بود که در ابتدای کلیسا، روش تعمید رسولان بر قرار و مرسوم شد.

فیلیپ در سامره انجیل را بشارت داد و آنانی را که ایمان آورده بودند تعمید داد و کلام چنین به ما شهادت می‌دهد: «زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس.» (اعمال ۸: ۱۶) از آنجایی که دو یا سه شهادت در مورد مسائل کتاب مقدسی لازم است، نیاز است ببینیم پولس چگونه تعمید می‌داد: «چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند.» (اعمال ۱۹: ۵) خواه در اورشلیم، خواه در سامره و خواه در شهر افسس، ملاحظه می‌کنیم که پطرس، فیلیپس و پولس به نام خداوند عیسی مسیح تعمید دادند. تنها روح القدس می‌تواند این مسئله را مکشوف کند. برای درک بهتر، به مثال زیر توجه کنید، زمانی که یک معلم می‌پرسد ۳x۳ چند می‌شود، دانش آموزان نباید بگویند سه ضرب در سه می‌شود سه ضرب در سه و آن را تکرار کنند، آنها باید نتیجه محاسبه خود را بگویند. پذیرفتنی نیست که دنیای کلیسایی از متی ۱۹: ۲۸ چون فرمولی جادویی استفاده کند و طوطیوار بدون این که نتیجه این عبارت را بگوید، آن را تکرار کند. پطرس، پولس و سایر رسولان و دیگر مردان خدا در سده‌های اول راه حل و نتیجه این مسئله را می‌دانستند و نام مورد نظر را به زبان می‌آوردند.

زمانی که شاگردان عیسی با خواندن نام خداوند عیسی مسیح تعمید می‌دادند، دقیقاً حکم متی ۱۹: ۲۸ را اجرا می‌کردند و صد در صد رهنمودهای استاد را به کار می‌بستند. کسی که به این شکل تعمید نیافته باشد به راستی به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید نگرفته است. فرضیه مبنی بر این که پدر و پسر و روح القدس نام هستند، حتی اگر موافق تأکید دگماتیکیهای الهیاتی باشد، باز هم بی‌اساس است. نام خدا "پدر" نیست، بلکه خدا پدر است، نام خدا "پسر" نیست بلکه او "پسر" است. او روح است ولی خویشتن را در نام عهدی که خود انتخاب کرد، مکشوف ساخت.

راز نام (اقدس) در این نکته نهفته است. در این باره مکاشفه‌ای لازم است. تعمید، جنبه فرعی ندارد، زیرا از خداوند ما خواسته شد تعمید بگیرد. وی از دست یحیی تعمید دهنده تعمید گرفت و تأیید آسمانی را دریافت کرد. در کتاب مقدس به جایی بر نمی‌خوریم که در آن کسی به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید گرفته باشد.

جای بسی شگفتی است که چطور کلیساهای پروتستان ملی که گرایشات مختلفی دارند و حتی کلیساهای آزاد، روش کاتولیکی تعمید را قبول کرده‌اند. ایمانداران معتقد به کتاب مقدس باید به خاطر داشته باشند که هر کس به قول خود "به نام پدر و پسر و روح‌القدس" تعمید گرفته باشد از بدعتی که کاتولیکها در این خصوص ایجاد کرده‌اند، پیروی می‌کند و به عبارتی به روش کاتولیکی تعمید گرفته است. عقیده کاردینال آگوستین بنا (Augustin Bea) یسوعی، باید به ما کمک کند تا بهتر به عواقب چنین تعمیدی پی ببریم. یک نویسنده می‌نویسد: "به گفته بنا (Bea)، پاپ، پدر همه ایمانداران است، به عبارتی او پدر ایمانداران انجیلی‌ای که تعمید معتبر گرفته‌اند نیز است. بنابراین مسیحیان انجیلی تنها به یک رجعت پر محبت و پر اشتیاق به آغوش کلیسای مادر نیازمندند و بس. (O.Markmann, Irrtumer der katholischen kirche, S. ۲۲) نیازی نیست توضیح اضافی‌ای درباره مفهوم "تعمید معتبر" بدهیم، از قرار معلوم کلیسای روم تعمید به نام خداوند عیسی مسیح را به عنوان تعمید معتبر رد می‌کند و آن را یک ارتداد می‌داند.

نوعی "ناآگاهی روحانی" باعث شد تا رهبران پروتستان از هر گرایشی که باشند، به آغوش مادر خود برگردند تا مورد مهر و محبت او قرار بگیرند. این حرکت به واسطه شورای جهانی کلیساها و حرکت اکومنیک صورت می‌گیرد. دسته‌ای قطره قطره می‌ریزند، گروهی دیگر آب می‌پاشند و حتی بعضیها با استفاده از فرمول معروف تعمید گیرنده را سه بار در آب فرو می‌برند. در مورد جریان توبه پولس در کلام آمده است: «... و برخاسته تعمید گرفت.» (اعمال ۹ : ۱۸) در رساله به رومیان جریان تعمید چنین بیان شده است: «یا نمی‌دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ پس چون که در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آن که به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.» (رومیان ۶ : ۳-۴)

کسی که با دقت به بافت تعمید توجه کند، به زودی در خواهد یافت که این تنها یک عمل ظاهری نیست، بلکه شخص مورد نظر باید پیش از تعمید از طریق توبه و پشیمانی، تجربه بازگشت به مسیح را داشته باشد. به علاوه او باید به این یقین برسد که گناهان او به واسطه ایمان به عمل عیسی مسیح بخشیده شده‌اند. وقتی که شخص از چنین تجربه‌ای برخوردار شد، یک بار در آب فرو داده می‌شود. فرو رفتن در آب نشانه تدفین با عیسی مسیح است. تعمید یابنده با این اقدام نشان می‌دهد که بعد از این همگام با مسیح وارد حیات تازه‌ای می‌شود، زیرا به این مسئله ایمان آورده که با مسیح مصلوب شده و همراه او مرده است. تازگی و تولد تازه به واسطه تعمید تحقق نمی‌یابد بلکه چنان که آمده است: «نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح‌القدس است، که او را به ما به دولت‌مندی افزوده نمود، به توسط نجات دهنده ما عیسی مسیح.» (تیطس ۳ : ۵-۶)

تعمید راستین بر روی افرادی که تازگی یافته و از نو متولد شده‌اند، صورت می‌گیرد. پولس رسول به کولسیان چنین نوشت: «و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید.» (کولسیان ۲ : ۱۲) او در باب بعدی چنین می‌گوید: «پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آن چه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته. زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.» (کولسیان ۳ : ۱ و ۳) پطرس رسول از تعمید به عنوان "امتحان ضمیر صالح به سوی خدا" یاد می‌کند و برای توصیف آب تعمیدی که ایمانداران در آن فرو برده می‌شود، از تصویر کشتی نوح استفاده می‌کند: «که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می‌بخشد (نه دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) به واسطه برخاستن عیسی مسیح.» (اول پطرس ۳ : ۲۱)

پطرس در زمان موعظه خود در خانه کرنیلیوس، درباره عیسی چنین گفت: «و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آموزش گناهان را خواهد یافت.» (اعمال ۱۰ : ۴۳) او سپس در آیات ۴۷ و ۴۸ چنین می‌پرسد: «... آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح‌القدس را چون ما نیز یافته‌اند. پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند... انسان به واسطه ایمان به عمل فدیه تام، بخشش گناهان خویش را دریافت می‌کند. شخص با تعمید به نام عیسی مسیح نشان می‌دهد که مسیح را پذیرفته است: «زیرا همگی شما به وسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید. زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید.» (غلاطیان ۳ : ۲۶-۲۷) پولس چنین به کلیسای افسس نوشته است: «یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید.» (افسسیان ۴ : ۵) امروزه علاوه بر این که گرایشات گوناگونی در ایمان مشاهده می‌شود، روشهای متفاوت تعمید نیز وجود دارد، و شناختها درباره خداوند نیز ناهمگونند.

درباره تعمید کتاب مقدسی، لازم است که به پیوستگی و هماهنگی کلام در این مورد توجه بشود و روش کلام خار شمرده نشود. تا زمانی که کلیسای خدای زنده روی زمین است، آموزه‌هایی که در زمان کلیسای اولیه مرسوم و بر قرار بودند، دارای اعتبار خواهند بود. روش تثلیثی تعمید، که در زمان نهادینه شدن "کلیسای دولتی" مرسوم شد، و در زمان تحمیل مسیحیت به دیگر مردمان به کار بسته شد، روشی غیر کتاب مقدسی

است. تنها یک تعمیم اصلی وجود دارد، و هر چه که با آن فرق داشته باشد، تحریفی بیش نیست، حتی اگر به ظاهر به متی ۲۸: ۱۹ تکیه کنند. رسولان این حکم را به درستی درک کرده و به شکل درستی نیز اجرا کرده‌اند.

بسیاری از اعمال غلط و مضر با استفاده از فرمول "به نام پدر و پسر و روح القدس" در محافل مسیحی غرب انجام می‌شوند. نفرین انسانها و حیوانات از این قبیل اعمال است که در روح‌گرایی (Spiritisme) مرسوم است و "به اسم پدر و پسر و روح القدس" صورت می‌گیرد. افرادی که می‌خواهند وارد لژهای ماسونیک شوند، سوگند نامه‌ای به "نام پدر و پسر و روح القدس" ادا می‌کنند. هر کس مسؤول جانها باشد، می‌داند که احضار ارواح و روح‌گرایی چه گرفتاریهای وحشتناکی برای انسانها به وجود می‌آورد. ولی زمانی که افراد درگیر این اعمال را سؤال پیچ می‌کنید، در پاسخ می‌گویند: «ولی این چیزها به نام خدا انجام می‌شود.» آنها متوجه نمی‌شوند که این کار فقط یک کلاه شرعی است که برای فریب افراد به کار می‌رود. به این ترتیب، مردم بدون این که خود آگاه باشند، وارد قلمرو نفوذ شیطان می‌شوند. این جهل مذهبی بسیار واضح است. این روشهای جادویی ناشی از درکی نادرست از الوهیت - تثلیث و برداشتی نا به جا از حکم تعمیم خداوند می‌باشند.

با خواندن قدیمی‌ترین ترجمه لوتر، اصلاحگر بزرگ، می‌توان درک کرد که تا چه حد روش تعمیم غلط در اذهان مردم ریشه دوانده بود. وی به روش آن زمان عبارات فوق را به صورت آزاد ترجمه کرده بود. در ترجمه وی آمده بود: آنها را در نام پدر و پسر و روح القدس تعمیم خواهید داد. ترجمه فعلی صحیح تر منظور متن اصلی را می‌رساند: «آنها را به نام...» برای کسانی که به ظرایف زبان آشنایی دارند، تفاوت در میان دو ترجمه بسیار مشهود است. هر کسی می‌تواند کاری را به نام یک شرکت، دولت و غیره انجام بدهد، ولی در [آئین تعمیم] شخص فدییه شده آگاهانه در نام فدییه دهنده در بر گرفته می‌شود.

این عهدی است که تنها می‌تواند در نام پیمان [خدا] در عهد جدید منعقد شود که همان عیسی است. همان طوری که عروس نام شوهر خود را می‌گیرد، به همین ترتیب همه کسانی که به عروس تعلق دارند نام داماد را بر خود می‌گیرند. و به نوبه خود عهد را تأیید می‌کنند. پطرس در ادامه می‌گوید: «و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.» (اعمال ۴: ۱۲) اهمیت نام خداوند و رابطه آن با تعمیم در این بافت آشکار می‌شود، بدین ترتیب که پطرس در زمان موعظه خود در پنطیکاست به وعده کتاب یوئیل در عهد عتیق اشاره می‌کند و چنین می‌گوید: «و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.» (یوئیل ۲: ۳۳ و اعمال ۲: ۲۱) یوئیل نبی از یهوه سخن می‌گفت، هر کس نام یهوه را بخواند رستگار خواهد شد. به یقین منظور پطرس خداوند، یعنی یهوه است و یهوه خویشان را به عنوان رهاننده در "یه - شوع" (Yah - Shuah) مکشوف ساخته است. تعمیم در این نام، به عنوان یگانه تعمیم معتبر برای پیمان نو یعنی عهد جدید اهمیت دارد. لذا داشتن این تعمیم برای ایمانداران راستین ضروری است.

در کلام نیامده است "به نامها" در صورتی که پدر و پسر و روح القدس، هر کدام اسم باشند، چنین ساختاری از لحاظ دستوری صحیح تر بود. ولی خدا را شکر که "اسم" به صورت مفرد آمده است: "و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمیم دهید." طبق شهادت رسولان این نام عبارت است از خداوند عیسی مسیح. ولی جای بسی تأسف است که در این مورد نیز شناختی واقعی [در دیگر کلیساها] یافت نمی‌شود، به گونه‌ای که هر کدام از آنها برای سنتهای غیر کتاب مقدسی اهمیت ویژه‌ای قائل بوده و از آنها دفاع می‌کنند. یکی از علل این وضعیت این است که نام یه - شوع (Yah - shuah) به یسوس یا عیسی (Jesus) تبدیل شده است. این مسئله باعث شده است که در گذر زمان مردم با اتکا به یک سنت مشکوک سه عنوان "اصلی" یگانه خدای راستین را جایگزین نام او کنند. در صورتی که مردم امروزه، مانند مردم روزگار پنطیکاست پیرسند که چگونه می‌توانند رستگار شوند، باید همان جواب را داد که پطرس در آن روز داد: «... توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمیم گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت...» (اعمال ۲: ۳۸ - ۴۱)

هیچ کس حق ندارد انجیل عیسی مسیح را تبدیل کند. مفسرین مطرح، مدّعی آن هستند که تعمیم کتاب مقدسی به نام خداوند عیسی یک ارتداد است. شایسته است در اینجا این پرسش را مطرح کنیم که بدعت یا ارتداد به چه معنی می‌باشد؟ راستی یا دروغ؟ اصل یا بدل؟ بر خواننده بالغ است که تصمیم بگیرد که از خداوند و رسولان پیروی کند یا از رهبران مذهبی‌ای که توسط خدا تعیین و تأیید نشده‌اند. این رهبران نه مشروعیت الهی دارند و نه با وی هماهنگ هستند: «خداوند چنین می‌گوید: بر طریقها بایستید و ملاحظه نمایید و درباره طریقهای قدیم سؤال نمایید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک نموده، برای جان خود راحت بیابید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد.» (ارمیا ۱۶: ۶)

فصل نوزدهم: شام خداوند

ابتدا به اختصار مفهوم فصح در عهد عتیق را بررسی می‌کنیم. عشا ربانی در زمان مراسم یک شام فصح برقرار شد. در آن روز خداوند به رسولان خود گفت: «...به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گویند: استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو با شاگردان خود صرف

می‌نمایم.» (متی ۲۶: ۱۸) در زمان صرف شام، یهو با خداوند دست در یک قاب گذاشت، به همین خاطر عیسی در آیه ۲۳ می‌گوید: «... آن که دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید!»

مرقس انجیل نگار با جزئیات بیشتری این داستان را نقل می‌کند: «و چون غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: بگریید و بخورید که این جسد من است. و پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت: این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود.» (مرقس ۱۴: ۲۲-۲۴) هیچ قسمت کتاب مقدس به اندازه این بخش مورد تعبیر اشتباه قرار نگرفت. در آیه‌ای که در بالا نقل کردیم، برقراری و انعقاد پیمان نو (عهد جدید) قریب‌الوقوع است. خون مسیح در زمان این شام فصح ریخته نشد بلکه کمی بعد از آن بر صلیب جلجتا ریخت. در زمان شام، خون الهی هنوز در بدن فدیة دهنده بود و نه در جام! ما باید آیات مربوط به انعقاد عهد عتیق را بررسی کنیم تا به ارتباط آنها با شام خداوند و بستن پیمان نو در عهد جدید پی ببریم.

خداوند خدا دستورات و فریضه‌های خود را به موسی داده بود. و او نیز آنها را نوشت و به قوم منتقل کرد: «و کتاب عهد را گرفته، به سمع قوم خواند. پس گفتند: هر آن چه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت. و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: اینک خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.» (خروج ۲۴: ۷-۸) قوم عهد عتیق، رهایی و آزادی از بردگی را زمانی تجربه کردند که طبق دستور الهی، هر خانه برّه را قربانی کرده و گوشت را سرخ نموده و خون برّه را بر هر دو قائمه و سر در مالیده بودند. این نشانه‌ای بود که فرشته ویرانگر باید به آن احترام می‌گذاشت. در هر خانه‌ای که زیر حمایت خون بود، ممکن نبود که نخست زاده‌اش کشته شود. ما دربارهٔ نهادینه شدن شام فصح در خروج ۱۲: ۱-۱۳ چنین می‌خوانیم: «... و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید، و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد.» (آیه ۱۳) همهٔ نخست زادگان اسرائیل از مرگ رهایی یافتند و خون برّه آنها را در مقابل موج هلاکت کننده ایمن داشت. پیمانی که خداوند با قوم خویش بسته بود، به واسطهٔ ریخته شدن خون برّه بر قرار شد. ما در آیه ۱۴ دربارهٔ فصح چنین می‌خوانیم: «و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسل بعد نسل عید نگاه دارید.» این یادگار رهایی بود، بدین مفهوم که آنها از قید بردگی آزاد شده و مورد حمایت خدا واقع شده‌اند.

در اینجا دو مسئله به چشم می‌خورد. اول مشاهده می‌کنیم که خونی که به پیمان قوم اسرائیل قدرت اجرایی می‌داد، باعث نجات جانهای فدیة شدگان شد، و در مرحله دوم در می‌یابیم که عیدی به مناسبت فدیة آنها و رهایی آنها از قید بندگی نهادینه شد. این دو مسئله در زمان شام عهد جدید نیز واقع و تأیید می‌شود.

با توجه به این امر لازم بود فدیة شدگان آمادگی خود را برای پیروی از تمام کلام خدا و به کار بستن آن اعلام کنند. بعد از این اعتراف بود که موسی بر آنها خون پاشید، که نشانه آشکار آن بود که جماعت فدیة یافته زیر حمایت خون بودند. اسرائیل باید به یاد بود این حوادث عید فصح را نگاه می‌داشت. خداوند ما در لوقا ۲۲ چنین می‌گوید: «... اشتیاق بی‌نهایت داشتیم که پیش از زحمت دیدنم، این فصح را با شما بخورم ... و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده به ایشان داد و گفت: این است جسد من که برای شما داده می‌شود، این را به یاد من به جا آرید.» (لوقا ۲۲: ۱۵ و ۱۹)

در موقع شام خداوند، ایمانداران عهد جدید به فدیة تامی که به واسطهٔ ریخته شدن خون پیمان نو برای قوم عهد جدید حاصل شده می‌اندیشند. کار مسیح جنبهٔ نمادین داشت، وی می‌خواست در این مراسم حقایق را به تصویر بکشد، نانی که او شکست برای فصح آماده شده بود، به عبارتی یک نان فطیر بود. شرابی که او به شاگردان داد از مو بود. متی سخنان خداوند را چنین نقل می‌کند: «اما به شما می‌گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.» (متی ۲۶: ۲۹) همان طوری که نان آشکارا در موقع شام شکسته شد، به همین ترتیب بدن عیسی، شکنجه، مضروب و مصلوب شد. همان طوری که شراب در پیاله است، به همین ترتیب خون برّه خدا برای بخشش گناهان ما ریخته شد.

نانی که ما با دستهای خود می‌شکنیم و می‌خوریم رنج نکشید، بلکه این خداوند است که در جسم خویش همه چیز را حمل کرد و برای کل بشریت درد و الم کشید. شراب نه تبدیل شد نه بر زمین پاشیده شد، بلکه شرکت کنندگان آن را در زمان شام خداوند نوشیدند. خون خداوند ما ریخته شد و او خود به عنوان کاهن بزرگ: «نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت.» (عبرانیان ۹: ۱۲) در آیه ۱۴ چنین آمده است: «پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نماید؟»

چیزی دربارهٔ تبدیل ماهیت نان و شراب عنوان نشده است. وقتی که خداوند نان در دست می‌گیرد: «این است جسد من» (متی ۲۶: ۲۶) نان آماده بود و نیازی نبود تبدیلی در مراسمی با صدای زنگوله صورت بگیرد. زمانی که خداوند می‌گوید: «این خون من است.» باز همین مسئله

صدق می‌کند، و نیازی نبود تبدیل صورت بگیرد تا شراب به خون تبدیل شود. واضح است که خداوند عملاً گوشت تن خاکیش و خون خود را به خاصان خود نداد تا بخورند و بنوشند، بلکه آنها نمادهایی از خون و تن مسیح بودند.

در کتاب مقدس به این مسئله اشاره نشده است که گویی در مراسم شام خداوند، عیسی دوباره خویشتن را برای زندگان و مردگان قربانی می‌کند و در هویتی که به خدا تبدیل گشته است توسط انسانها خورده می‌شود. (چه چیز وحشتناکی است!) البته هرگز به چنین چیزی در کلام اشاره نشده است و این آموزه در تضاد مستقیم با تعلیم مسیح است: «لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید ... از آن رو که به یک قربانی مقدس را کامل گردانیده است تا ابدالآباد ... این است آن عهدی که بعد از آن ایام با ایشان خواهیم بست ... و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد. اما جایی که آموزش اینها هست دیگر قربانی گناهان نیست.» (عبرانیان ۱۰: ۱۲ - ۱۸) کسی که در این باب به پیش می‌رود و می‌خواند، با اندیشه حاکم بر تاریخ نجات آشنا می‌شود، یعنی ما به واسطه خون عیسی از راه تازه و زنده، حق ورود به قدس آسمانی را داریم، چیزی که در جلجتا روی داد و یک بار برای همیشه صورت گرفت. و این عمل نجات همه کسانی را که در مسیح هستند در بر می‌گیرد. آنها بخشش گناهان و زندگی جاوید را دریافت می‌کنند. در کتاب مقدس آمده است: «و چنان که مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است، هم چنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد به جهت نجات.» (عبرانیان ۹: ۲۷ - ۲۸)

مسیح هر روز و میلیونها بار خویشتن را قربانی نمی‌کند. این مسئله نه تنها محال است بلکه با گفته صریح کتاب مقدس نیز منافات دارد. اصطلاحات کاتولیکی "تبدیل ماهیت" و "مراسم قربانی" بدین مفهوم هستند که نان و شراب به راستی به جسد و خون مسیح تبدیل می‌شوند و در هر مراسم عشاء، قربانی شده، خورده و نوشیده می‌شوند. در صورتی که چنین چیزی به راستی رخ دهد بسیار وحشتناک خواهد بود، نه تنها برای گیاه خواران بلکه برای همه. ولی در این باره چیزی به نام تبدیل ماهیت وجود ندارد. زیرا در کلام خدا چنین وعده‌ای داده نشده است. در مسیحیت اولیه از این عقیده خرافی خبری نبود. در خیمه Tabernacle کاتولیکها فقط هوستیا (Hostie) است، و کشیش آن را بر لب شرکت کنندگان می‌گذرد، ولی هیچ کدام از آن شراب را نمی‌نوشیدند بلکه کشیش به نیابت از همه آن را می‌نوشد. در طول مراسم، صدای زنگوله در قربانگاه شنیده می‌شود و جمعیت با هم می‌گویند: "قدوس، قدوس، قدوس! Sanctus, Sanctus, Sanctus" بخور دود می‌شود، در جلوی محراب زانو می‌زنند و مردم عبادت می‌کنند. ولی زمانی که با کلام مقایسه می‌کنیم، در می‌یابیم که هیچ کدام ترتیب اعمال در کلیسای عیسی مسیح وجود نداشتند و به عبارتی مراسم فوق ربطی به کلیسای عیسی مسیح ندارند.

مراسم شام خداوند در کلیسای اولیه به طور بسیار ساده برگزار می‌شد. در آن زمان به این مراسم "شکستن نانها" نیز می‌گفتند و این آیین در خانه‌ها برگزار می‌شد: «و در تعلیم رسولان و مشارک ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند.» (اعمال ۲: ۴۲) دستوراتی که پولس در اول قرن‌های ۱۰ و ۱۱ می‌دهد، اهمیت زیادی دارند: «به خردمندان سخن می‌گوییم: خود حکم کنید بر آن چه می‌گوییم. پیاله برکت که آن را تبرک می‌خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره می‌کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نیست؟ زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یک تن می‌باشیم چون که همه از یک نان قسمت می‌یابیم.» (اول قرن‌های ۱۰: ۱۵ - ۱۷) چه شهادت واضح و آشکاری است!

امروزه نیز، هر جماعت کتاب مقدسی، مراسم عشاء را به صورتی که در کلیسای اولیه بر پا می‌شد باید برگزار کند. نان مورد استفاده از آرد گندم است، این نان بدون خمیرمایه پخته می‌شود. بزرگی این نان بستگی به تعداد شرکت کنندگان دارد. شبان کلیسای محلی نان را بلند کرده، شکر گذاری می‌کند و آن را به نام خداوند مبارک می‌کند، سپس نان شکسته می‌شود و شیخها آن را بین شرکت کنندگان توزیع می‌کنند. هر کس تکه‌ای بر می‌دارد، زیرا هر کدام اعضای بدن خداوند را تشکیل می‌دهند. نان نشانه اتحاد بدن است، تکه‌های شکسته نشانه اعضای مختلف بدن هستند. این مسئله در اول قرن‌های ۱۰: ۱۷ شرح داده شده است. در طول این مراسم، ایمانداران راستین یعنی اعضای بدن مسیح، در تروی مقدس با خداوند، یعنی بره خدا که برای آنها مرد، مشارکت خاصی دارند، لازم است که آنها این مشارکت را با یک دیگر نیز داشته باشند.

پس از این که نان تقسیم شد، جام بلند کرده و تقدیس می‌شود. قبل از آن خداوند را به خاطر خون گرانبهای ریخته شده‌اش در جلجتا شکر و سپاس می‌گویند، سپس جام به همه تعارف می‌شود تا بنوشند. همان طوری که پولس گفته است این جام برکت و شراکت ایمانداران، یعنی خیل افرادی که به واسطه خون فدی شده‌اند، می‌باشد. آنها با مسیح مصلوب و برخیزاننده شده‌اند. پولس در باب ۱۱ رساله به قرن‌های ۱۱ مسئله تأکید می‌کند که آن چه را از خدا یافته است به دیگران منتقل می‌کند: «زیرا من از خدا یافتیم، آن چه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد گفت: بگریید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من به جا آرید.» (اول قرن‌های ۱۱: ۲۳ - ۲۴) این واقعیت که در آیه فوق تنها اشاره شده که "این است بدن من" بلکه تصریح شده است که: «این است بدن من که برای شما است.» از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا مسیح با بدن جسمانی خود قیام کرد و به آسمان رفت. تبیین این مسئله مستلزم آن است که به آیاتی اشاره کنیم که به همین موضوع مربوط می‌شوند. در اینجا سخن از حیات الهی است که در زمین در خون مسیح قرار داشت: «در او حیات بود و حیات نور انسان بود.» (یوحنا ۱: ۴) «و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست. آن که پسر را دارد حیات را دارد و آن که پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.» (اول یوحنا ۵: ۱۱ - ۱۲) «زیرا که جان جسد در

خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند زیرا خون است که برای جان کفاره می‌کند. بنابراین بنی اسرائیل را گفته‌ام: هیچ کس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما مأوا گزیند خون نخورد.» (لاویان ۱۱: ۱۲-۱۷)

اشتباه نکنید! در این مبحث سخن از خون به عنوان یک ترکیب شیمیایی نیست، بلکه موضوع مورد بحث عبارت از حیات خدا است، (که در مسیح - در زمان اقامت زمینی‌اش بود.) و باید در فدیة شدگان که به واسطه خون گرانها با پروردگار آشتی کرده‌اند وارد شود. ما نباید این مسئله را از نظر دور کنیم که کسی که نصیبی در خون ریخته شده داشته باشد به خودی خود از حیاتی که در آن نهفته است نیز برخوردار می‌شود. حیات خدا در مسیح بود، لذا سخن از زندگی جاوید است، این همان اندیشه‌ای است که در کتاب مقدس هسته اصلی اعلام انجیل و شام خداوند را تشکیل می‌دهد.

در لاویان ۱۷: ۱۲، خوردن خون به صراحت ممنوع می‌شود، همین مسئله در عهد جدید نیز تکرار می‌شود. ما در عهد جدید این ممنوعیت را در اعمال ۱۵: ۲۹ می‌بینیم. در صورتی که جام شراب به راستی تبدیل ماهیت یافته و به خون تبدیل شود، ایمانداران به طور آگاهانه احکام الهی را زیر پا می‌گذارند. درک این مطلب، دید روحانی می‌خواهد و بدون آن نمی‌توان به معنی آن پی برد. در شام خداوند سخن از تبدیل ماهیت نیست، به عبارتی نان و شراب تنها نمادی مرئی هستند. این نمادها هدف و ماهیت کار خدا را تداعی می‌کنند تا این مسئله را در نظر داشته باشیم که ما به واسطه ایمان به عمل کفاره و به رهایی تام در صلیب، از حیات مسیح برخوردار شده‌ایم.

فدیة دهنده ما چنین می‌گوید: «من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می‌بخشم ... چنان که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، هم چنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می‌شود.» (یوحنا ۶: ۵۱ و ۵۷)

ما برای این که بتوانیم درک درستی از مسئله به اصطلاح "تبدیل ماهیت" داشته باشیم، باید نخست به معجزه عیسی در قانای جلیل نگاه کنیم. در عروسی قانا، مسیح آب را به شراب تبدیل کرد و رئیس مجلس شخصاً از کیفیت بالای این شراب شگفت زده شد. این شراب که از آب بود، از شرابی که مردم پیشتر نوشیده بودند، بهتر بود. مردم تظاهر نمی‌کردند که شراب می‌نوشند بلکه شراب واقعی می‌نوشیدند. تا به حال شنیده نشده است که کسی با خوردن هوستیا این حس را کرده باشد که هوستیا به گوشت تبدیل شده است. واقعیت آن است که این مراسم بیشتر یک آیین سری است که هیچ گونه رابطه‌ای با مسیحیت ندارد.

از طرفی، نان عشاء نماد بدن مسیح است که به عنوان قربانی تقدیم شده است و از طرف دیگر همان نان نماد کلیسا یعنی بدن مسیح نیز است. بر طبق اول قرن‌تیا ۱۰: ۱۵-۱۷ این بدن مرئی است. پولس در این بخش رساله چنین تأکید می‌کند: «... بگریید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من به جا آرید. و هم چنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من. هر گاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» (اول قرن‌تیا ۱۱: ۲۴-۲۵)

هر کس نان بخورد، چیزی به جز مزه نان حس نمی‌کند. و به همین ترتیب کسی که شراب می‌نوشد، مزه شراب در دهان خود حس می‌کند. این عین واقعیت است.

خداوند جسم قیام کرد و به آسمان صعود نمود. کسی بر روی زمین این اختیار را ندارد که یک کلوچه یا یک تکه شیرینی را به بدن خداوند تبدیل کند، به علاوه ما با چنین تصوّراتی از اصل موضوع غافل می‌شویم. این مسئله عبارت است از حیات الهی که در بره خدا بود. به عبارت دیگر ما باید این حیات را در خود دریافت کنیم تا در اعماق وجود ما جای بگیرد: «و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.» (یوحنا ۱: ۱۲) نمی‌توان روشن‌تر از این مسئله را بیان کرد.

جام نشانه پیمان تازه‌ای است که به واسطه ریخته شدن خون بره قربانی شده، برقرار شده است. نیازی نیست نان و شراب به مسیح تبدیل شوند، بلکه مهم آن است که انسان کهنه به انسان جدید مبدل شود. این تبدیل به واسطه قدرت فدیة و کلام و خون و روح خداوند صورت می‌گیرد، این شام برقرار شد تا ایمانداران بتوانند تا آخر زمان فیض، خاطر ظهور عمل نجات بخش را گرامی بدارند: «زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید.» (اول قرن‌تیا ۱۱: ۲۶) به این نکته توجه کنید که خداوند نگفت: «هر بار از این گوشت می‌خورید» بلکه «هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید ...» فقط می‌توان آن چیزی را نوشید که در جام ریخته شده باشد. روش مرسوم در کلیسای روم در چهار چوب اراده و کلام خدا نمی‌گنجد. مجادله درباره این که مفهوم "این است" و "این نشانه ... است" ضرورتی ندارد زیرا نیازی نیست که برای درک این مبحث از فلسفه مدد بجوییم بلکه باید به دیدگاه خدا توجه کرد و موضوع را پرورش داد.

فصل بیستم : هبوط

در کلام خدا اغلب، برای بیان حقایق از مثالها و تصاویر استفاده می‌شود، به عبارتی همه چیز به صورت آشکار مطرح نمی‌شود. خدا چنین خواست، تا رازهای عمیق کلام و رأی الهی را تنها روح القدس بازگو و مکشوف کند. ما تنها زمانی به درک درستی از جریان هبوط در باغ عدن می‌رسیم که بتوانیم به مفهوم، دامنه و راه گریز از نتایج این هبوط پی ببریم. تنها در چنین شرایطی است که حرکت نجات بخش خدا به واسطه فدیة، برای ما مفهوم کامل پیدا می‌کند. معنی کلمه هبوط ما را برای درک چیزی که در باغ عدن رخ داد، یاری می‌کند.

خواست خدا این بود که انسان بر زمین سلطنت کند. این دعوت آدمی بود، ولی هبوط باعث شد بشر جایگاه رفیع خود را از دست بدهد. ما با درک هبوط، متوجه می‌شویم که چگونه انسانهای نخستین زیر سلطه شیطان قرار گرفتند. بدین ترتیب، رئیس این جهان توانست انسانها و زمین را زیر سلطه خود در بیاورد. دشمن از طریق مار وارد حوزه انسانها شد، هیچ کس نمی‌تواند بگوید که آدم و حوا چه مدتی با پروردگار مشارکت خالصی داشتند. آنها آن زمان دچار درد و زحمت نمی‌شدند، از گریه، بیماری و مرگ نیز خبری نبود. در بهشت آدم و حوا امنیت داشتند، زیرا در هماهنگی پر جلالی با خداوند خدا به سر می‌بردند و خداوند در پایان هر روز به دیدن آنها می‌آمد. زمین، آسمانی بود. و آن زمان که همه چیز به حالت اولیة خود باز گردد، زمین دوباره وضعیّت نخستین خود را باز می‌یابد: «... اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.» (مکاشفه ۲۱: ۳)

لوسیفر کروی که در آسمان خویشتن را بر افراشته بود، از جایگاه خود ساقط شده، به عنوان دشمن خدا بر زمین آمده، فساد و ویرانی را با خود به ارمغان آورد. وی می‌خواست انسانهای خلق شده به شباهت خدا را از مشارکت با پروردگار و خداوند محروم سازد و آنها را به گمراهی و مرگ سوق بدهد. در حزقیال ۲۸: ۱۲ آمده است که لوسیفر پیش از هبوط آدم در عدن بود. در متن فوق، خدا مستقیم شیطان را در پادشاه صور مخاطب می‌سازد. کتاب مقدس به ما می‌آموزد که شیطان می‌تواند انسانها و حتی جانوران را اسیر خود سازد. خداوند روحهای ناپاک را از دیوزدگان بیرون می‌کرد. (متی ۴: ۲۴) در مرقس ۵: ۹ می‌خوانیم که دیو شخصاً از دهان دیوزده صحبت کرد: «پس از او پرسید: اسم تو چیست؟ به وی گفت: نام من لجنون است زیرا که بسیاریم.» این مرد نه تنها زیر سلطه شیطان بود بلکه در قید بسیاری از روحهای شریر قرار داشت.

در باغ عدن درختان بسیاری بودند و در میان آنها درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد نیز بودند. در ماجرای هبوط سخن از خوردن یک میوه معمولی و طبیعی نبود. هبوط به شکل دیگری رخ داد. به علاوه در پیدایش باب ۳ چیزی درباره سبب عنوان نشده است، بلکه تنها سخن از خوردن یک میوه است. ما در پیدایش ۳: ۷ چنین می‌خوانیم: «آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس بر گهای انجیر به هم دوخته سترها برای خویشتن ساختند.» رخداد هولناکی بود، آنها مجبور شدند عربانی طبیعی خود را با بر گهای درخت انجیر پوشانند. آنها چشمان خویش را با چیزی بسته بودند و دهان خود را پوشانیدند بلکه قسمت پایین تن خود را با سترهای ساخته شده از برگ انجیر پوشانیدند.

ما در شرح حادثه‌ای که در باغ عدن رخ داد، با عبارات و مفاهیمی مانند: "به نظر خوش نما" (شهووت چشم) "اغوا شدن" و غیره مواجه می‌شویم. هر مرد و زنی می‌داند که وسوسه شدن به خاطر شهوت چشم، فکر و نفس، چه مفهومی می‌تواند داشته باشد. ما باید به گفته خود حوا توجه کنیم: «مار مرا اغوا نمود.» (فریفت) (آیه ۱۳) زن فوطیفار سردار مصری دید که یوسف خوش اندام و نیکو منظر است: «و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته، گفت: با من هم خواب شو.» (پیدایش ۳۹: ۷) او سپس برای بد نام کردن یوسف چنین ادعا کرد: «... او نزد من آمد تا با من بخوابد...» (آیه ۱۴) زمانی که دختر یا مرد جوانی فریفته می‌شود، کار به خوردن بستنی یا لیوانی شیر نمی‌انجامد.

در خروج ۲۲: ۱۶ مفهوم عمل فریب (اغوا) به صورت دقیق بیان شده است: «اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد... پولس می‌دانست که در باغ عدن چه رخ داده بود، و گر نه نگرانی خود درباره کلیسا را با عبارات زیر عنوان نمی‌کرد: «زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی، زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا با کردهای عقیفه به مسیح سپارم. لیکن می‌ترسم که چنان که مار به مکر خود حوا را فریفت، هم چنین خاطر شما هم از سادگی‌ای که در مسیح است، فاسد گردد.» (دوم قرنتیان ۱۱: ۲-۳) پولس درباره هبوط نیز چنین می‌نویسد: «و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.» (اول تیموتاؤس ۲: ۱۴)

پس از هبوط انسان در گناه، خداوند خدا به حوا (درست بعد از ارتکاب عمل) گفت: «... اله و حمل تو را بسیار افزون گردانم، با اله فرزندان خواهی زایید...» (پیدایش ۳: ۱۶) این اشارات ابهامی در مورد اصل قضیه باقی نمی‌گذارد. قرار نشد حوا در درد و ناراحتی غذا بخورد، در صورتی که وی با خوردن میوه‌ای معمولی خطا کرده بود، درست آن بود که به این شکل مجازات می‌شد. تا به حال پیش نیامده است که زنی به صرف خوردن یک میوه بچه‌دار شود. خداوند خدا می‌دانست چه اتفاقی رخ داده و به چه صورتی باید مجازات بکند. به همین خاطر، تا به امروز هر زنی در شرایط معمولی با درد بچه‌های خود را به دنیا می‌آورد، خداوند چنین مقرر کرد و این مسئله خاطره هبوط را تداعی می‌کند.

کسی که به این عبارت بسنده می‌کند، یعنی "مار مرا اغوا نمود که خوردم" باید امثال ۳۰: ۲۰ را نیز بخواند: «هم چنان است طریق زن زانیه، می‌خورد و دهان خود را پاک می‌کند و می‌گوید، گناه نکردم.»

خداوند مار را نفرین کرده گفت: «... چون که این کار را کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.» (پیدایش ۳: ۱۴) به عبارتی تا به آن لحظه مار ایستاده راه می‌رفت، چون در غیر این صورت این حکم، بی‌مفهوم بود. ولی آیه زیر اهمیت زیادی برای درک موضوع دارد: «و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم، او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.» (پیدایش ۳: ۱۵) طبق شهادت خداوند خدا صحبت از دو ذریت است، ذریت مار و ذریت زن. در سر تا سر کلام ذریت به مفهوم نسل است.

شیطان که یک روح هبوط شده و فاقد جنسیت است، نه می‌تواند بیافریند و نه صاحب فرزند شود. به همین خاطر بود که وی از جانوری ناطق که در آن زمان نزدیک‌ترین موجود به انسان بود، استفاده کرد. در باب ۳ پیدایش، می‌بینیم که مار و حوا به راستی با هم گفت و گو کرده‌اند. ما در این بخش از کلام پرسش و پاسخ رد و بدل شده را می‌خوانیم. دلایلی که مار آورد به طور کامل آورده شده‌اند. تنها بعد از لعنت بود که مار به یک خزنده تبدیل شد و شکل اصلی خود را از دست داد. (پیدایش ۳: ۱۴)

در باغ عدن مکالمه با این پرسش معروف شروع شد: «آیا خدا حقیقت گفته است؟ ... امروزه نیز مار قدیمی از همین ترفند استفاده می‌کند تا انسان را نسبت به کلام حق مشکوک سازد. پس، مار حوا را به دام انداخت و درباره کلام فلسفه بافی کرد و آن را استادانه تحریف کرد. او سپس دروغ بزرگ خود را عنوان کرد: «... هر آینه نخواهید مرد ... چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد.» (پیدایش ۳: ۴-۵) این یک حرف دلپذیر بود و حوا نیز به دام افتاد. عباراتی مانند: "چشمان شما باز می‌شود" و "مانند خدا خواهید شد" به چه درد انسان خوردند وقتی که آنها از خدا جدا گشته و در معرض مرگ و فنا قرار گرفتند؟ از آن زمان به بعد، هر انسانی می‌تواند اعمال خود را بسنجد و خوبی را از بدی و حقیقت را از دروغ تشخیص دهد. به همین خاطر است که در روز داوری انسانها درباره کردار و اعمال خود مسؤول بوده، داوری خواهند شد.

در کتاب مقدس یونانی، در پیدایش ۳: ۱ چنین می‌خوانیم: "Ho Ophis ... که ترجمه آن مار است. طبق روایات قدیمی عبری، هبوط به یک آمیزش جنسی ربط پیدا می‌کند. یک مفسر چنین نوشت: "آن فرشته که بر مار سوار بود به حوا نزدیک شد و وی آبستن گردید و قائل را به دنیا آورد." (F. Braun, Blicke ins Wort, S. ۱۷)

همان طوری که می‌دانید طبع و ویژگیهای هر انسانی به واسطه وراثت به او رسیده است. این خصوصیات در کروموزنها وجود دارند. اتحاد سلولهای جنسی باعث می‌شود ویژگیهای ژنتیکی از یک نسل به نسل دیگر منتقل شود. طبع گناه آلود مار (یعنی شیطان) از این راه وارد نسل انسانها شد. این یک طبع سرکش و خدا ستیز بود. شیطان که به واسطه ناطعیتی و عصیان، انسان را در دام مرگ گرفتار کرده بود، بر قدرت مرگ حاکم بود. لذا نیاز بود رهاکننده در یک بدن جسمانی ظاهر شود. «... و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند.» (عبرانیان ۲: ۱۴-۱۵)

خداوند با غلبه بر مرگ و قیام پیروزمندانه خویش، دو نوع کلید به دست آورد، کلیدهای مرگ و کلیدهای عالم مردگان (مکاشفه ۱: ۱۸) (خداوند چنین فرموده بود: «... بارور و کثیر شوید ...» (پیدایش ۱: ۲۸) او خود ازدواج را نهادینه کرده و اولین زوج را با هم پیوند داده بود. با شکستن قانون اولین پیوند بود که هلاکت وارد عالم شد. به عبارت دقیق تر اختلاطی مرگبار رخ داد. قانون این است که هر موجودی با هم نوع خود پیوند و زوج تشکیل بدهد. هر جانور باید موافق با جنس خود تکثیر شود. ولی ما با موجودی سر و کار داریم که حامل اختلاطی بر خلاف خواست پروردگار بود. شیطان به واسطه مار مسؤول چنین اختلاطی شد، اختلاطی که پیش از آفرینش اصلی وجود نداشت. مار، حوا را فریفت و اغفال کرد و بعد از آن جریان بود که حوا به آدم پیوست. خدا نمی‌توانست چنین وضعیتی را بپذیرد، زیرا اتفاقی که افتاده بود بر خلاف خواست اصلی او بود. چیزی که از خواست خدا حاصل نمی‌شود، قادر نیست تن به اراده پروردگار بدهد یا با آن هماهنگ شود.

آدم ناگهان دریافت که محبوبه‌اش حوا، آن کس که از او گرفته شده بود و به وی داده شده بود دیگر باکره نیست! چه وحشتناک بود! حوا اول به مار پیوست و سپس با آدم برای نخستین بار آمیزش کرد. به این صورت بود که هبوط انسان رخ داد. از این دو آمیزش که در فاصله کوتاهی از یک دیگر صورت گرفته‌اند، دو نفر متولد شده‌اند، قائل و هابیل.

امروز نیز اتفاق می‌افتد که "دو قلوهای" از پدران متفاوتی به دنیا بیایند. دو مورد معروف این پدیده در فرانسه و سوئد مشاهده شده‌اند. در استکهلم، خانم بیورلن (Bjoerlen) هم زمان یک بچه سیاه چرده و یک بچه مو بور با چشمانی آبی به دنیا آورد. آقای بیورلن شوهرش با دیدن نوزاد سیاه چرده حاضر نشد مسؤولیت بچه‌ای که از او نبود را متقبل شود. پس از مدتی مجادله قضایی، خانم بیورلن اعتراف کرد که با یک مرد سیاه پوست رابطه نزدیکی داشت. به عبارتی او در یک روز واحد هم با شوهرش آمیزش کرد و هم با معشوقه‌اش. در شهر ماریسی فرانسه نیز، خانم دووال (Duvalle) هم زمان دو بچه، یکی سفید پوست و دیگری سیاه پوست به دنیا آورد. کسی که پیدایش ۳: ۱۵ را با دقت مطالعه می‌کند، در می‌یابد که

خدا پس از هبوط به دو ذریت اشاره می‌کند. یعنی ذریت مار و ذریت زن، از آغاز سخن از دو نسل است. تفاوت این دو نسل به منشاء طبیعی آنها محدود نمی‌شود بلکه می‌توان از دو ذریت یا نسلی روحانی نیز سخن گفت.

جالب توجه آن است که در هیچ نسب نامه‌ای چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید، اشاره نشده است که قائل پسر آدم است. به همین ترتیب هیچگاه آدم به عنوان پدر قائل معرفی نشده است. لذا حوا مادر جمیع زندگان خوانده می‌شود، در حالی که آدم پدر جمیع زندگان نیست. (پیدایش ۳: ۲۰) در صورتی که قائل به راستی پسر نخست‌زاده آدم بود، شایسته بود در نسب‌نامه‌ها جایگاه خاصی داشته باشد.

اگر چه حوا، پس از به دنیا آوردن پسر نخست‌زاده خویش می‌گوید: «مردی از یهوه حاصل کردم.» (پیدایش ۴: ۱) اما باید به این مسئله توجه کرد که در آن زمان نه قابله‌ای بود و نه پزشکی. دردها وحشتناک بودند و آدم نمی‌دانست چگونه به داد او برسد. به همین خاطر حوا در زمان زاییدن به خداوند فریاد برآورد. درست بعد از آن در آیه ۲ چنین می‌خوانیم: «او بار دیگر برادر او هابیل را زایید...» در ترجمه رسمی خاخامها چنین می‌خوانیم: «و [حوا] ادامه داده برادر او را زایید.»

از قرار معلوم، یوحنا رسول می‌دانست در باغ عدن چه رخ داده بود، زیرا چنین می‌نویسد: «نه مثل قائل که از آن شیر بود و برادر خود را کشت...» (اول یوحنا ۳: ۱۲) [در برخی ترجمه‌ها این آیه چنین ترجمه شده است: «و نه مانند قائل که زاده شیر بود و برادر خویش را کشت. اصطلاح از شیر (Ek tou ponhrou) این مسئله را می‌رساند، مقایسه شود با متی ۱: ۲۰... از روح القدس (Ek pneumatou estin agiou) است - مترجم] ممکن نیست یوحنا، با به کار بردن اصطلاح شیر که به عنوان پدر قائل معرفی می‌شود، آدم را مد نظر داشته باشد. یوحنا به ایمانداران چنین می‌نویسد: «... از آنجا که بر شیر غالب شده‌اید...» (اول یوحنا ۲: ۱۳ - ۱۴) زمانی که یوحنا واژه شیر را به کار می‌برد، منظورش شیطان است. در مکاشفه ۲: ۲۰، شیطان به عنوان اژدها و مار قدیم و ابلیس معرفی می‌شود. ما با مطالعه کلام یاد می‌گیریم که منظور از شیر، یعنی متضاد خدا، کیست. خدا یکتا نیکو است. در دعای «ربانی» گفته می‌شود: «و ما را در آزمایش مياور، بلکه از شیر ما را رهایی ده.» (متی ۶: ۱۳) شیطان، آن بد خواه خدا همان شیر و بد کار است. به بیان دیگر هر چه بر خلاف خدا است، از شیطان سرچشمه می‌گیرد.

قائل فردی پر از رشک و حسد بود، او نخستین آدمکش و قاتل است. شیطان از اول قاتل بود. (یوحنا ۸: ۴۴) او در آسمان کسی را نکشت، بلکه قتل در زمین صورت گرفت. نمی‌توان قائل را به آدم نسبت داد، زیرا آدم به صورت پروردگار قدوس آفریده شد. شیر از خدا نشأت نمی‌گیرد. شیطان با کمک مار، مستقیم وارد نژاد بشر شد تا انسانها را گمراه کرده، آنها را به سوی هلاکت هدایت کند. ضروری بود که خدا تن گرفته به زمین بیاید تا ما را از قید شیطان فدیة کند. زمانی که فدیة شدگان وارد میراث خود شوند، صاحب زمین خواهند شد، زیرا اراده اصلی خدا این است. آنها به عنوان برگزیدگان دوباره در جایگاه خود قرار خواهند گرفت.

در یهودا ۱۴ آمده است که خنوخ هفتمین نفر بعد از آدم بود، قائل هیچ به حساب نمی‌آید، هابیل نیز قبل از این که فرزندی از خود به جا بگذارد کشته شد. به همین خاطر است که نسب‌نامه آدم به واسطه شیت دنبال می‌شود. در این باره نیز مشاهده می‌کنیم که کلام خدا کامل و دقیق است. نسب‌نامه فوق به این ترتیب است: آدم، شیت، انوش، قینان، مهلائیل، بارد و خنوخ. (پیدایش ۵: ۵ - ۱۸ و لوقا ۳: ۳۷)

همان طوری که دردهای زایمان زن، او را به یاد عهد شکنی اولیه می‌اندازد، به همین ترتیب ختنه نیز باید این امر را برای مرد تدایی کند. زمانی که خدا با ابراهیم و ذریت او عهد بست ختنه شرط عهد شد: «این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود.» (پیدایش ۱۷: ۱۰) ختنه به عنوان عهدی جاوید مقرر شد، هر کس تن به سنت نمی‌داد باید از قوم منقطع می‌شد، زیرا عهد خدا را زیر پا می‌گذاشت. (آیه ۱۸) موسی فراموش کرد پسر خویش را ختنه کند و خداوند خواست وی را بکشد: «آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته، غلفه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: تو مرا شوهر خون هستی!» (خروج ۴: ۲۵)

در متی ۱۳، خداوند آشکارا از دو ذریت یا نسل روحانی سخن می‌گوید: «... آن که بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است، و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو انبای ملکوت و کرکاسها، پسران شیرینند.» (متی ۱۳: ۳۷ - ۳۸) [در زبان یونانی و در زبان مبدأ این کتاب از یک کلمه برای بذر و ذریت استفاده می‌شود. - مترجم] عیسی به مردان سخت دل و زیر تسلط شیطان چنین گفت: «شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هر گاه به دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید، زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.» (یوحنا ۸: ۴۴)

ذریت مار به اندازه ذریت زن حقیقی بود. قائل ذریت مار بود، در حالی که ذریت زن، همان مسیح بود. پولس با درک این مسئله در رساله خود به غلاطیان، درباره ذریت موعود زن می‌نویسد: «... و به نسل تو، که مسیح است.» (غلاطیان ۳: ۱۶) «... تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد...» (آیه ۱۹) ما در عهد عتیق به این عبارت بر می‌خوریم: «... چون جان او را قربانی گناه ساخت. آنگاه ذریت خود را خواهد دید...» (اشعیا ۵۳: ۱۰) هر ذریت یا تخم موافق جنس اصلی خود به بار می‌آید. این قانون خدا است. در اینجا است که مفهوم واژه عداوت روشن می‌شود: «و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم...» (پیدایش ۳: ۱۵) شیطان با کمک مار وارد حوزه بشریت شد تا

نظام خدا را از بین ببرد. به همین دلیل، ضروری بود، پروردگار به واسطهٔ زایش وارد قلمرو بشری شود تا عداوت و مرگ به عمل آمده را نیست و نابود کند. (افسیان ۲: ۱۳ - ۱۶) خداوند در جسم خود فدیة را محقق نمود تا دوباره در درون فدیة شدگان منزل کرده، ساکن شود. او فدیة شدگان را از حوزهٔ نفوذی ابلیس خارج کرده، آنها را به ملکوت خدا منتقل کرد. خدا استحکامات و قدرت شیطان را در هم شکست و در مسیح بر آن چیره شد. (کولسیان ۲: ۱۵)

با توجه به این نکته که شیطان در جسم انسان نفوذ کرد و با ترفندهای خود وارد خون بشر شد، ضروری بود که پروردگار در جسم و خون ما نیز مشارکت داشته باشد، او این کار را با گرفتن شکلی انسانی در پسر انجام داد. زندگی ما و نجات جان ما به این حرکت خدا بستگی داشت. به همین دلیل است که در خارج از مسیح راهی برای آشتی با خدا و رهایی بشر، وجود ندارد. آشتی و فدیة تنها و منحصرأ از راه خون برهٔ خدا امکان پذیر است. در فدیة دهنده خون یهودی جاری نبود بلکه خونی پاک و مقدس. خون مسیح، الهی بود و حیات الهی در آن قرار داشت.

نظریة تکامل بی اساس است. تکاملی صورت نگرفته است، دانشمندان معتقدند می توانند با قیاس و مطالعه چند جمجمه و اسکلت که پیدا کرده اند، آن را ثابت کنند. در درون یک مجموعه ممکن است چندین گونه با ظاهری متفاوت باشد، حتی ممکن است این تنوع در بشر نیز وجود داشته باشد. یهودا ۷ از (بشر دیگری) سخن می گوید. پولس در اوّل قرنیتان ۱۵: ۳۹ می نویسد: «هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر. [کلمات مورد نظر در یونانی sarx و عبری Basha است، ترجمهٔ این کلمات عبارتند از بشر، گوشت و جسم - مترجم]

باید فقدان یک حلقه را در ماجرای عدن جست و جو کرد، مار اصلی همان موجودی است که در انگلیسی بدان The missing link (حلقهٔ گم شده) گفته می شود. دانشمندان هنوز به دنبال این حلقهٔ گمشده هستند. به خاطر تنوع اشکال اسکلتها و جمجمه ها است که دانشمندان فهمیده اند که چنین گونه ای از بشر وجود داشت. محققان در این مورد به هیچ پاسخ قاطعی نرسیده اند، لذا به تحقیقات خود ادامه می دهند. پاسخ به این رازها تنها در این کتاب پر رمز یعنی کتاب مقدس یافت می شود.

یکی از گونه های بشر، حاصل آمیزش مار با حوا بود. این همان نسل قائن است. گونه دیگر، از فرزندان آدم و حوا تشکیل شد که شاخه اصلی این گونه از شیت است. آدم و حوا پسران و دختران بسیار داشتند و شیت با یکی از خواهران خود ازدواج کرد: «و ایام آدم بعد از آوردن شیت ۸۰۰ سال بود، و پسران و دختران آورد. پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد.» (پیدایش ۵: ۴ - ۵) سپس گونه ای دیگر که حاصل اختلاط دو نسل بود به وجود آمد. اولاد قائن که با اصطلاح "فرزندان آدمیان" در کتاب مقدس معرفی می شوند، هنوز کمی از جداییت لوسیفر را داشتند. زمانی که مردان نسل شیت که به پسران خدا معروف هستند: «پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشان می گرفتند.» (پیدایش ۶: ۲) به خاطر این اختلاط است که خدا بر آن شد تا تیره بشری را منقرض کند، زیرا لازم بود مسیح از یک نسل پاک جسمانی به دنیا بیاید. به همین خاطر پس از طوفان نوح تنها یک نسل طبیعی بشری باقی مانده است. این نسل از آدم است. همهٔ نژاد بشری که در سرتا سر زمین پراکنده اند از سام، حام و یافث که پسران نوح هستند، به وجود آمده اند. (پیدایش ۹: ۸ - ۱۰ اعمال ۱۷: ۲۶) ولی این دو تیره روحانی تا به آخر در میان ملل وجود خواهند داشت. پاسخ دربارهٔ این که چه کسی و چرا و چگونه به یکی از این دو تیره و نسل تعلق دارد بر عهدهٔ خداوند خدا است. ولی ما می توانیم خود را بیازماییم، هر کس به کلامی که از خدا صادر شده است، گوش می دهد، به آن ایمان می آورد و به کار می بندد، از ذریت، کلمه و روح خدا است. و هر کس که در درون خود کلام را رد کرده و بر خلاف آن سخن می گوید، هیچ پیوند و نسبتی با خداوند ندارد. دست کم این چیزی است که از رفتار چنین شخصی بر می آید. البته هنوز روز فیض است و هر کس بخواهد می تواند به عیسی مسیح خداوند روی آورد و او را دنبال کند.

شیطان از بالای کوهی بسیار رفیع، همهٔ ممالک جهان و جلال آن را به خداوند ما نشان داد و بدو گفت: «... اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.» (متی ۴: ۸ - ۹) خداوند ما می دانست که باید خون خود را برای فدیة به زمین می ریخت تا با این کار آزادی کسانی که برای زندگی جاوید مقرر شده بودند را به دست آورد. خداوند به عنوان مالک اصلی، وسوسه یعنی شیطان را از خود راند و حاضر نشد پیشنهاد وی را بپذیرد.

یک مزمور سرا چنین سروده است: «ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامی آنها را متصرف خواهی شد.» (مزمو ۸۲: ۸) پولس رسول با این عبارات این مسئله را عنوان می کند: «و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثهٔ خدا و هم ارث با مسیح، اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.» (رومیان ۸: ۱۷) این رویداد در پایان این عصر رخ خواهد داد. ما این امتیاز را داریم تا در عصری زندگی کنیم که در آن همهٔ اسرار و رازهای کلام مکشوف شده اند، از جمله راز مربوط به حوادث باغ عدن.

فصل بیست و یکم: عادل شمردگی

با توجه به این که انسان محکوم شده بود، لازم می نمود عادل شمردگی او نیز مطرح شود. عادل شمردگی بدین مفهوم است که در روند قضایی، اتهام برداشته و باطل شود. عادل شمردگی بدین مفهوم نیست که کسی به خاطر نبود مدارک تیره شود بلکه بدین معنی است که جرمی متوجه طرف متهم نیست و به عبارتی دیگر تحت تعقیب نیست. داستان از این قرار است که متهم هیچ جرمی مرتکب نشده است و تنها به خاطر یک متهم کننده به دادگاه آمده است، ولی متهم کننده نتوانست کاری بکند، زیرا موفق نشد جرم متهم را اثبات کند. شکایت پس گرفته شد، و دادستان مجبور شد پرونده شکایت را ببندد زیرا دیگر پیگردی در کار نیست.

باید به این دو نکته اساسی توجه کرد، از طرفی انسان علیه خدا گناه کرده است لذا به بخشش (آمزش) نیازمند است ولی عادل شمردگی در اندیشه الهی بدین ترتیب است که خدا در مسیح، فردی که بخشیده است را می بیند، از دید پروردگار چنان است که فرد مورد نظر هیچگاه گناهی مرتکب نشده است. یک ضرب المثل این دنیایی می گوید "بخشیده شد اما فراموش نشد." اما حتی اگر یک دیگر را با تمامی دل ببخشیم باز هم زمانی می رسد که گذشته را به یاد می آوریم. اما نزد خدا چنین نیست. او گناهان ما را می بخشد و دیگر به خاطر نمی آورد. هیچ کسی حق ندارد بر کسی که نزد خدا عادل شمرده شده است مدعی شود. کسی که گذشته را دوباره مطرح می کند مقصر است و بخشش و عادل شمردگی خود را باطل می کند.

با توجه به این که انسان ناخواسته در گناه متولد می شود، خدا محکومیت انسان را به گردن گرفت. خدا به خاطر عدالت خویش، این رأی محکومیت انسان را به واسطه شریعت صادر کرده بود. ولی او در رحمت خود به واسطه کفاره ای که در پسر محقق شد، عادل شمردگی کاملی برای انسان فراهم کرد. در کلام چنین آمده است: «و حال آن که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم.» (اشعیا ۵۳: ۵)

پولس در رساله خود به رومیان مسئله عادل شمردگی کتاب مقدسی را تشریح و تبیین کرده است. او ضمن ارائه مطالب فراوانی در این باب نشان داد چگونه عادل شمردگی، به ما عطا شد تا بتوانیم از آن برخوردار شویم. او درباره انجیل عیسی مسیح، چنین نوشت: «زیرا از انجیل مسیح عار ندارم چون که قوت خدا است، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی، که در آن عدالت خدا مکشوف می شود، از ایمان تا ایمان، چنان که مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» (رومیان ۱: ۱۶-۱۷) نه تنها خدا ما را از مرگ و سرگردانی نجات داد، بلکه عادل شمردگی را به صورت تام به انسان عطا کرد و عدالت الهی خویش را به وی بازگرداند. دیگر نیازی نیست که انسان با اعمال و زحمات شخصی خود در صدد کسب عادل شمردگی باشد، زیرا که عدالت الهی به وی عطا شده است. عدالتی که انسان به واسطه اعمال خیر کسب می کند، از دید خدا بی ارزش است و تلاش برای کسب عادل شمردگی به این روش می تواند به بزرگترین مانع سلوک روحانی ما مبدل شود. در کتاب مقدس چنین نوشته شده است: «از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد...» (رومیان ۳: ۲۰)

عمل قدرتمند و مطلق پروردگار باعث شد انسان از گم گشتگی و سرگردانی ای که بدان محکوم شده بود، رهایی یابد و دوباره به جایگاه اصلی خود در حضور خدا برگردد. این مطلب هسته پیغام خوش انجیل عیسی مسیح را تشکیل می دهد. خدا نه تنها ما را بخشید بلکه عادل شمرده و عدالت خویش را به ما عطا کرد: «یعنی عدالت خدا که به وسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند، و به فیض او مجانی عادل شمرده می شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است.» (رومیان ۳: ۲۲-۲۴)

از این رو جایی برای اعمال یا تلاش شخصی برای کسب یک عادل شمردگی مخصوص به خود باقی نمی ماند. بر ما است که به پیغام الهی، یعنی انجیل عیسی مسیح، جایگاهی شایسته بدهیم. این پیغام که رهایی و سعادت را به ارمغان می آورد، باید به همه جای گیتی اعلام شود. بشریت با خدا آشتی داده شد: «برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.» (رومیان ۳: ۲۶) ایمان به بنیانگذار یا پیامبر یک دین یا یک مکتب، نمی تواند عادل شمردگی را به بار آورد، بلکه تنها با ایمان به عیسی مسیح است که انسان عادل شمرده می شود، زیرا خدا و انسان در مسیح با هم ملاقات کرده، آشتی کرده اند. روشهایی که مذهب در جلوی ما می گذارد ارزشی ندارند: «زیرا یقین می دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می شود.» (رومیان ۳: ۲۸)

از قرار معلوم، پولس چنان تحت تأثیر مکاشفه عادل شمردگی قرار گرفته بود که همه زوایای این تعلیم را تبیین کرد. از باب ۳ تا باب ۸ رومیان، نقشه خدا برای نجات بشر را مو شکافانه تبیین می کند. با خواندن این بخش از کتاب مقدس با چشم انداز و دامنه عمل نجات آشنا می شویم. هر کس تنها نیاز به آن دارد که عطیه الهی را قبول کند و شکر را به جا آورد. هر کس بر آن باشد که با اعمال خود به نزد خدا عادل شمرده شود، هیچگاه قادر نخواهد بود به مفهوم واقعی و کامل عمل تامی که خدا برای ما کرد، پی ببرد. تلاش شخصی ای که فرد انجام می دهد مانع آن می شود

که فرد کار خدا را ببیند: «و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی دینان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب می شود.» (رومیان ۴: ۵)

در سرگذشت ابراهیم، درسی است که برای ما جنبه حیاتی دارد. ما در این شرح، در می یابیم که کسی مورد خطاب خدا قرار گرفته و وعده را دریافت نموده است. دیگر به خود و شرایط اطراف خود نگاه نمی کند بلکه با همه وجود خود به گفته خدا ایمان می آورد. با وجود این که چیزهای وعده داده شده، هنوز وجود ندارند، او آنها را می بیند و خدا را به خاطرشان شکر می کند. چنین شخصی در یقین ایمان زندگی می کند و به بیانی روشن تر اعتقاد راسخ دارد که خدا به وعده خویش عمل می کند.

در رومیان ۵: ۱ چنین آمده است: «پس چون که به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح» پولس رسول خاطر نشان می سازد که ما به واسطه ایمان، به موقعیت فیض نازل شده ایم و می توانیم در امید پر جلال خدا فخر کنیم اگر چه در نیاز و تحت آزار باشیم. رسول آنها در ادامه می نویسد: «پس چقدر بیشتر الآن که به خون او عادل شمرده شدیم، به وسیله او از غضب نجات خواهیم یافت.» (رومیان ۵: ۹) او مرتب خاطر نشان می سازد که سخن از هر ایمانی نیست، بلکه تنها ایمان به عیسی مسیح مصلوب شده و خون مقدسش که ریخته شده و رهایی تام برای ما به ارمغان آورده، ارزشمند است و بس. پولس رسول با این عبارات خلاصه روند نجات را تشریح و تبیین می کند: «پس هم چنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، هم چنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، هم چنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.» (رومیان ۵: ۱۸ - ۱۹) همان طوری که ملاحظه می کنیم، از زمان آدم حکم مرگ شامل همه انسانها شد، لذا باید ایمان داشته باشیم که این حکم، لغو شده و ما به نزد خدا فیض یافته و کاملاً عادل شمرده شده ایم.

در باب ۶ رساله به رومیان، می بینیم که چگونه بر مثال مرگ مسیح متحد شده ایم و به چه صورتی با او مصلوب و دفن شده، برای زندگی تازه و الهی همراه خداوند قیام کرده ایم.

رومیان باب ۷ عجز و ناتوانی بشر را خاطر نشان می کند، انسانی که به خاطر گناه دچار احساس فریب خوردگی شده است و فشار سنگین یک شریعت سخت را بر دوش خود حس می کند. تنها در جایی که شریعت است، ممکن است قانون شرع زیر پا گذاشته شود. در صورتی که خدا شریعت خود را به صورت احکام و فرایض در سینا نازل نمی کرد، ممکن نبود که انسانها بتوانند آن چه را که به دیده خدا درست است، تشخیص بدهند. به بیان دیگر، احکام داده شده اند تا انسانها متوجه تخطی و گناهان خود شوند. داور عادل هم چنان با اعطای شریعت، رأی به محکومیت انسان داد، در حالی که زمانی که به عنوان رهاننده آمد، فیض و رحمت را برای بشریت به ارمغان آورد: «... رحم بر داوری مفتخر می شود.» (یعقوب ۲: ۱۳)

بدین ترتیب انسان متوجه اسارت و بردگی خود می شود و به این واقعیت پی می برد که در قید عادات، هوسها و شهوتها و غیره گرفتار است. احساس عجز و ناتوانی در این اسارت وحشتناک چنان است، که بشر فریاد می زند: «که آن چه می کنم نمی دانم زیرا آن چه می خواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم به جا می آورم ... زیرا می دانم که در من یعنی در جسم هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکو کردن نی ... وای بر من که مرد شقی ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟» (رومیان ۷: ۱۵ - ۲۴) هر انسانی که به مسیح ایمان می آورد باید این فرایند را طی کند، در غیر این صورت بازگشتی در کار نخواهد بود.

پس از این مرحله آن چه که در باب ۸ تشریح شده جامعه عمل می پوشد، یعنی انسان یک واقعیت الهی را تجربه می کند. انسانی که به واسطه ایمان به مسیح و عمل نجات بخش تام او عادل شمرده شد، می تواند با شادی فریاد کند: «پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.» (رومیان ۸: ۱) آنها با خدا آشتی کرده وارد استراحت الهی شده اند.

شیطان آن مدعی برادران (مکاشفه ۱۲: ۱۰) و کسانی که در اختیار او قرار گرفته اند، همیشه علیه ایمانداران و عادل شمرده شدگان اتهاماتی مطرح می کنند. پولس با در نظر گرفتن این وضعیت، چنین ندای پیروزی سر می دهد: «کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا عادل کننده است؟ کیست که بر ایشان فتوی دهد ...» (رومیان ۸: ۳۳ - ۳۴)

مسئله عادل شمرده شدن به یک رساله تعلیمی محدود نمی شود بلکه لازم است که انسان این حالت را تجربه کند. عادل شمرده شدن مرحله دوم روند بخشش الهی است. خدا باید انسان را به خاطر جرم و تقصیری که مرتکب شده بود، محکوم می کرد. عمل فدی به واسطه ریخته شدن خون بره باعث شد که بدهی انسان بخشیده شود، به عبارتی کفاره واقعی داده شد. دیگر کسی نمی تواند ادعایی علیه ما عنوان کند، اگر چه شیطان با غضب می کوشد این کار را بکند. وی کوشید با مارتین لوتر این کار را بکند در حالی که این اصلاحگر معروف که از یقین ایمان برخوردار شده بود فریاد کرد: «عادل به ایمان زیست می کند.» عادل شمرده شدن منحصراً به واسطه ایمان به فدی نامی که عیسی مسیح به عمل آورد، حاصل می شود.

همان طوری که بشر با بازگشت خویش متوجه خدا می‌شود و پایان زندگی کهنه خود را تجربه می‌کند، با تولد از بالا زندگی جدیدی را از سر می‌گیرد. به همین ترتیب پس از بخشش (که به رنجها و مرگ مسیح مربوط می‌شود) عادل شمردگی صورت می‌گیرد. عادل شمردگی به قیام و زندگی الهی مربوط می‌شود: «که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.» (رومیان ۴: ۲۵)

درست همان طوری که مسیح به راستی مرد، به همین ترتیب گناهان ما نیز بخشیده شده‌اند. همان طوری که مسیح به راستی رستخیز نمود، ما نیز یک بار برای همیشه عادل شمرده شده‌ایم.

یعقوب رسول نشان می‌دهد چگونه عادل شمردگی الهی بر اساس گفته خدا، با اطاعت یعنی به جا آوردن اعمال مطابق با کلام کامل می‌شود: «می‌بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید. و آن نوشته تمام گشت که می‌گوید: ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید، و دوست خدا نامیده شد.» (یعقوب ۲: ۲۲ - ۲۳)

باید یادآور شد که اعمال به تنهایی باعث عادل شمردگی بشر نمی‌شوند، بلکه آنها بخشی از عنصر عادل شمردگی از راه ایمان هستند. کسی که به خدا ایمان دارد مطابق آن چه خدا امر می‌کند عمل می‌کند. ابراهیم ایمان داشت که خدا پسر او اسحاق را از مردگان زنده خواهد کرد و آماده بود تا دلبنده خویش را به عنوان قربانی تقدیم کند، به عبارتی فرمان خدا را به جا آورد. با توجه به چنین ایمانی، اطاعت از امر خدا برای او دشوار نمی‌نمود. یعقوب به آن دسته از اعمال و کارهایی که انسانها با اراده خود برای گرفتن چیزی از خدا به جا می‌آورند، اشاره نمی‌کند، بلکه منظور وی اعمالی است که برای اطاعت از دستور خدا و کلام وی به جا آورده می‌شوند. ایماندار واقعی به گفته خدا عمل می‌کند: «شما دوست من هستید اگر آن چه به شما حکم می‌کنم به جا آرید.» (یوحنا ۱۵: ۱۴) ایمان بدین صورت "نفس می‌کشد" و احیا می‌شود.

انسانی که از راه ایمان به عیسی مسیح عادل شمرده شد، مانند کسی که هرگز گناه نکرده است در پیشگاه خدا می‌ایستد، چنین شخصی به حالت نخستین خود باز می‌گردد، به عبارتی او در مقامی است که پیش از زمان برای او معین شده بود و فقط انتظار تبدیل تن خود و تکمیل نقشه ابدی خدا را می‌کشد. کسی که به راستی ایمان دارد، با اعمال خود و شیوه زندگی‌ای که اتخاذ می‌کند، نشانه‌های ایمان را از خویش بروز خواهد داد، درست همان طوری که ابراهیم در شادی اطاعت را بروز داد. در عبرانیان ۱۲، از فدیة شدگان به عنوان عادلان مکمل (عادل کامل شده) یاد می‌شود: «بلکه تقریب جسته‌اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان و کلیسای نخست زادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور جمیع و به ارواح عادلان مکمل.» (آیات ۲۲ - ۲۳)

فصل بیست و دوم: تازگی و تولد تازه

تجربه عادل شمردگی به مفهوم پایان زندگی کهنه بدون خدا است. این تجربه، انسان را به سمت تازگی درونی سوق می‌دهد. اگر چه عمل فدیة و رهایی تنها یک بار صورت گرفت، لیکن قدرت فیض الهی در جنبه‌های گوناگون زندگی ما عمل می‌کند و به همین دلیل از مفاهیم گوناگون برای بیان این تجربه استفاده می‌شود.

همه چیز با یک بیداری شروع می‌شود. انسان جدا شده از خدا و از نظر روحانی مرده، تکان داده می‌شود تا بیدار شود. این وضعیت نتیجه عمل روح خدا در موعظه انجیل است. پیش از این انسان بدون این که خود بداند گرفتار مرگ روحانی بود. از نظر چنین انسانی همه چیز در دنیا منظم است، به عبارتی او متوجه نیست که کجای کار اشکال دارد.

انسان چه مذهبی و چه غیر مذهبی از دنیای فراسوی خویش روی گردان است. چنین انسانی نمی‌خواهد مسؤولیت شخصی خود را در حضور خدا و وجود یک داوری نهایی را بپذیرد، اگر چه او چنین احتمالی را به کلی مردود نمی‌داند، و مرتب به خود و دیگران تکرار می‌کند "من هیچ کس را نکشته‌ام، چشم به ناموس مردم نداشته‌ام، پول حرام نخورده‌ام و از این قبیل، لذا در صورتی که چنین چیزی هم باشد، نیازی نیست من نگران باشم." ولی حقیقت این است که داوری نهایی نه یک احتمال، بلکه یک واقعیت مسلم است. مردم باید بدانند که خدا یک پدر بزرگ پیر یا یک دایة عزیز نیست که با چند کلمه بتوان دل او را به دست آورد. خدا در آن موقع دیگر آن رهاننده مهربان نخواهد بود بلکه به عنوان یک داور دقیق بر مسند قضاوت خواهد نشست. خدا در قید کلام خود است. لذا هر انسان را مطابق با کلام خویش داوری خواهد کرد.

همان طوری که خدا هم اکنون در قید کلام خود است و کسانی که به او ایمان دارند را مشمول بخشش، فیض و عادل شمردگی خویش قرار می‌دهد به همین ترتیب او بدون گذشت و به طور عادلانه کسانی را که او را خوار شمرده، بر خلاف کلام حق حرف زده‌اند و راه نجات الهی را رد کرده‌اند، مورد داوری قرار خواهد داد.

کسانی که کوشیده‌اند بدون توکل به خدا و تنها به روش خود نجات را کسب کنند، دچار سرخوردگی عظیمی خواهند شد. باید گفت اعتقاد صرف به پروردگار کافی نیست بلکه مهم آن است که آدمی به کلام خدا اعتقاد داشته باشد. اعتقاد و ایمان ما باید در چهار چوب راه‌هایی که خدا برای رهایی بشر آماده کرده است، بگنجد. کسی که به خدا ایمان نداشته باشد، او را در واقع دروغگو می‌شمارد. (اول یوحنا ۵: ۱۰)

واقعیت آن است که انسان نفسانی، اگر چه ممکن است بسیار مذهبی باشد و فرایض مذهبی را به جا آورد، اما مسائل روحانی و معنوی را درک نمی‌کند. همان طوری که بیشتر اشاره شد، همه چیز با یک بیداری شروع می‌شود. به عبارتی انسان در وجدان خود تکان می‌خورد و از خواب ناشی از مرگ روحانی بیدار می‌شود. در زمان موعظه پطرس در پنطیکاست، مردم در درون خود تکان خوردند، آنگاه به خود آمده و گفتند: «... ای برادران چه کنیم؟» (اعمال ۲: ۳۷)

در زمان وعظ انجیل، شنوندگان تجربه‌های گوناگونی یافتند. وقتی که پطرس در خانه کرنیلیوس وعظ کرد، عمل خدا در یک جلسه محقق شد، شنوندگان توبه کردند و تعمید روح‌القدس را یافتند. (اعمال ۱۰: ۳۴ - ۴۸) روح‌القدس با توجه به وضعیت درونی فرد، توقع او در ایمان و اقتدار کامل حاکم بر موعظه، عمل می‌کند. ولی این عمل در چهار چوب کلام صورت می‌گیرد. خوب است که در این باره یک الگوی ظاهری که در مورد هر کس صادق باشد داد نشده است. ایمان فتال و معتبر بر اثر شنیدن موعظه شکل می‌گیرد. سخن از هر موعظه‌ای نیست بلکه صحبت از وعظ انجیل تام است. کسانی که به موعظه انجیل تام گوش می‌سپارند، می‌توانند همه تجربه‌های لازم برای نجات را کسب کنند. روح خدا در ابتدا به انسان شاختی از خود می‌دهد که این تجربه، انسان را به توبه سوق می‌دهد. آنگاه شخص با احساس درد و ناراحتی، از خدا به خاطر خطایا و قصور خویش طلب مغفرت می‌کند.

انسانی که در پیشگاه خدا می‌ایستد، چنان در وجود خود دچار الزام گناه می‌شود که فریاد برمی‌آورد "خداوندا بر خلاف آسمان و بر خلاف تو گناه کرده‌ام" و به دنبال این اعتراف زندگی او تغییر می‌کند. دزد دیگر دزدی نمی‌کند، دروغگو دیگر دروغ نمی‌گوید. شخص به راستی به مسیح بازگشت می‌کند و این فرایند تازه شدگی به تولد تازه منجر می‌شود. کسی که به خاطر گناه در وجود خویش ملزم شده است، از خداوند می‌خواهد همه گناهان و اعمال بدی که بر وجدانش سنگینی می‌کند را بر او ببخشد. در طول دعا اتفاق خارق‌العاده‌ای رخ می‌دهد، بدین ترتیب که دعا کننده متوجه عمل خارق‌العاده فیض می‌شود و ناگهان اطمینان به نجات و آرامش آسمانی و الهی وارد قلبش می‌شود. کسی که توبه می‌کند به این واقعیت وقوف پیدا می‌کند که تنها ایمان به مسیح باعث رهایی و نجات می‌شود. این یک تجربه واقعی است که توبه کننده در درون خود حس می‌کند، زیرا روح‌القدس در وی عمل می‌کند و او را به سمت ایمان هدایت می‌کند. پس روح خدا به روح او شهادت می‌دهد که از فرزندان خدا شده است (رومیان ۸: ۱۶) امروزه نیز می‌توان نجات در مسیح را تجربه کرد. نجات در مسیح یک تجربه عملی و ملموس است.

زمانی که کسی با ایمانی حقیقی به خدا روی می‌آورد و با اطمینان، قلب خود را به روی او باز می‌کند، نمی‌گوید "یک بار بروم ببینم چه می‌گویند" بلکه در مقام درست قرار می‌گیرد و بعد از شنیدن کلام خدا از طریق موعظه، خداوند را مخاطب می‌سازد. چنین انسانی می‌تواند همان تجربه را داشته باشد که ایمانداران نخستین در کلیسا داشتند. شایسته است به خدا ایمان داشته باشیم و به راستی به او توکل و تکیه کنیم.

واقعیت آن است که چندگانگی جریانات ایمان در کلیسا باعث شده است، از راه تنگی که خداوند و شاگردان دنبال کرده‌اند و از تجاربی که در آن سلوک یافته‌اند، تصویری نادرست ارائه شود.

ما باید در مکالمه خود با خدا، مانند بچه‌ها به سخن او ایمان داشته باشیم و پاسخ ما باید مانند پاسخ به نامه‌ای باشد که خطاب به ما نوشته شده است. که در اینجا کلام نوشتاری خدا است، زیرا خدا به واسطه کلام خویش ما را مخاطب می‌سازد و سخن می‌گوید، در حالی که از طریق دعا ما با خدا حرف می‌زنیم. او فیض خود را در اختیار ما می‌گذارد و خواست خود را برای ما باز می‌کند. ما در دعا به این چیزها می‌اندیشیم و خدا را سپاس می‌گوییم. به این شکل است که مشارکتی عمیق و شخصی بین خدا و انسان برقرار می‌شود.

ما در ایمان و توکل اجازه می‌دهیم کلام ما را مخاطب سازد و به زودی در می‌یابیم خواهیم یافت که کلام دقیقاً با شخص ما کار دارد. عیسی در این راستا به نیکودیموس چنین می‌گوید: «آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» (یوحنا ۳: ۳) مسئله تولد تازه هیچ گونه رابطه‌ای با اعتقاد به تناسخ ندارد، اگر چه دسته‌ای به اشتباه تناسخ را تولد تازه می‌نامند. در زمان وقوع تولد تازه طبق آموزه کتاب مقدس، انسان به کالبدی با شکل جدید بر نمی‌گردد بلکه زمانی که یک نفر بدون ترک کالبد خود ایماندار شود و کلام خدا را در خود بپذیرد، روح‌القدس عمل زایش (تولد از بالا) را در او انجام می‌دهد و زندگی جدید یا حیات الهی را در درون این شخص می‌گذارد.

ما می‌توانیم با شادی چنین شهادت دهیم: «لیکن چون مهربانی و لطف نجات دهنده ما خدا ظاهر شد، نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که روح‌القدس است، که او را به ما به دولت‌مندی افاضه نمود، به توسط نجات دهنده ما عیسی مسیح، تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم به حسب امید حیات جاودانی.» (تیتس ۳: ۴ - ۷)

پولس در رساله خود به تیطس چنین می نویسد: «زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده.» (تیطس ۲: ۱۱) انسانی که از فیض برخوردار شده است، متوجه چیزهایی که برای نجات او ضروری است می شود. در رساله ها، تجربه های کسانی که در اغلب موارد مسیح را دیده و مانند استاد زندگی کرده بودند، نقل شده است. از آنجایی که خداوند دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. (عبرانیان ۱۳: ۸) روش خود را درباره کسانی که به او بازگشت می کنند، عوض نمی کند. کسی که کلام حق را می پذیرد، همان چیزی را تجربه می کند که در کلام وعده داده شده است: «او محض اراده خود ما را به وسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نوبه مخلوقات او باشیم.» (یعقوب ۱: ۱۸)

پطرس رسول در رساله خود به همین مسئله اشاره می کند: «چون نفسهای خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته اید تا محبت برادرانه بی ریا داشته باشید، پس یک دیگر را از دل به شدت محبت بنمایید. از آن رو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالآباد باقی است.» (اول پطرس ۱: ۲۲-۲۳) کسی که تجربه ای شخصی و کتاب مقدسی با خدا پیدا می کند، جزئی از کلمه و خواست خدا می شود. چنین شخصی به نقشه نجات الهی مرتبط می شود. این قبیل افراد به نوبه خود، نوشته های کلام را در بافت درست آن بررسی و درک می کنند. این اتحاد کامل در میان فدیة دهنده و فدیة یافتگان لازم است تا آنها بتوانند با بصیرتی الهی به مسائل نگاه کنند و اراده الهی را طلب نمایند.

سلوک شاگرد و هم قدم شدن او با خداوند عیسی مسیح، از طریق توبه، تازه شدگی و تولد تازه آغاز می شود. شاگرد با همه وجود خود در این راه گام بر می دارد و حرکت می کند. آیات فراوانی در کتاب مقدس از سلوک شاگرد سخن می گویند. خداوند در زندگی شاگرد ناگهان جای اول را می گیرد. او حاضر می شود در صورت لزوم، به خاطر ملکوت خدا از خانه و اموال، زن و شوهر، برادر و خواهر، والدین و اولاد و غیره دست بکشد. (لوقا ۱۸: ۲۹) به بیان دیگر، در صورتی که تنها یک عضو از خانواده ایمان بیاورد، مسلم است که این یک عضو نمی تواند تسلیم خواسته های سایر اعضای خانواده خود شود. البته شاگرد مسیح شدن بدین مفهوم نیست که باید به "دیر" یا به یک "نظام مذهبی" وارد شد، حقیقت آن است که شاگرد ضمن حفظ موقعیت اجتماعی و حرفه ای اش زندگی خود را بر اساس خواست پرودگار تنظیم خواهد کرد. رویگردان شدن از جاده پهن و دنبال کردن جاده باریک نتایج و عواقبی به دنبال دارد. هیچ کس نمی تواند دو آقا را خدمت کند یا هم زمان در دو راه گام بردارد. باید تصمیم گرفت و راه خود را برگزید. به همین خاطر است که روش زندگی هر فرد نشان می دهد که در چه راهی قدم برداشته است.

تجربه تازه شدگی به قلب انسان مربوط است. در حزقیال ۳۶: ۲۶ در این باره تصریح شده است: «و دل تازه به شما خواهیم داد و روح تازه در اندرون شما خواهیم نهاد...» انسانی که از درون تازه شده است، این وظیفه بزرگ را بر عهده دارد که خویش را از مسائلی که اسیرش ساخته اند، آزاد کند. به بیان بهتر، واقعیت آن است که هر انسان بی ایمانی زندگی دوگانه ای دارد؛ او آن کس نیست که می باید باشد و آن کس هم که مردم می پندارند نیست. هر انسانی دو چهره دارد؛ یک بار خویش را همان طور که دوست دارد باشد، نشان می دهد و بار دیگر شخصیت واقعی خود را بروز می دهد. در این باره نیز کلام خدا آشکارا تصریح می کند: «تا آن که شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می گردد، از خود بیرون کنید. و به روح ذهن خود تازه شوید. و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است پیوشید.» (افسیان ۴: ۲۲-۲۴) در آیات بعد فهرستی از مسائلی که به حیات جدید مربوط نمی شوند ارائه شده است.

پس از این که وجدان انسان از خواب ناشی از مرگ روحانی بیدار می شود، روح خدا وی را نسبت به مسائلی که از دیدگاه او ناپسند است، هشدار می دهد، این مرحله جزئی از فرایند تقدیس ایماندار است: «و هم شکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست.» (رومان ۱۲: ۲) هر کس شاگرد عیسی می شود، صلیب را به دور گردن یا چسبیده به سینه اش حمل نمی کند، بلکه عار مسیح مصلوب را بر خود حمل می کند و در راه تنگی که منتهی به حیات جاوید می شود، گام بر می دارد. (متی ۱۶: ۲۴)

پولس رساله خود به غلاطیان را با این عبارت به پایان می رساند: «لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که به وسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا.» (غلاطیان ۶: ۱۴) تنها، فردی که برای دنیا مرده است، می تواند با مسیح در این دنیا و در عالم آینده زندگی کند. در غیر این صورت شخص زندگی مذهبی مورد نظر خود را دنبال می کند و تلاش می کند دستورات تازه و خوب را به کار ببندد، ولی او نصیبی جز شکست نخواهد داشت. فدیة شدگان از دید خدا خیلی (گروهی) از نوبرهای مقبول و مطبوع هستند.

متأسفانه باید به برداشتهای انحرافی ای که از مفهوم "همه چیز را ترک کردن و به دنبال خداوند رفتن" در کتاب مقدس شده است اشاره کرد. در مسیحیت اولیه و در میان مسیحیان همه اعصار (حتی در این قرن) کسانی که مسیح را ملاقات می کردند الزاماً مجبور به ترک محل زندگی خود نبودند. (به عنوان نمونه می توان به مریم و مرتا و ایلعادر اشاره کرد.) البته لازم بود زندگی آنها با معیارهای ایمانداران هماهنگ شود. هیچ کدام دیر نشین نمی شدند یا در تأملات و تعمقات متکی بر عدالت شخصی فرو نمی رفتند. رسولان و ایمانداران کلیسای اولیه در همه جهات، یک زندگی کاملاً عادی داشتند، با این فرق اساسی که مسیح در زندگی آنها حضور داشت. هر کس که در محل کار، آبادی، شهر و خانواده اش در اتحاد با مسیح به زندگی عادی خود ادامه می دهد، شهادتی زنده از فیض، برای مردم به شمار می رود. کسی که ایمان می آورد، به واسطه ایمانی که از

خدا دریافت می کند، قدرت پیدا می کند در چهار چوب کلام زندگی کند. ازدواج، اشتغال و بقیه امور زندگی جزئی از زندگی عادی ایمانداران باید باشند. به بیان دیگر مهم نیست که انسان از جامعه دنیایی فرار کند، بلکه دور شدن آلودگی دنیا از زندگی او مهم است.

فصل بیست و سوم: تقدیس

هر خادم راستین مسیح، باید مانند پولس رسول به گونه ای انجیل را موعظه کند که همه، زندگی مقبول خدا را پیدا کنند: «تا خادم عیسی مسیح شوم برای امتها و کهانت انجیل خدا را به جا آورم تا هدیه امتها مقبول افتد، مقدس شده به روح القدس.» (رومان ۱۵: ۱۶) مسئله تقدیس بخشی از وعظ انجیل تام است. در عبرانیان ۱۲: ۱۴ به ما واضح گفته شده است: «و در پی سلامتی با هم بکوشید و تقدسی که به غیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید.» پس باید این موضوع را جدی گرفت. به عبارتی در آیه فوق آمده است که کسانی که عادل شمرده شده اند، تازه شده، و تولد تازه پیدا کرده اند. ولی آنانی که تقدیس نگردیده اند، خداوند را نخواهند دید. به بیان دیگر این افراد در قیامت اول یعنی، ربوده شدن و تبدیل مقدسین، شرکت نخواهند کرد و آنها در ضیافت عروسی بره نخواهند آمد. تقدیس هدف اصلی کوشش ایمانداران است زیرا آنها برای دیدن، اشتیاق فراوانی دارند، چون در آن موقع است که تبدیل خواهند شد تا به شباهت او در آیند. (اول یوحنا ۳: ۲-۳) در آن موقع است که آن چه خداوند در موعظه سر کوه گفت، محقق خواهد شد: «خوشا به حال پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.» (متی ۵: ۸)

فدیه شدگان تشویق می شوند و وارد زندگی پاک و مقدس می گردند. این پاکی و تقدس بر اثر عمل کلام و روح خدا صورت می گیرد. تقدس، بر وعده های خدا به مسیحیان و ایمان آنها استوار است. آنها توقع دارند، که این وعده ها همان طور که اخبار شده است، جامعه عمل ببوشند: «پس ای عزیزان، چون این وعده ها را داریم، خویشین را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیّت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.» (دوم قرنتیان ۷: ۱) در آیات بالاتر با دسته ای از انسانهایی که مورد خطاب قرار گرفته اند آشنا می شویم. سخن از افرادی است که خداوند در میان آنها سلوک می کند و آنان را قوم خود می نامد. صحبت از انسانهایی است که از دنیا بیرون آمده، خود را از هر چه که منشاء غیر الهی دارد جدا کرده اند. این دسته از انسانها توجه خاصی به آن چه که خداوند می گوید دارند: «... و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم و شما را پدر خواهیم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق می گوید.» (دوم قرنتیان ۶: ۱۷-۱۸)

در آیه فوق الذکر، صحبت از دو مسئله است یعنی ناپاکی جسم و ناپاکی روحانی. ناپاکی جسم عبارت است از خطایایی که به واسطه جسم انجام می دهیم. مورد دیگر شامل خطایایی است که باعث ناپاکی روح و جان ما می شود. به بیان دیگر تقدیس تام همه زوایای انسان را در بر می گیرد. کلام به ما می گوید که چرا مسیح که کلیسای خود را به تمامیت محبت کرده، خویشین را به او داد، چنین اثناری از خود نشان داده است: «تا آن را به غسل آب به وسیله کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید، تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس و بی عیب باشد.» (افسیان ۵: ۲۶-۲۷)

فدیه شدگان زمانی می توانند فدیه دهنده خویش را ببینند که (عملاً) مقدس و بی عیب و بی خطا شده باشند. تقدس "به غسل آب به وسیله کلام" انجام می شود. ما جهت شرح موضوع از مثالی ملموس استفاده می کنیم. بدین ترتیب که کار با پاشیده شدن چند قطره آب درست نمی شود بلکه یک آب تنی کامل در کلام ضروری است، به بیان دیگر شخصیت ما باید در کلام تام که روح و حیات است، فرو رود. سخن از همه اجزای وجودی ما است، یعنی جان، روح و جسم که در قلمرو و محدوده کلام قرار می گیرند. این بدین مفهوم است که ما با رغبت تمام و با شادمانی کلام خدا را به جا می آوریم و محدودیتی ناراحت کننده در خود حس نمی کنیم. به بیان دیگر اشتیاق در زندگی ما جای اجبار را می گیرد. این غسل یا آب تنی تمام عناصر وجودی ما در کلام، همه سنتهای غیر کتاب مقدسی و بی فایده و هر عادت ناپسند را از ما دور می کند و دیگر بار سنگینی در خود حس نمی کنیم. غسل در کلام ما را از هر بندی آزاد می کند. خداوند ما چنین می گوید: «الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته ام پاک هستید.» (یوحنا ۱۵: ۳) از طریق خواندن و یا شنیدن کلام است که انسان متوجه می شود چه چیزهایی در اراده خدا نیستند و لذا زندگی خود را با خواست خدا هماهنگ می سازد.

طهارت یافتگی و تقدس "به کلام" و "به روح" است و زمانی محقق می شود که انسان آماده است همه کلام را بپذیرد و تجربه کند. خداوند ما عیسی نه تنها برای ما فدیه شد، بلکه همان طوری که در اول قرنتیان ۱: ۳۰ آمده است او برای ما عدالت و تقدس نیز گردید. علت این امر بلافاصله در آیه بعدی ذکر شده است: «تا چنان که مکتوب است هر که فخر کند در خداوند فخر نماید.» (اول قرنتیان ۱: ۳۱)

قابل قبول نیست انسان در این شرایط به خود ببالد، زیرا هیچ کدام از کارهای دست ما به حساب نمی آیند، بلکه کارهایی به حساب می آیند که خداوند برای ما انجام داده و تنها او شایسته عزت و جلال است: «زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم.» (افسیان ۲: ۱۰) خدا همه چیز را مهیا کرد. او حتی کارهایی که ما باید انجام بدهیم و از ما می خواهد که انجام بدهیم را از پیش مهیا کرد. ما تنها باید آنها را تجربه کرده، در آنها سلوک کنیم. عیسی تقدس واقعی را به ما معرفی می کند و از چگونگی روند تکمیل تقدیس سخن می گوید. او هم چنین یاد آور می شود که خود همه چیز را مهیا ساخته است: «ایشان را به راستی خود تقدیس

نما. کلام تو راستی است ... و به جهت ایشان من خود را تقدیس می کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.» (یوحنا ۱۷ : ۱۷ و ۱۹) تنها تقدسی از دیدگاه پروردگار ارزشمند است که بر اساس کلام حق باشد و کلام او مقدس است. تلاشهای انسانی منتهی به تقدسی ریاکارانه می شوند.

در کتاب مقدس عبارت "قدوس" در ابتدا تنها در رابطه با خدا به کار می رود، او یگانه قدوس است، در وهله بعد هر چه از او صادر شود مقدس است. هر چه خداوند به عنوان قدوس برای خود بطلبد، خودش تقدیس می کند. امت او امتی است مقدس. (خروج ۱۹ : ۶) کاهنان وی به خاطر دعوت و وقفشان مقدس هستند. (لاویان ۲۱) در تنگه ای (نیم تاجی) که از طلای خالص ساخته شده و عمامه رئیس کاهنان نهاده شده بود، چنین نوشته شده بود: «قدوسیت برای خداوند» (خروج ۲۸ : ۳۶) تقدیس تنها شامل افراد و اشیائی است که به خدا مرتبط می شوند، یعنی زمانی که آنها برای او جدا شده و در خدمت او قرار می گیرند.

اشیاء نبی، ملاقات پر جلال و پر قدرتی از خدا داشت. او خداوند را نشسته بر تخت خویش دید و صدای موجودات آسمانی را شنید که چنین فریاد می کردند: «... قدوس، قدوس، قدوس، یهوه صباپوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» (اشعیا ۶ : ۳) یوحنا رسول تجربه مشابهی نقل می کند. او نیز خداوند را نشسته بر کرسی خویش دیده بود: «... قدوس، قدوس، قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید.» (مکاشفه ۴ : ۸) خدای قدوس و کامل، تنها کسی است که تقدیس می کند و به کمال می رساند. خداوند جدا می سازد و مردم را به سوی خود دعوت می کند. او به عنوان نجات دهنده ناجیان را در خود شریک می کند. (از خود به نجات یافتگان سهم می دهد.) «زان رو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می باشند ...» (عبرانیان ۲ : ۱۱)

عیسی مسیح نجات دهنده، بدین خاطر قدوس خداوند خوانده می شود که از خدای قدوس صادر شده است. حیات تازه ای که فدی به شدگان دریافت می کنند در واقع حیات عیسی مسیح با جمیع فضایل و خصیصه های آن است. بدین صورت است که تقدیس مورد نظر کتاب مقدس حاصل می شود: «زیرا مکتوب است، مقدس باشید زیرا که من قدوسم.» (اول پطرس ۱ : ۱۶)

پولس مرتب در تحیات خود به ایمانداران، آنها را با عناوینی چون حیب و مقدسین، خطاب می کند: «به کلیسای خدا که در قرنتس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای تقدس خوانده شده اند...» (اول قرنتیان ۱ : ۲) "پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس می باشند و ایمانداران در مسیح عیسی." (افسسیان ۱ : ۱) "پولس و تیموتاؤس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپی می باشند با اسقفان و شماسان. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد." (فیلیپیان ۱ : ۱ - ۲) "پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید." (کولسیان ۳ : ۱۲) در حضور خدا فقط کمال جای دارد. خدا از طریق عیسی مسیح به خیل فدی به شدگان نگاه می کند، او آنها را چون فرا خوانده شدگان، طهارت یافتگان و مقدسین نگاه می کند. از دید خداوند، آنها ملک خاص وی هستند. ما از آن خدا هستیم و به واسطه حضور مقدس وی به قومی تقدیس یافته، مبدل شده ایم. پولس رسول از تحقق روند تقدس به واسطه عمل روح سخن می گوید. بدین ترتیب که روح پاک خدا به واسطه ایمان برای نجات برگزیده شدگان عمل می کند. (دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۳)

کسی که از عیسی ملاقاتی کتاب مقدسی و هم چون کلیسای اولیه ندارد، می تواند خویش را جدا سازد تا به خیال خود به تقدس برسد و به راههایی مانند انزوا جویی و ریاضت و چشم پوشی از لذات زندگی این دنیا متوسل شود، ولی با این وجود راه باطلی را طی می کند و خدا همه این زحمات را هیچ خواهد شمرد. خدا تنها افرادی را تقدیس می کند که خود، آنها را جدا کرده و در فیض خویش شریک ساخته باشد و به واسطه تولد تازه ملک خاص خدا شده باشند. تنها افرادی می توانند مطیع خداوند باشند که خویش را کاملاً وقف مسیح کرده باشند. چنین افرادی اجازه خواهند داد کلام در وجودشان نفوذ کرده آنها را تقدیس کند. انسانی که توبه کرده و به واسطه دعوتی والا و الهی برای هدفی آسمانی معین شده باشد، دیگر نمی تواند جذب لذات این دنیا شود، چنان که نوشته شده است: «و دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به اراده خدا عمل می کند، تا به ابد باقی می ماند.» (اول یوحنا ۲ : ۱۷) این مسئله به هر چه که خداوند به همه امر و نهی کرده است مربوط می شود، یعنی ده فرمان، دیگر فرایض (لاویان ۱۹ : ۲۱) و زندگی شخصی، موعظه سر کوه اناجیل و رساله ها. انسانی که خداوند او را تقدیس کند، کلام را در درون خود حمل می کند تا آن را به واسطه قدرت فیض به جای آورده و تخطی نکند.

پولس به چنین افرادی نوشت: «اما خود خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تمام بی عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح. امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد.» (اول تسالونیکیان ۵ : ۲۳ - ۲۴) در کتاب مقدس اثری از مراسم کاتولیکی سعادت خواندگی و اعلام تقدیس یک نفر نیست. در جایی از کلام اشاره نشده است که به مردگانی که مقدس اعلام شده اند، توسل جوید. اثری از توسل به حامیان و اولیاء در کلام وجود ندارد. چنین روشهایی آرامش و اطمینان کاذبی به انسانها می دهند و به این ترتیب میلیونها انسان به این صورت به این به اصطلاح مقدسین و اولیاء روی می آورند. کتاب مقدس به ما امر می کند که تنها به خدا رجوع کنیم و به او متوسل شویم، نه به انسان. کسی که بخواهد در این باره تحقیق کند به زودی در خواهد یافت که در ادیان خاور دور، اعتقاد خرافی به نیاکان

اهمیت زیادی دارد. ولی تنها خدای مبارک و قدوسی می‌تواند ما را مبارک سازد و تقدیس کند. کسی که در زمان حیات خود مبارک و مقدس نشده باشد، پس از مرگ به این مقامها نخواهد رسید. دعاها و کفاره‌های وابستگان نیز هیچ سودی برای او نخواهند داشت.

پطرس درباره‌ی روز عظیم آینده ایمانداران را چنین تشویق می‌کند: «پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هر سیرت مقدس و دینداری؟ و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشنابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید.» (دوم پطرس ۳: ۱۱-۱۲)

لازم به تأکید است که انسان نمی‌تواند با قدرت خود به درجات بالای معنوی دست پیدا کند. لذا فخر درباره‌ی فضایل واقعی بی‌جا است. ولی تقدیس شرطی است که خدا به ما عطا می‌کند. ما این شرط را تأیید می‌کنیم، می‌پذیریم و تجربه می‌کنیم. تقدیس مانند نجات به واسطه‌ی قربانی عیسی مسیح میسر شد، زیرا که خدا چنین خواسته بود: «و به این اراده مقدس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.» (عبرانیان ۱۰: ۱۰)

فصل بیست و چهارم: تعمید روح

کسی که ایماندار می‌شود، باید به روش کتاب مقدس تعمید بگیرد، یعنی در آب فرو برده شود و با خواندن نام عیسی مسیح خداوند تعمید گیرد. ایماندار با این حرکت رسماً اعتراف می‌کند که عهد جدید الهی را که خود خدا برقرار کرده است، قبول نموده است. پاسخ خدا به این اعتراف و تأیید، عبارت است از تعمید دادن شخص در روح القدس، تعمید روح یک تجربه‌ی مافوق‌الطبیعی است که هر ایماندار راستین از زمان پنطیکاست تا کنون از آن برخوردار می‌شود. می‌توان کتابهای فراوانی در این باره نوشت. ما در این شرح خلاصه‌وار به مراحل اصلی عمل خدا می‌پردازیم. ابتدا لازم است وعده‌هایی را که از پیش درباره‌ی عطا روح القدس داده شده بودند، مورد توجه قرار بدهیم. یوئیل نبی این رخداد را در باب ۳ کتاب خود نبوت کرده است.

هیچ بشری در این روند دست ندارد زیرا تجربه‌ی مافوق‌الطبیعی تعمید روح چیزی است که خدا به انسان عطا می‌کند. به همین خاطر پطرس می‌گوید: «بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت که خدا می‌گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهیم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رؤیاهای و پیران شما خوابها خواهند دید.» (اعمال ۲: ۱۶-۱۷) منظور از روزهای آخر اشاره به دو هزار سال اخیر است زیرا از دید خدا یک هزار سال مانند یک روز است. (دوم پطرس ۳: ۸) این تجربه، مافوق‌الطبیعی است و به این خاطر پدیده‌هایی مافوق‌الطبیعی نیز به همراه دارد که فراتر از توان و استعدادها بشری است. افاضه شدن روح القدس، باعث می‌شود عطایای نه گانه که در اوّل قرتیان ۱۲ و ۴-۱۱ شرح داده شده‌اند در جماعت به ظهور برسند و از طرف دیگر روح القدس ثمره‌ی نه گانه روح را که در غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳ ذکر شده‌اند، در زندگی انسانی که مطیع روح است، متجلی می‌کند. در جایی که روح خدا به راستی حضور دارد، عطایا و ثمره‌ی روح ظاهر می‌شوند. و طبیعت و حیات عیسی را متجلی می‌سازند. در این مبحث نمی‌توان باب عطایای روح را بیشتر باز کرد، تنها به گفتن این نکته اشاره می‌کنیم که عطایا مانند خدمات پنج گانه کلام نقش سازنده‌ای دارند. (اوّل قرتیان ۱۲: ۲۸، افسسیان ۴: ۱۱) و در جهت بنای کلیسا به کار می‌آیند. (اوّل قرتیان بابهای ۱۲ و ۱۴) خدا در عهد عتیق وعده داد روح خود را بر تمامی بشر بریزد. در عهد جدید به ما توضیح داده می‌شود که پسر خدا، یعنی عیسی مسیح است که به روح و آتش تعمید می‌دهد. (متی ۳: ۱۱) لوقا با عبارت زیر، نبوت یحیی تعمید دهنده را نقل می‌کند: «... من شما را به آب تعمید می‌دهم. لیکن شخصی توانا تر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.» (لوقا ۳: ۱۶) اصطلاح تعمید روح القدس از عبارت "او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد" نشأت می‌گیرد، به بیان دیگر سخن از فرو رفتن در روح است. همان طوری که یحیی تعمید دهنده ایمانداران را با فرو بردن آنها در آب تعمید داده بود به همین ترتیب ایمانداران باید در پری روح فرو برده شوند.

همه‌ی حوادث مربوط به نجات رابطه‌ای محوری با مسیح دارند، به بیانی دیگر، وی محور و مرکز تاریخ نجات است. خدا از طریق مسیح آغاز جدیدی شروع کرد و او نخست‌زاده‌ی کسانی شد که روح بر آنها نازل شد. خدا این کار را کرد تا از طریق مسیح همان روح را بر دیگر نخست‌زادگان، افاضه کند: «اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد و روح القدس به هیأت جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.» (لوقا ۳: ۲۱-۲۲) عیسی که پسر انسان بود دعا کرد، آنگاه آسمان باز شد و روح القدس که در ابتدا در پیدایش ۱: ۲ سطح آبها را فرو گرفت، ظاهر شد. ولی روح این بار به شکل یک کبوتر آمد. البته این مسئله بدین مفهوم نیست که روح خدا شکلی خاص دارد، بلکه او می‌تواند به هر صورتی خویشتن را نمایان سازد.

در نمادهای کبوتر و برّه، پیغامی نهفته است، پسر خدا ظاهر یک برّه را ندارد، زیرا می‌تواند ایستاده مانند دیگر آدمیان راه برود. ولی این نماد بدین منظور به کار رفته که نقشه‌ی فدیه‌ی الهی مطرح شود، زیرا برّه حیوانی است که در مراسم قربانی تقدیم می‌شد، او دارای طبعی آرام و ملایم است. کبوتری که نوح از کشتی خارج کرده بود، یک پرنده آسمانی پاک است، زیرا غده‌ی صفراوی ندارد. به همین خاطر است که در این صحنه،

روح به صورت یک کبوتر بر بره خدا نازل می‌شود. خدا می‌تواند خویشتن را به اشکال و صورتهای گوناگون مکشوف کند، و در همان حال او همان می‌ماند.

خدا، پیرمردی با ریش سفید بلند نیست، اگر چه دانیال او را نشسته بر تخت داوری به صورت پیرمردی محترم دید. (دانیال ۷: ۹-۱۴) واقعیت آن است که گذر زمان تأثیری بر خدا نمی‌گذارد. ولی هدف آن است که خدا به عنوان داور، معرفی شود و اقتدار و جایگاه عالی او نشان داده شود. به همین ترتیب در زمانی که ما مکاشفه باب ۱ را می‌خوانیم، شاید با شگفتی، متوجه شویم که پسر انسان که به دانیال به صورت پیرمرد محترمی ظاهر شد، در مکاشفه به صورت همان پیرمرد نشان داده می‌شود: «و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش.» (مکاشفه ۱: ۱۴)

زمانی که ما دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که خداوند به اشکال متفاوت خویشتن را مکشوف می‌کند و درک این مسئله ما را به شدت متأثر می‌سازد. روح القدس مانند مسیحی بر انبیاء عهد عتیق نزول می‌کرد و به آنها الهام می‌داد. دربارهٔ یحیی تعمید دهنده گفته شده است که وی از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود. (لوقا ۱: ۱۵) در کتاب مقدس آمده است که روح القدس بر شمعون پیر قرار داشت. (لوقا ۲: ۲۵-۲۶) دربارهٔ زکریا نیز می‌خوانیم که از روح القدس پر شد. (لوقا ۱: ۶۷) حتی پیش از افاضه شدن روح القدس، خداوند عیسی به روح دستوراتی به رسولان برگزیده خود داده بود. (اعمال ۱: ۲)

روح القدس به شکلهای گوناگون عمل می‌کند. او صحبت می‌کند، مسائل را باز می‌کند و چیزهایی را اعلام می‌کند و غیره. پسر خدا که توسط روح تولید شده بود و پسر انسان نیز بود، در آغاز خدمت خود بر زمین، روح القدس را دریافت کرد تا بتواند همان روح القدس را به تمام کسانی که از نو متولد شده بودند و قرار بود فدیه شوند، عطا کند. به همین مناسبت، روح القدس، روح فرزند خواندگی نیز خوانده می‌شود. (رومیان ۸: ۱۵) در زمان تعمید خداوند عیسی، پسر خدا در خدمت خود بر قرار شد و پسران و دختران خدا در وضعیت فرزند خواندگی قرار گرفتند.

انبیا، مسح شده، هدایت یافته و الهام می‌شدند. ولی واقعیت این است که آنها نیز مانند سایر انسانها تولد طبیعی داشتند. نژاد الهی ای که پس از نژاد بشری ظهور کرد، از عیسی مسیح شروع شد، زیرا او منشاء آسمانی داشت. (اول قرنتیان ۱۵: ۴۷) ما در زمین مسافر و بیگانه‌ای بیش نیستیم و وطن ما در آن بالا یعنی در مکانهای بالا قرار دارد. انبیا در بسیاری از آیات کتاب مقدس، بارها از آمدن روح القدس اخبار کرده‌اند و عیسی مسیح، امید ظهور تسلی دهنده و وکیل را در ما ایجاد کرد. [واژه یونانی PARAKL - Parakletos به معنی تسلی دهنده، وکیل مدافع و تشویق کننده است که برای درک متنهایی که این واژه در آنها به کار رفته است، باید معانی گوناگون آن را مد نظر داشت - مترجم] «لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.» (یوحنا ۱۵: ۲۶)

در اعترافنامهٔ نیکیه چنین آمده است: «که از پدر و از پسر صادر شده است ...» (Hauss, vater der christenheit, S. ۴۰) ولی کلام به وضوح چنین شهادت می‌دهد، همان طوری که پسر تجلی مرئی پدر به عنوان عمانوئیل است و از خدا صادر شده است، به همین ترتیب روح القدس نیز از خدا صادر شده است. در هر دو مورد منشأ یکی است یعنی خدا به عنوان خدای اصلی، سر چشمهٔ همه چیز است. این فرمول دعا، یعنی "جلال به خدای پدر و به پسر و به روح القدس" اختراعی انسانی و فاقد اساس کتاب مقدسی است. ما در هیچ جایی از کلام نمی‌بینیم که روح خدا پرستیده شود. به همین ترتیب پسر نپذیرفت که به او عزت دهند، بلکه گفت: «من جلال را از مردم نمی‌پذیرم.» (یوحنا ۵: ۴۱) پسر خدا در پاسخ به عنوان احترام آمیزی که یکی از رؤسای قوم به او داد: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟» به عنوان پسر انسان جواب داد: «از بهر چه مرا نیکو می‌گویی و حال آن که هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.» (لوقا ۱۸: ۱۸-۱۹) پولس در آیهٔ آخر رساله به رومیان در یک جمله موضع کلام را بیان می‌کند: «خدای حکیم و حید را به وسیلهٔ عیسی مسیح تا ابدالآباد جلال باد، آمین!» (رومیان ۱۶: ۲۶)

وقتی که روح القدس کار خود را در انسان شروع می‌کند، سه مسئله در انسان رخ می‌دهد: «و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم. و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.» (یوحنا ۱۶: ۷-۸)

توضیح این سه مفهوم بسته به سلیقه انسان نیست. بدین ترتیب، وقتی که روح القدس می‌آید، چشمان گناهکار را بر روی این سه مسئله مهم باز می‌کند یعنی: «اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند، و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید. و اما بر داوری، از آن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است.» (یوحنا ۱۶: ۹-۱۱) بی‌ایمانی زوج اول بود که باعث شد آنها ناطاعتی کنند و از امر خدا تخطی نمایند. واقعیت آن است که انسان به خاطر فراوانی گناهان خود از خدا و حیات جاوید دور نشده است زیرا گناهان نتیجه بی‌ایمانی هستند. (در واقع می‌توان گفت که گناهان عبارتند از تجلیات بی‌ایمانی) بلکه همه چیز در گناه بی‌ایمانی خلاصه می‌شود. دو آیه این مسئله را کاملاً باز می‌کند. خداوند چنین گفت: «از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود

خواهید مرد.» (یوحنا ۸: ۲۴) «آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» (یوحنا ۵: ۲۳)

زمانی که روح خدا بر انسانی نازل می شود در مرحله اول بدی اولیه را محکوم می کند، یعنی بی ایمانی نسبت به خدا و کلام او. یوحنا رسول چنین می نویسد: «... آن که به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است...» (اول یوحنا ۵: ۱۰) به بیان روشن تر به محض این که انسان به گفته خدا و به کاری که در عیسی مسیح کرد، ایمان نیاورد، خدا را دروغگو می سازد و تصویری معکوس از خدا ارائه می دهد. چنین شخصی در جبهه شیطان قرار می گیرد، زیرا به ابلیس حق می دهد و راستی را به او نسبت می دهد. چنین موضع گیری ای بدین مفهوم است که خدا حق ندارد و دروغ می گوید. خدا نمی تواند چنین چیزی را تحمل کند. به همین خاطر است که روح القدس در وهله اول گناهکار را به گناه بی ایمانی اش متقاعد و ملزم می کند و وی را به توبه هدایت می کند. روح القدس در مرحله دوم شخص را به عدالت سوق می دهد، به بیان دیگر انسان توبه کرده مشمول عادل شمرده می شود و در مرحله سوم او به درکی از داوری می رسد، به عبارتی دیگر برای او باز می شود که بر رئیس این جهان حکم شده است. خود خدا علیه شیطان حکم صادر کرده است. در یوحنا ۱۲ آمده است که صدای خدا مانند رعد قوی طنین افکن شد: «پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: رعد شد! و دیگران گفتند: فرشته ای با او تکلم کرد! عیسی در جواب گفت: این صدا از برای من نیامد، بلکه به جهت شما. الحال داوری این جهان است و الآن رئیس این جهان بیرون افکنده می شود.» (یوحنا ۱۲: ۲۹ - ۳۱) بر شیطان که منشاء گناه است، حکم شده است، سر مار کوبیده شد.

در روز پنطیکاست، ایماندارانی که به واسطه کلام حق تقدیس و پاک شده بودند، پری روح القدس را دریافت کردند. هر کس می تواند رخدادهای این روز را در کلام بخواند. در واقع پس از مصلوب شدن، قیام و صعود مسیح، افاضه شدن روح القدس، اوج حرکت نجات بخش الهی بود: «که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت.» (اعمال ۲: ۲) با این حرکت توجه مردم جلب شد. ولی چیزی که دیدند و شنیدند چندان با اهمیت نبود، بلکه مهم آن بود و است که زبانه های آتشین بر آنها قرار گرفت. این همان چیزی بود که بعدها مرتب تکرار شد و می شود. دیگر در کلام به ما گفته نشد که باد تندی وزیدن گرفته باشد، ولی هر بار که ایمانداران به روح و آتش تممید گرفته اند، همین چیزی که در پنطیکاست دیده شد ملاحظه می شود: «و همه از روح القدس پر گشته، به زبانه های مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.» (اعمال ۲: ۴)

در روز پنطیکاست، معجزه دوگانه ای رخ داد. اولین معجزه این بود که ایمانداران به روح به زبانه های دیگر سخن گفتند، و معجزه دوم از این قرار بود که هر فردی که در جمعیت بود، می توانست سخنانی که به زبانه های دیگر گفته می شد را به زبان خود بشنود: «و همه مبهور و متعجب شده به یک دیگر می گفتند: مگر همه اینها که حرف می زند جلیلی نیستند؟ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن توآند یافته ایم می شنویم؟» (اعمال ۲: ۷ - ۸) در روز پنطیکاست، هنوز نیازی به عطای ترجمه نبود، زیرا روح القدس خود حرفهایی را که به زبانه های دیگر جاری می شد به شنوندگان منتقل می کرد. عطای ترجمه در میان تجلیات نه گانه روح ذکر می شود، تنها پس از پنطیکاست است که دو یا سه نفر به ترتیب در روح به زبانه سخن می گویند و یک نفر ترجمه می کند. (اول قرنتیان ۱۴: ۲۴ - ۲۸)

خداوند از طریق اشعیا نبی چنین وعده داده بود: «زیرا که با لبهای الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود. که به ایشان گفت: راحت همین است. پس خسته شدگان را مستریح سازید و آرامی همین است. اما نخواستند که بشنوند.» (اشعیا ۲۸: ۱۱ - ۱۲) در این راستا، حتی زمانی که روح القدس به طریق فوق العاده ای از لبهای یک مرد استفاده کرده و انسان دیگری را مخاطب می سازد، اغلب مشاهده می شود که پیغام الهی پذیرفته نمی شود. در روز پنطیکاست دو دسته از افراد در جمعیت بودند: «پس همه در حیرت و شک افتاده، به یک دیگر گفتند: این به کجا خواهد انجامید؟ اما بعضی استهزاکنان گفتند که از خمر تازه مست شده اند!» (اعمال ۲: ۱۲ - ۱۳)

ولی این مسئله پطرس را مأیوس نکرد، او آن چه را که مأموریت داشت عنوان کند، شرح داد و این رخداد را با توجه به نقشه نجات الهی تبیین کرد. سخنرانی پطرس رسول درباره این هم، با این عبارت به یاد ماندنی و بس مهم به اوج رسید: «پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم. پس چون به دست راست بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و می شنوید ریخته است.» (اعمال ۲: ۳۲ - ۳۳) همان روح خدا که بر پسر خدا نازل شده بود، در روز پنطیکاست بر اولین پسران و دختران خدا که فدییه یافته بودند، فرود آمد. و از آن زمان به بعد روح بر یکایک پسران و دختران خدا نازل می شود، این جریان ادامه می یابد تا زمانی که کلیسا - عروس کامل شود و زمان فیض بسر رسد. خدا در نقشه نجات خود چنین مقرر فرمود.

در میان وعده های بی شمار کتاب مقدس، تنها از یک وعده با عنوان انحصاری "وعده پدر" یاد می شود. خداوند در این چهل روزی که بعد از قیام خود درباره ملکوت خدا به شاگردان خود تعلیم می داد، نه تنها پنندهای خوبی به آنان داد بلکه: «... ایشان را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. زیرا که یحیی به آب تممید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تممید خواهید یافت.» (اعمال ۱: ۴ - ۵) حتی رسولان به خوبی متوجه نشده بودند که دیگر صحبت از اسرائیل تنها نبود، بلکه مأموریت آنها به همه

اقوام، زبانها و ملتها مربوط می‌شد، زیرا خدا مایل بود از هر طایفه زمینی عده‌ای را بیرون آورد و به سوی خود فرا خواند. شاگردان از وی چنین پرسیده بودند: «... خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟ بدیشان گفت: از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید.» خداوند قیام کرده برای کامل کردن سخنان خود با این عبارات دستور مأموریت را اعلام می‌کند: «لیکن چون روح القدس بر شما می‌آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.» (اعمال ۱ : ۷-۸)

فرد با یافتن روح القدس تجهیز می‌شود تا خدمت مقبول خود را در خدا داشته باشد و انجیل عیسی مسیح را به همه جای این عالم اعلام کند. شاهدان حقیقی عیسی مسیح، قیام او را تجربه کرده‌اند و از قوت روح القدس پر هستند. در زمان رسولان و پس از آن، کسانی که به عیسی مسیح ایمان آورده‌اند، تجربه‌ای از روح القدس داشته‌اند. این تجربه بخشی از روند ایمان است. زمانی که پولس برای نخستین بار با ایمانداران شهر افسس دیدار کرد، از آنها پرسید: «... آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟...» (اعمال ۱۹ : ۲)

بنیادگرایان چنین می‌آموزند که شخص به محض ایمان آوردن به عیسی مسیح، روح القدس را دریافت می‌کند. به بیان دقیق‌تر آنها مدعی هستند، که ایمانداران نیاز به تجربه شاگردان اولیه را ندارند، با این حال پولس بسیار واضح از شاگردان پرسید که آیا روح القدس را بعد از این که ایمان آوردند دریافت کردند؟ [استفاده از عبارت "بعد از این که" به جای "هنگامی که" با دستور زبان یونانی منطبق است - مترجم] «... به وی گفتند: بلکه شنیدیم که روح القدس هست! بدیشان گفت: پس به چه چیز تعمید یافتید؟ گفتند: به تعمید یحیی. پولس گفت: یحیی البته تعمید توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به آن کسی که بعد از من می‌آید ایمان بیاورید یعنی به عیسی مسیح. چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند، و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند.» (اعمال ۱۹ : ۱-۶)

نتیجه صحبتها آن شد که شاگردان در آب و در روح القدس تعمید گرفتند، به بیان دیگر آنها از روح القدس پر شدند. فیلیپ یک بیداری بزرگ را در سامره تجربه کرد.

سپس دو رسول، یعنی پطرس و یوحنا به آنجا رفتند: «و ایشان آمده، به جهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند.» (اعمال ۸ : ۱۵-۱۷) مبشرین بزرگ سده بیستم گردهماییهای بزرگی ترتیب می‌دهند، مردم را به هیجان می‌آورند، پوله‌های زیادی را جمع‌آوری می‌کنند و بلافاصله پس از این جلسات آنجا را ترک می‌کنند. آنها درباره تعمید بشارت نمی‌دهند. و در تعلیم مختصر خود عمل روح را به یک تجربه احساساتی محدود می‌کنند. آنها خود با ایجاد جوی خاص این تجربه را تولید می‌کنند.

خدا به طریق فوق‌العاده‌ای با کرنیلیوس و پطرس عمل کرد و رسول خود را به خانه این افسر خدا ترس هدایت کرد. زمانی که وعظ پطرس به اوج خود رسید، روح القدس بر شنوندگان نازل شد: «و مؤمنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آن که بر آنها نیز عطای روح القدس افاضه شد، زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تمجید می‌کردند. آنگاه پطرس گفت: آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته‌اند.» (اعمال ۱۰ : ۴۵-۴۷) این مسئله ثابت می‌کند که هم تعمید روح و هم تعمید آب برای کسانی که ایمان می‌آورند ضروری است، ولی ممکن است ترتیب آنها فرق داشته باشد.

آن چه که پطرس در این خصوص در جماعت اورشلیم عنوان کرد، اهمیت خاصی دارد: «و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، هم چنان که نخست بر ما.» (اعمال ۱۱ : ۱۵) به عبارتی، لازم است در مورد ایمان، به نمونه اول برگردیم، ولی امروزه متأسفانه مفاهیم کتاب مقدسی به صورت مبهم و با تفاسیر متفاوتی ارائه می‌شوند و گاه پیش می‌آید که حتی مورد توجه نیز قرار نمی‌گیرند. تنها ممکن است عبارتهای کتاب مقدسی با محتوایی غیر کتاب مقدسی برای مردم تکرار شوند. از نشانه‌های بسیاری برای تشریح عمل روح القدس استفاده می‌شود. از او به عنوان تسلی دهنده و معلم که به جمیع راستیها هدایت می‌کند، یاد می‌شود. خداوند چنین گفت: «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. و لیکن چون او یعنی روح راستی می‌آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آن چه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آن چه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتیم که از آن چه آن من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.» (یوحنا ۱۶ : ۱۲-۱۵)

هر آن چه متعلق به خدا بود مسیح آن را فدیة کرد، او قیمت آن را پرداخت کرده و هم اکنون صاحب آنها شده است، هر چه به مسیح تعلق داشته باشد، روح او را دریافت می‌کند. روح حقیقت هر آن چه را در کلام وجود دارد، به ما تعلیم می‌دهد. او چهار چوب را آشکار می‌کند و به ما دیدی از اراده مستقیم خدا و نقشه نجاتش می‌دهد: «لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هر گاه روح خدا در شما ساکن باشد، و هر گاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست.» (رومیان ۸ : ۹) فرزندان حقیقی خدا تحت هدایت کامل اراده مستقیم روح هستند: «و اگر روح او که

عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.» (رومیان ۸: ۱۱) یک ضرب‌المثل عامیانه فرانسوی می‌گوید: "اگر" کلمه کوچک "اگر" نبود...، این مسئله به وضوح اهمیت این واژه "اگر" را می‌رساند. مسئله را به گونه دیگری بیان می‌کنم، "اگر" روح در ما ساکن باشد، این وعده کلام محقق خواهد شد و "اگر" ساکن نباشد، بدنهای فانی ما تبدیل و زنده نخواهند شد. پولس این مقوله را در همین باب بسط و پرورش می‌دهد: «زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد... در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الآن با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند. و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبت روح را یافته‌ایم، در خود آه می‌کشیم در انتظار پسر خواندگی یعنی خلاصی جسم خود.» (رومیان ۸: ۱۹ - ۲۳)

برای خیل نوبرها، روح خدا بیعانه و مهری است که به آنها اطمینان می‌دهد، که نه تنها جان آنان نجات یافته است، بلکه در زمان بازگشت عیسی مسیح، بدنهای فانی آنها تبدیل خواهد پذیرفت. از روح به عنوان مهر یاد می‌شود، این بدین مفهوم است که روح خدا است که ما را مهر می‌کند. اصطلاح مسح برای تشریح و توصیف روح نیز به کار می‌رود، ما در کلام چنین می‌خوانیم: «اما او که ما را با شما در مسیح استوار می‌گرداند و ما را مسح نموده است، خدا است. که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را در دلهای ما عطا کرده است.» (دوم قرن بیان ۱: ۲۱ - ۲۲) عیسی "مسح" است. او "مسیح خدا" است. (اعمال ۳: ۱۹ و ۲۱، ۱۰: ۳۸) واژه مسیح به معنی "مسح شده" است. به همین خاطر می‌توان گفت که کسانی که روح القدس را دریافت کرده‌اند هر کدام "یک مسیح" هستند. [واژه مسیح ترجمه کلمه عبرانی ماشیح است. این واژه در رابطه با کسانی که در عهد عتیق به خاطر کار خاصی انتخاب می‌شدند به کار می‌رفت - مترجم] به عبارتی باید گفت که مسیحیان راستین مسیح را دارند و هر کس طبق نمونه کتاب مقدس از روح القدس مسح نشده و مهر الهی را دریافت نکرده باشد، به گفته کلام حق ندارد عنوان "مسیحی" را داشته باشد.

همان طوری که در همه زمینها دو نوع مسح، بذر یا ذریت دیده می‌شود که در واقع تقلیدی کاذب از مسیح اصلی است، به همین ترتیب خداوند از ظهور "عیسی" های کاذب صحبت نکرد، بلکه شاگردان را درباره مسیحهای دروغین و "انبیاء" کذب در روزهای آخر هشدار داد. او این هشدار را در رابطه با روند فعالیت‌های روح ضد مسیح عنوان کرد، اگر چه این روح دارای مسح است ولی تضاد با مسیح و کلام حق او است: «زیرا که مسیحیان کاذب و انبیاء کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی.» (متی ۲۴: ۲۴) خدا روح خود را مانند باران بر بشر می‌ریزد. ولی همه چیز به باران بستگی ندارد، بلکه باید دید باران بر چه نوع بذری که در دل انسان جای دارد، می‌بارد: «تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.» (متی ۵: ۴۵) در زمان آخر افرادی هستند که اگر چه مسح دارند لیکن اجازه نمی‌دهند روح، آنها را در مسیر هماهنگی با کلام هدایت کند. پیش از پایان دوره نخست کلیسا، مسیحی کاذب پیدا شده بودند: «از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند، لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند.» (اول یوحنا ۲: ۱۹)

در متی ۲۱: ۲۳ - ۲۴ خداوند از دسته‌ای از افراد سخن می‌گوید که کارهای بزرگی را به نام مسیح انجام می‌دهند ولی اجازه نمی‌دهند خدا آنها را در جایگاهشان در نقشه نجات الهی هدایت کند، آنها کار خدا، در زمانشان را قبول نمی‌کنند و به همین خاطر خدا نیز آنها را نمی‌شناسد. شاید منظور از این حرف، مبشرین تلویزیونی امروزی و گروه‌های کاریزماتیک و مبشرینی باشند که در عین انجام معجزه، هر کدام به راه خود می‌روند و از کلام خدا اطاعت نمی‌کنند و عملاً مسیح را رئیس خود نمی‌دانند و از نام او برای مقاصد شخصی خود استفاده می‌کنند.

«زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می‌افتد، می‌خورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود می‌رویاند، از خدا برکت می‌یابد. لکن اگر خار و خشک می‌رویاند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می‌شود.» (عبرانیان ۶: ۷ - ۸) تکیه بر یک تجربه پنطیکاستی کافی نیست. در صورتی که، تخم نیکو در کار باشد، همان ثمرات روح را به بار خواهد آورد که ایمانداران راستین عصر نخستین به بار آوردند. به همین خاطر است که خداوند ما نمی‌گوید آنها را از عطاایشان خواهید شناخت بلکه: «ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت.» (متی ۷: ۱۶)

عطایا در هر دو گروه ملاحظه می‌شود، ولی ثمره راستین تنها در تخم نیکوی الهی به بار می‌آید. مهر روح القدس تنها بر تخم نیکو قرار خواهد گرفت. بسیاری از افراد از "مسح" برخوردار می‌شوند ولی تنها آن دسته از افرادی که اجازه می‌دهند روح، آنها را به سمت هماهنگی با کلام هدایشان کند، مهر شدن توسط روح را تجربه می‌کنند. آنها نخست‌زادگانند.

پولس در رساله به جماعت افسس برای ایمانداران راستین آن چنین می‌نویسد: «و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختوم شدید. که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود.» (افسیان ۱: ۱۳ - ۱۴) در این بخش، سخن از آیینی مذهبی نیست که یکی از مقامات بتواند بر پا کند، پولس در همین مقوله اضافه می‌کند: «و روح قدوس خدا را که به او تا روز رسنگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید.» (افسیان ۴: ۳۰)

فصل بیست و پنجم: انتخاب - تقدیر ازلی

وقتی که اصطلاح "برگزیده خدا" در رابطه با شخصی به کار می‌رود، ابتدا به این معنی است که طرف برای خدمت یا مهمی معین شده است و بدین منظور تقدیس می‌شود. در مورد ابراهیم و قوم اسرائیل، برگزیدگی به صورت واضح و آشکار خاطر نشان شده است: «اما تو ای اسرائیل و ای یعقوب که تو را برگزیده‌ام و ای ذریت دوست من ابراهیم! که تو را از اقصای زمین گرفته، تو را از کرانه‌هایش خوانده‌ام و به تو گفته‌ام تو بنده من هستی، تو را برگزیدم و ترک نمودم. مترس زیرا که من با تو هستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم. تو را تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد.» (اشعیا ۴۱: ۸-۱۰)

ارمیا مانند سایر انبیا می‌توانست شهادتی از دعوت خود به خدمت ارائه دهد: «پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: قبل از آن که تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امتها قرار دادم.» (ارمیا ۱: ۴-۵)

در میان اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل، لای برای خدمت کهناتی برگزیده شده بود: «زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه اسباط برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند.» (تثنیه ۱۸: ۵)

خدا داوود را از میان برادرانش، پسران یسی، انتخاب کرد تا روزی پادشاه قوم خدا باشد. (اول سموئیل ۱۶: ۶-۱۴) خداوند عیسی نیز رسولان را برای خدمت خاصی برگزید: «شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند...» (یوحنا ۱۵: ۱۶)

در زمان توبه پولس، خداوند به حنانيا چنین گفت: «... برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امتها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد.» (اعمال ۹: ۱۵) اگر چه پولس بعد توبه کرد، اما آگاهی یافته بود که مانند سایر انبیا از رحم مادر "برگزیده شده بود" اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد که پسر خود را در من آشکار سازد...» (غلاطیان ۱: ۱۵-۱۶)

در اغلب موارد ما شاهد تحقق آن چه که پولس به کلیسای قرنتس نوشت هستیم: «بلکه خدا جُهاَل جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند. تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.» (اول قرنتیان ۱: ۲۷-۲۹)

برای درک بهتر این مقوله لازم است آیات دیگری را نیز مد نظر داشته باشیم، زیرا دعوت و برگزیدگی مربوط به دو گروه ایماندار است. برگزیدگان نیز دعوت می‌شوند ولی همه دعوت شدگان برگزیده نمی‌شوند. خداوند در مثال ضیافت عروسی در این باب می‌گوید: «طلبیدگان بسیارند ولی برگزیدگان کم.» (متی ۲۲: ۱۴) در هر دوره‌ای از کلیسا برگزیدگان خیل پیروزمندان را تشکیل می‌دهند. آنها بر طبق وعده‌هایی که خداوند به هفت کلیسا در مکاشفه ۲ و ۳ داده است، صاحب ارث می‌شوند. دعوت شدگان نیز اگر چه هم چون برگزیدگان، مسیح را به عنوان منجی خود می‌پذیرند ولی اجازه نمی‌دهند آنها را به جمیع راستیها هدایت کند. و لذا نمی‌توانند به هماهنگی کامل با کلام خدا برسند. البته اسامی آنها در کتاب حیات هست و در داوری واپسین به ملکوت خدا داخل خواهند شد. (مکاشفه ۲۰: ۱۱-۱۵)

در مکاشفه ۱۷: ۱۴ سخن از بره است که می‌جنگد و مغلوب می‌سازد. در کنار او از دسته پیروزمندان که به هدف متعالی دست یافته‌اند، سخن به میان آمده است. و از آنها با سه عنوان "خوانده شده، برگزیده و امین" یاد شده است: «... زیرا که او رب الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده و برگزیده و امین‌اند.» (مکاشفه ۱۷: ۱۴) | در زبان اصلی چه در متی ۲۲: ۱۴ و چه در مکاشفه ۱۷، واژه OI - KAHTOS به کار رفته است که در فارسی از معادلی چون طلبیدگان، خوانده شدگان و دعوت شدگان استفاده شده است - مترجم]

هم فدیة دهنده و هم خیل نو برها "برگزیده خدا خوانده می‌شوند: «اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد.» (اشعیا ۴۲: ۱) «یهوه می‌گوید که شما و بنده من که او را برگزیده‌ام شهود من می‌باشید...» (اشعیا ۴۳: ۱۰ و متی ۱۲: ۱۸) خشنودی و مسرت خدا در وهله اول برگزیده اعظم را در بر می‌گیرد تا بدین طریق برگزیدگان دیگر را نیز در بر گیرد. (متی ۳: ۱۷، ۵: ۱۷) بدین ترتیب بشارتی که در زمان تولد فدیة دهنده به ما داده شده بود محقق می‌شود: «خدا را در اعلی علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» (لوقا ۲: ۱۴) در میان انسانهای روی زمین همیشه هستند کسانی که رضامندی (خشنودی) خدا به واسطه فیض الهی بر آنها قرار گرفته است. رابطه تنگاتنگی بین برگزیدگی و تقدیر ازلی است همان طوری که یک برگزیدگی باعث نجات می‌شود به همین ترتیب فرد از ازل برای نجات مقدر می‌شود. پسر که ۲۰۰۰ سال پیش به دنیا آمد، پیش از بنیاد عالم برگزیده شده بود و به همین خاطر از جلال خدا که پیش از بنیاد عالم است سخن می‌گوید: «و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.» (یوحنا ۱۷: ۵) عبارت "پیش از بنیاد عالم" اغلب در رابطه با تاریخ نجات به کار می‌رود. اصطلاح پیش از بنیاد عالم به آن چیزی مربوط می‌شود که در ابتدا بود، یعنی زمانی که لوگوس یا کلمه از پری اصلی الهی صادر شد و بنابراین در نزد (یکی)

خدا، قرار گرفت. (یوحنا ۱ : ۱) در آن زمان همه پسران و دختران خدا، مطابق با نقشه ابدی نجات خدا، در مسیح برگزیده شده بودند. همان جلالی که در زمان تبدیل هیأت مسیح نمایان شد، جهت تبدیل فدیة شدگان نیز ظاهر خواهد شد تا شبیه خداوند شوند: «ای پدر می خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.» (یوحنا ۱۷ : ۲۴)

همین مسئله درباره فدیة شدگان نیز عنوان شده است، به بیانی در کلام آمده است که آنها پیش از بنیاد عالم برگزیده شده اند: «چنان که ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی عیب باشیم. که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود.» (افسسیان ۱ : ۴ - ۵) خدای بی آغاز و انجام، نقشه‌های خود را پیش از بنیاد عالم ریخته است و آنها را در حین گذر زمان تا ابدیت تکمیل می کند.

پطرس درباره بره بی عیب خدا چنین می گوید: «بلکه به خون گرانها چون خون بره بی عیب و بی داغ یعنی خون مسیح، که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید.» (اول پطرس ۱ : ۱۹ - ۲۰) خدا از پیش فدیة شدگان را در مسیح دید و به همین خاطر است که اسامیشان در دفتر حیات بره ذبح شده ضبط شده است: «و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات بره که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است. او (ضد مسیح) را خواهند پرستید.» (مکاشفه ۱۳ : ۸)

در عهد عتیق، خدا اسرائیل را به عنوان قوم خاص خود برگزیده بود: «زیرا تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتهایی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی.» (تثنیه ۱۴ : ۲) پولس در عهد جدید با اشاره به این که کلیسا از امتهاست، می نویسد: «از لحاظ انجیل، یهودیان دشمنان خدا هستند و این به نفع شما است، اما از لحاظ انتخاب الهی به خاطر اجدادشان هنوز محبوبند.» (ترجمه شریف - رومیان ۱۱ : ۲۸) برگزیدگی و تقدیر ازلی انسانی را که شامل این برکات شده است، به تقدیس الهی سوق می دهد، به همین ترتیب اسرائیل به دلخواه خود جدا نشد و تقدیس نگردید، بلکه به خواست خدا بود که این قوم جدا شد و به قوم خاص و برگزیده خدا مستی گردید: «... زیرا که تمامی جهان، از آن من است. و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود...» (خروج ۱۹ : ۵ - ۶) پطرس رسول به ایمانداران عهد جدید چنین می نویسد: «لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید...» (اول پطرس ۲ : ۹)

پولس در آیات زیر مسئله برگزیدگی و تقدیر ازلی را به شکل کاملی بسط می دهد: «و می دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می دارند و به حسب اراده او خوانده شده اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می باشند. زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد. و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.» (رومیان ۸ : ۲۸ - ۲۹) در واقع خدا در انسان چیزی ندید که جالب و مثبت باشد، لذا ابتکار نجات تنها مربوط به خدا بود. او انسانها را در مسیح دید و فدیة شدگان به مقام پسر ارتقاء یافتند، زیرا برای پذیرش آنها "بلی" و "آمین" گفت. شهادت کلام در این خصوص روشن است. خدا خاصان خود را از پیش شناخت و برای حیات ابدی معین کرد. او که بر همه چیز از پیش آگاه بود، می توانست آنها را از پیش تعیین کند و برگزید: «چون امتهای این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند.» (اعمال ۱۳ : ۴۸)

برگزیدگی حالت اجباری ندارد. خدا خواست خود را به صورت آشکار بیان می کند ولی کسی را وادار نمی سازد که وارد آن شود. او قصد خویش را چنین بیان می کند: «که می خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.» (اول تیموتاؤس ۲ : ۴) ولی از آنجا که خدا بر همه چیز آگاهی دارد، از پیش می دانست چه کسانی پیغام نجات را قبول می کنند و چه افرادی رد می کنند. هر کس که به سوی خدا نمی آید، از او دور می ماند، هر کس که اجازه نمی دهد خدا نجاتش بدهد در هلاکت می ماند. به این شکل بود که خدا بنا بر پیشدانی خود، کسانی را که قرار بود ایماندار شوند پیش از بنیاد عالم برگزید.

اغلب برداشت نادرستی از این سخن عهد عتیق که پولس نقل می کند، داریم: «زیرا به موسی می گوید: رحم خواهیم فرمود بر هر که رحم کنیم و رأفت خواهیم نمود بر هر که رأفت نمایم... بنا بر این هر که را می خواهد رحم می کند و هر که را می خواهد سنگ دل می سازد.» (رومیان ۹ : ۱۵ و ۱۸) تنها کسی که نزد او می آید و فیض می یابد از رحمت و محبت خدا برخوردار می شود. آیه ۱۶ به همین دسته از افراد مربوط می شود: «لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده.» با این حال کسی که به نزد خدا نمی آید، به پروردگار اجازه نمی دهد که او را مشمول رحمت خود قرار دهد، کسی که به نزد خدا نمی آید و دل خود را سخت می سازد، خدا نیز به نوبت خود، دل چنین شخصی را کاملاً سخت می کند. این مسئله بدین مفهوم نیست که خدا از مقاصد اصلی خود دست کشیده باشد، بلکه او هم چنان بر کسانی که با ایمان به نزد او می آیند رحمت و فیض خود را قرار می دهد. آن چه که درباره غضب الهی و "ظروف غضب" که برای هلاکت مقدر شده آمده است، مربوط به کسانی می شود که در بی ایمانی خود مانده و نمی خواهند با خدا کاری داشته باشند. غضب خدا بر چنین کسانی می ماند، اگر چه در مسیح

از انسانها برداشته شده باشد. هستند افرادی که خواهان آن نیستند که قرضهای آنها بخشیده شود و طبیعت در محکومیت می ماند. غضب الهی بر هر کسی که به نزد مسیح نمی آید، می ماند زیرا چنین شخصی فدیة کامل را برای خود نمی پذیرد.

لوسیفر خود تصمیم گرفت با خدا مقابله کند، لذا اجازه نخواهد داد که او و پیروانش در نقشه خدا گنجانیده شوند. به همین ترتیب افرادی هستند که هرگز اجازه نخواهند داد که در نقشه ای که خدا برایشان معین کرده، جای گیرند. خدا زمانی می تواند ببخشد و فیض خود را عطا کند که مردم حاضر باشند در ایمان به عمل کفاره ای نام که مسیح انجام داده است، فدیة کامل الهی را به عنوان هدیه ای از جانب خدا، بپذیرند.

کلام چنین شهادت می دهد: «زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده.» (تبطس ۲: ۱۱) خداوند انسانها را دعوت می کند: «بیاوید نزد من ای تمام زحمتکش و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.» (متی ۱۱: ۲۸) ولی همه به نزد عیسی نمی آیند و دعوت او را اجابت نمی کنند. حتی در شمار افراد به اصطلاح متدینی که کلام خدا را تفحص می کنند، کسانی هستند که اهداف جسمانی خود را دنبال می کنند و بدین ترتیب قادر نیستند وارد مشارکتی شخصی با خداوند و رهاننده خود شوند: «کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می دهد. و نمی خواهید نزد من آید تا حیات یابید.» (یوحنا ۵: ۳۸ - ۳۹)

مطالعات کتاب مقدسی و تحصیلات الهیاتی همیشه به درد نمی خورند مگر این که شخص به راستی به نزد خداوند آمده حیات جاوید بیابد. خداوند می گوید: «و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.» (یوحنا ۷: ۲۷) اغلب نمی آیند چون تشنه نیستند. عبارت: «... (خدا) هر که را می خواهد سنگ دل می سازد.» (رومیان ۹: ۱۸) زمانی محقق می شود که انسان خدا را وادار کرده باشد، چنین کند، زیرا خدا نمی تواند بر خلاف اراده انسان عمل کند، زیرا خواست خدا این نیست که انسانی هلاک شود بلکه مدد یافته برهد. زیرا کار خدا رهایی است. زمانی که انسان آن چه را که خدا می خواهد، نمی خواهد، خدا آن چیزی را می خواهد که انسان می خواهد. خدا از ابتدا آزادی انتخاب به انسان داد. خدا کسی را وادار به کاری نکرده و انسان را به صورت ربات یا عروسک نساخته است، مردم اختیار داشتند میان زندگی و مرگ، اطاعت و ناطاعتی، راه خود را برگزینند.

انسانی که از خدا جدا شده است، هم چنان در حفظ استقلال خود از خدا سماجت می کند و این تا زمانی است که متوجه دعوت الهی خود شود و آن را بپذیرد. او هم چنان و به صورتی بی امان می کوشد به اهداف خود دست یابد و از راههای خود کامل شود. این تا زمانی است که جزئی از نقشه کامل خدا شود. انسان دوست دارد مستقل شود و از کسی فرمان نبرد، انسانی که می کوشد از خدا مستقل شود، در گمراهی ای که خود انتخاب کرده، گرفتار می شود. انسان با جدا شدن از خدا به زیر سلطه دشمن رفت. او در پی تلاش خود برای جدا شدن از خدا، مطیع و سر سپرده شیطان شد، لذا لازم و ضروری بود که از این اسارت و قید آزاد شود. منجی ما فرستاده شد تا آزادی اسیران را اعلام کند. (لوقا ۴: ۱۸)

آن چه که برای پدر ایمان یعنی ابراهیم رخ داد به عنوان الگویی برای ما قرار داده شد. و این برای همه کسانی که کلام خدا را گوش می دهند و بدان ایمان می آورند و عمل می کنند، رخ خواهد داد.

آنها از هر چه خدا عمل می کند پیروی می کنند و سفارشات او را به کار می بندند. در میان آنها هماهنگی کاملی بین کلام خدا، ایمان و اعمال دیده می شود.

برگزیدگان، خواست خود را با اراده خدا هماهنگ کرده اند و صادقانه چنین دعا می کنند: «ملکوت تو بیاید. اراده تو چنان که در آسمان است بر زمین نیز کرده شود.» (متی ۶: ۱۰) آنها خواست مستقلی ندارند، بلکه همان چیزی را می خواهند که خدا می خواهد. با توجه به این که برگزیدگان به واسطه تولد تازه جزئی از کلمه و نقشه الهی شده اند. ملاحظه می شود که آنها مانند پسر خدا، صورت تحقق یافته و جسم کلمه شده هستند. خدا این افراد را چنین تشویق می کند: «لذا ای برادران بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد.» (دوم پطرس ۱: ۱۰) همان طوری که می توان از چیزی که پطرس رسول شرح داد نتیجه گیری کرد، مسیح به عنوان سنگی برگزیده به ما معرفی می شود. این سنگ برای عده ای سنگ زاویه است، در حالی که برای دسته ای دیگر، یک سنگ لغزش و یک صخره مصادم است. کسی که به نژاد برگزیده و آن کهنات ملوکانه تعلق داشته باشد، مسیح را به عنوان سنگ زاویه می شناسد. کسی که در او لغزش می خورد در ناطاعتی از کلام به سر می برد. (اول پطرس ۲: ۳ - ۱۰)

تجربه روحانی به ما چنین می آموزد که هر کس باید در جایی که خدا برای او معین کرده، قرار بگیرد و به آن چه که خدا برای وی مقدر کرده ایمان داشته باشد، کسی که به تقدیر ازلی ایمان نداشته باشد نمی تواند از ازل مقدر شده باشد. همین مسئله درباره توبه و تازه شدگی، تولد تازه و هر تجربه ای که انسان می تواند با خدا داشته باشد، صدق می کند. هر انسان همان چیزی را تجربه می کند که بدان اعتقاد داشته باشد: «اما ای برادران و ای عزیزان خداوند، می باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی.» (دوم تسالونیکیان ۲: ۱۳)

«چون که سر اراده خود را به ما شناسانید، بر حسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آن چه در آسمان و خواه آن چه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او. که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنان که پیش معین گشتیم بر حسب قصد او. که همه چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند.» (افسیان ۱: ۹-۱۱)

فصل بیست و ششم: یک روز خدا - هزار سال

هدف از این فصل تشریح تقسیم بندی نقشه خدا برای زمان است که برای نسل بشر معین شده است. در زمزمور ۹۰: ۴ چنین آمده است: «زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب.» در عهد جدید پطرس همان مسئله را تشریح می‌کند: «لکن ای حیبیان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز.» (دوم پطرس ۳: ۸) وقتی که در کتاب مقدس از ایام آخر صحبت می‌شود، ما باید به این مسئله توجه داشته باشیم که آیا اصطلاح ایام آخر مفهوم نبوتی دارد یا درباره آخرین نسل به کار رفته است.

خدا دنیا را در مدت شش روز آفرید و در روز هفتم استراحت کرد. وقتی که ما با دقت شرح داستان آفرینش را می‌خوانیم، با این عبارت مواجه می‌شویم: «و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت.» (پیدایش ۲: ۲) همان طوری که در ادامه ملاحظه خواهیم کرد، این مسئله برای روند هفت هزار سال بشریت اهمیت فراوان دارد. عدد ۷، عدد اتمام کار خدا است. روز هشتم، به بیان دیگر روز اول یک عصر نوین است.

گاهشمار کتاب مقدس را می‌توان به چندین دوره تقسیم بندی کرد یعنی دو هزار سال (دو روز برای خدا) از آدم تا ابراهیم سپری شد، دو هزار سال بعدی از ابراهیم تا به مسیح سپری شد و هم اکنون به پایان دوره دیگری از دو هزار سال نزدیک می‌شویم. روز هفتم روز استراحت خداوند یا به عبارتی زمان برقراری حکومت هزار ساله است. انبیا و رسولان از روز خداوند فراوان گفته و نوشته‌اند. یوحنا رسول واقعه‌ای را که برای او در جزیره پطمس رخ داد، تشریح می‌کند: «در روز خداوند در روح شدم ...» (مکاشفه ۱: ۱۰) این روز واپسین با جنگ معروف به هارمگدون شروع و با تهاجمی که جوج و ماجوج پس از سلطنت هزار ساله، به راه می‌اندازند، یعنی از زمانی که شیطان آزاد شده و امتها را دوباره فریب می‌دهد، به انجام می‌رسد. (مکاشفه ۲۰: ۷-۱۰) در فاصله این دو جنگ، حکومت صلح در مدت هزار سال برقرار خواهد بود. در آن زمان: «... گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر پروراری با هم ... و گاو با خرس خواهد چرید ...» (اشعیا ۱۱: ۶-۷) «و او امتها را داوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای اژه‌ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.» (اشعیا ۲: ۴ و میکاه ۴: ۳) «و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قومها بر پا خواهد شد و امتها آن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود. و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شنعار و حمات و ازجزیره‌های دریا باقی مانده باشند باز آورد.» (اشعیا ۱۱: ۱۰-۱۱)

از دیدگاه نبوتی، از زمان برقراری عهد جدید ما در دو روز آخر هستیم، یا به بیان دیگر در زمان آخر به سر می‌بریم: «که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید.» (اول پطرس ۱: ۲۰) این دوره روی به اتمام است و به سر انجام خود نزدیک می‌شود. با توجه به این که با دو نوع سال سر و کار داریم. (سال کتاب مقدس ۳۶۰ روز است و سال خورشیدی ۳۶۵ روز) نمی‌توان به راحتی سالها را شمارش کرد و خدا را شکر به خاطر این مسئله. با این وجود ما به طور کلی نشانه‌هایی داریم تا متوجه شویم که در چه زمانی به سر می‌بریم، ما با ملاحظه حوادث، یعنی نشانه‌های زمان، می‌توانیم دریابیم که در پایان زمان آخر هستیم. تاریخ بشریت آستن تحولات شگرفی است. آن چه که خدا در نقشه خود مقدر کرده در حال تحقق است و ما به پایان راه نزدیک شده‌ایم. در روز پنطیکاست، زمانی که افاضه روح القدس تحقق می‌یابد، پطرس دو روز نبوتی را مد نظر داشت. او بر همین اساس رویداد افاضه روح القدس در پنطیکاست را با یوئیل ۳ مرتبط می‌کند: «بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت که خدا می‌گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهیم ریخت ...» (یوئیل ۳: ۴-۵ و اعمال ۲: ۱۶-۱۷) پطرس در موعظه خود توضیح می‌دهد که روز خداوند در پایان این روزهای آخر، یعنی پس از سپری شدن دو هزار سال تاریخ نجات، رخ خواهد داد، زیرا روز خدا را عظیم و مهیب توصیف می‌کند.

برخی حوادث، پس از این دوره دو هزار ساله به وقوع خواهند پیوست و برخی دیگر در آغاز روز هفتم یعنی در روز خداوند. در هیچ بخش کتاب از سبت یا یک شنبه به عنوان روز خداوند یاد نشده است. این روز تنها برای فدیة شدگان با شکوه و زیبا خواهد بود. (فیلیپیان ۱: ۶ و ۲: ۱۶) در عوض، این روز برای بی‌دینان هراسناک و مهیب خواهد بود. (اشعیا ۱۳: ۶-۷) همان طوری که خدا پس از اتمام کار آفرینش، در روز هفتم استراحت کرد، به همین ترتیب او با کمال یافتن (کامل شدن) روند فدیة، استراحت خواهد کرد. اصطلاحات گوناگونی برای توصیف دوره فیض در کتاب مقدس استفاده شده‌اند. این اصطلاحات عبارتند از "روز نجات" و "زمان مقبول" (اشعیا ۴۹: ۸، دوم قرنتیان ۶: ۲) و "سال پسندیده خداوند" (اشعیا ۶۱: ۲ و لوقا ۴: ۱۹) زمانی که سخن از سال پسندیده خداوند می‌شود، عباراتی چون روز نواختن کرانها یا روز یوبیل به ذهن

می‌رسند. در عهد عتیق این مناسبت پس از هفت، هفت سال یعنی در سال پنجاهم روی می‌داد. در این ایام همه کسانی که زیر بار قرضها بودند، یا به عنوان برده خود را فروخته بودند یا املاک خود را از دست داده بودند، می‌توانستند اموال خود را پس بگیرند. (لاویان ۲۵) در روز بزرگ کفار در سال یوبیل، کرناها به صدا در می‌آمدند و همه کسانی که زیر بار قرض بودند، آزاد می‌شدند. به همین ترتیب، پس از روز آشتی خدا با بشریت، کرناهای انجیل به صدا در آمده است و هر کس گوش کند و ایمان بیاورد، آزاد خواهد شد. این مسئله درباره انسان، در هر موقعیت زمانی و مکانی که باشد صدق می‌کند. دوره فیض همان سال الهی نواختن کرناها است که خداوند ما از آن به عنوان سال پسندیده یاد کرد. در این دوره، هر کس به پیغام خدا ایمان بیاورد و فدیة کامل و تام را بپذیرد، حق دارد، آزاد شود. خداوند ما در زمان ظهور خود چنین ندا در داد: «آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.» (لوقا ۴: ۲۱) این امروز همان روزی است که خدا به ما هدیه کرد. (عبرانیان ۴: ۷)

پطرس درباره دو روز آخر، یعنی دوره دو هزار سال، می‌گوید: «و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نمودند.» (اعمال ۳: ۲۴) ما در شگفتیم چطور مردان خدا در عهد جدید از طریق مکاشفه و با دقت خاصی نقشه‌های نجات خدا را شرح می‌دهند: «چنان که ایشان را ملامت کرده، می‌گوید: خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهیم نمود.» (عبرانیان ۸: ۸) خدا این عهد را در مسیح در جلجتا بست و به اسرائیل چنین وعده می‌دهد: «و خداوند می‌گوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهیم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهیم نهاد و بردل ایشان مرقوم خواهیم داشت و ایشان را خدا خواهیم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود.» (عبرانیان ۸: ۱۰)

درباره دوره عهد عتیق که در زبان نبوتی "روز" نیز نامیده می‌شود، چنین می‌خوانیم: «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدّد و طریقهای مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد...» (عبرانیان ۱: ۱-۲)

پایان روزهای پدران به آغاز روزهایی منتهی شد که در آنها خدا در مسیح، سخن گفت و پاسخ مشکلات ما را داد. به عبارتی سخن از روزهایی است که دو هزار سال برای کلیسا طول می‌کشد و در این برهه سرانجام می‌یابد پس از این، زمان تحقق وعده‌های خدا برای اسرائیل فرا می‌رسد این رخداد بزرگ، مصادف با آغاز روز هفتم و درست پیش از آغاز حکومت هزار ساله، اتفاق خواهد افتاد. در این باره هوش نی چنین به ما می‌گوید: «بیباید نزد خداوند بازگشت نماییم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد، او زده است و ما را شکسته‌بندی خواهد نمود. بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود.» (هوش ۶: ۱-۲) از زمان ویران شدن هیکل اورشلیم به دست لشکریان رومی تحت فرماندهی تیطس در سال ۷۰، اسرائیل در میان همه ملل پراکنده شد. موسی این واقعه را از پیش اخبار کرده بود. او نه تنها آوارگی یهودیان را نبوت کرده بود بلکه جلوتر رفته و بازگشت آنها به سرزمین موعود را نیز نبوت کرده بود. (تثنیه ۴: ۲۷-۳۰) خداوند از زبان ارمیای نبی به ما چنین می‌گوید: «ای امتها کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایر بعید اخبار نمایید و بگوئید آن که اسرائیل را پراکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنان که شبان گله خود را (نگاه دارد) ایشان را محافظت خواهد نمود... آنگاه باکره‌ها به رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یک دیگر. زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را از المی که کشیده‌اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.» (ارمیا ۳۱: ۱۰-۱۳) در حزقیال بابهای ۳۶ و ۳۷ مسائل زیادی در این خصوص برای ما عنوان شده است: «و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من بنی اسرائیل را از میان امتهایی که به آنها رفته‌اند گرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد.» (حزقیال ۳۷: ۲۱) در باب ۳۸ زمان وقوع این اتفاقات به صورت دقیق تری عنوان شده است: «بعد از روزهای بسیار... در ایام بازپسین...» (حزقیال ۳۸: ۸ و ۱۶)

در متن هوشع که بالاتر خواندیم، آمده است که این واقعه پس از دو روز یعنی دو هزار سال روی خواهد داد. و تصریح شده است که در روز سوم خداوند به داد اسرائیل خواهد رسید و اسرائیل از خدا حیات دریافت خواهد کرد. امید به ظهور مسیح هم چنان در میان ایمانداران یهودی زنده است. اغلب دعایی که بر دیوار ندبه ایراد می‌شود با درخواست برای ظهور مسیح و بازسازی هیکل خاتمه می‌پذیرد. در کتاب هوشع باز چنین آمده است: «پس خداوند را بشناسیم و به جد و جهد معرفت او را تعاقب نماییم. طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می‌کند خواهد آمد.» (هوشع ۶: ۳)

احیای دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به یک معجزه الهی می‌ماند. از دیدگاه تاریخ نجات، خدا به اسرائیل مانند یک مجموعه در سرزمینش می‌نگرد، در حالی که از ایمانداران اقوام و زبانهای دیگر دعوت فردی به عمل می‌آورد. او از ایمانداران می‌خواهد از تشویش و بی‌نظمی حاکم بر جهان خارج شوند. پولس درباره کامل شدن کلیسای امتها و رهایی اسرائیل چنین می‌نویسد: «زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سر بی‌خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امتها در نیاید، سخت دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است. و هم چنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنان که مکتوب است...» (رومیان ۱۱: ۲۵-۲۶)

یعقوب در نخستین شورای بزرگ کلیسا در اورشلیم این مسئله را چنین عنوان می‌کند: «شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امتها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. و کلام انبیا در این مطابق است چنان که مکتوب است که بعد از این رجوع نموده، خیمه داوود را که افتاده است باز بنا می‌کنم و خرابیهای آن را باز بنا می‌کنم و آن را بر پا خواهم کرد.» (اعمال ۱۵: ۱۴ - ۱۶) عاموس نبی با این عبارت، آینده اسرائیل را به تصویر می‌کشد: «در آن روز خیمه داوود را که افتاده است بر پا خواهم نمود...» (عاموس ۹: ۱۱) صفتیای نبی درباره قوم اسرائیل چنین نوشت: «در آن روز از همه اعمال که به من عصیان ورزیده‌ای خجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسروند، از میان دور خواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود.» (صفتیا ۳: ۱۱) «و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قومها سنگی گران بار خواهم ساخت... و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امتهایی که به ضد اورشلیم می‌آیند، خواهم نمود. و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست...» (زکریا ۱۲: ۳ و ۹ - ۱۰)

بازگشت قوم اسرائیل به وطنش، به این اعتقاد که ما هم اکنون در پایان عصر فیض به سر می‌بریم قطعیت می‌بخشد، به بیان دیگر خداوند به زودی خویشتن را به یهودیان مکشوف خواهد کرد. ولی پیش از آغاز روز هفتم لازم است خدا عمل خود را در کلیسا به سر انجام برساند. این قول خداوند است: «اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد.» (ملاکی ۴: ۵) آیا امکان ندارد این وعده عملی شده باشد اما روحانیت کلیسایی از آن غافل شده باشد؟ که البته چنین اتفاقی در آغاز زمان فیض نیز رخ داده بود.

یحیی تعمید دهنده بدین خاطر ایلیا خوانده شد که به واسطه او بخش نخست آیه ۶ ملاکی باب ۴ محقق شد یعنی: «و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.» (لوقا ۱: ۱۷) ولی واقعیت آن است که دو هزار سال سپری شده است، بدون آن که روز خداوند فرا برسد. طبق نبوت ملاکی ۳: ۱، یحیی تعمید دهنده، همان رسولی بود که راه خداوند را آماده کرد. (متی ۱۱: ۱۰ و مرقس ۱: ۱ - ۳) از یحیی تعمید دهنده چنین پرسیده شد: آیا ایلیا هستی؟ او در پاسخ گفت: نیستم (یوحنا ۱: ۲۰) پیش از انقضای روز فیض و آغاز روز داوری و غضب الهی، خدا چنین مقرر فرمود که مردی با مأموریتی شبیه ایلیا ظهور کند. وظیفه این مرد این بود که دل فرزندان خدا را به قلب و ایمان پدران عصر رسولان برگرداند. (ملاکی ۴: ۶) همان طوری که ایلیا قوم اسرائیل را به کوه کرمل فرا خواند و مذبح خداوند را تعمیر کرد و موافق با دوازده قبیله بنی اسرائیل دوازده سنگ برداشت و با آن دوازده سنگ قربانگاهی بنا کرد، تا خدای آسمان به دعای او پاسخ بگوید و قوم خود را در جهت تصمیمی درست سوق دهد، به همین ترتیب ایلیای عصر ما آموزه دوازده رسول را دوباره بر قرار کرد تا خدای زنده کلام خود را تأیید کرده و قوت خود را در کلیسای خویش ظاهر کند. این مرد نمی‌تواند نماینده یک فرقه خاص باشد، بلکه باید از جانب خدا با پیغامی الهی برای قوم خدا فرستاده شده باشد.

مسیح در متی ۱۷: ۱۱ این خدمت را که مربوط به آینده می‌شد مورد تأکید قرار داد: «او در جواب گفت: البته الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.» دکتر اسکافیلد (Scofield) در زیرنویس متی ۱۷: ۱۱ مانند بقیه کارشناسان کتاب مقدس این مطلب را تأیید می‌کند. او در این باره چنین می‌نویسد: «مسیح این نبوت دقیق ولی انجام نیافته ملاکی ۴: ۵ - ۶ را مورد تأیید قرار می‌دهد: «البته ایلیا می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد کرد.» در این قسمت نیز، تفاوتی در میان نبوتی که در خدمت یحیی تعمید دهنده محقق شد و نبوتی که باید از طریق ایلیا تمام شود، هست ولی یحیی تعمید دهنده آمد و خدمتی ارائه داد که کاملاً با روح و قوت خدمت آینده ایلیا (لوقا ۱: ۱۷) هماهنگ بود. لذا از نظر مجازی می‌شد گفت که الحال ایلیا آمده است. (متی ۱۷: ۱۲)»

پیشاز ظهور نخستین مسیح با روح و قوت ایلیا آمد. و آن مرد خدا که پیشاز ظهور دوم مسیح است باید تمام چیزها را اصلاح و مرتب کند تا همه چیز مطابق کتاب مقدس و نمونه کلیسای اولیه باشد. کلام تصریح می‌کند که این واقعه پیش از بازگشت عیسی مسیح انجام می‌شود، زیرا درباره او چنین آمده است: «که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود.» (اعمال ۳: ۲۱)

پولس در رساله خود به تسالونیکیان درباره روز خداوند چنین نوشت: «زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می‌آید.» (اول تسالونیکیان ۵: ۲) این بدین مفهوم است که اخطار خاصی نخواهد بود بلکه روز خداوند به طور غیر منتظره حادث خواهد شد. پولس درباره این روز باز چنین می‌گوید: «زیرا هنگامی که می‌گویند سلامتی و امان است [صلح و امنیت - مترجم] آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد.» (اول تسالونیکیان ۵: ۳)

در هیچ دوره‌ای از تاریخ تا به این حد به مسئله برقراری صلح و امنیت توجه نشده بود. به همین خاطر سیاستمداران می‌کوشند صلح و امنیت را برای مردمان رنج دیده به ارمغان بیاورند. ولی دقیقاً در زمانی که شعارهای صلح و امنیت مورد تأکید قرار می‌گیرند، که هم اکنون در این زمان زیست می‌کنیم، روز خداوند رخ خواهد داد. از غرب تا شرق اروپا مرتب سخن از نابود کردن جنگ افزارها و برقراری صلح فراگیر و جهانگیر است. کارشناسان کتاب مقدس و کسانی که با کلام مائوس اند می‌دانند که این روز ناگهان، یعنی بدون مقدمه حادث خواهد شد. آنها با

مطالعه علائم زمانها می توانند دریابند که دنیا به چه مرحله ای رسیده است: «لیکن شما ای برادران در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید.» (اول تسالونیکیان ۵: ۴)

پولس رسول ضمن پرداختن به موضوع بازگشت خداوند عیسی مسیح و جمع شدن ما با او، از ایمانداران می خواهد که اضطراب را از خود دور کنند: «... روز خداوند رسیده است.» [در ترجمه های جدید و معتبر به جای روز مسیح از روز خداوند استفاده شده است - مترجم] [دوم تسالونیکیان ۲: ۲] در این باب و در سایر بخشهای کتاب مقدس، نشانه های روحانی و معنوی این دوره اخیر برای ما تشریح شده اند: «چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که بر حسب شهوات بی دینی خود رفتار خواهند کرد.» (یهودا ۱۸) ما تقریباً با همین عبارت در دوم پطرس ۳: ۳ نیز مواجه می شویم: «و نخست این را می دانید که در ایام آخر مستهزئین با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده.» در آیه بعدی، رسول نشانه بارز این مسخره کنندگان را که اگر چه به مسائل مختلف نمی خندند ولی وعده رجعت مسیح را به باد مسخره می گیرند و می گویند: «کجاست وعده آمدن او؟» تشریح می کند.

وضعیت کلی ایام آخر یعنی زمان انقضای عالم، در دوم تیموتاؤس ۳: ۱ - ۹ چنین تشریح شده است: «اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد، زیرا که مردمان، خود پرست خواهند بود و طمّاع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی الفت و کینه دل و غیبتگو و ناپرهیز و بی مروت و متنفر از نیکویی و خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می دارند ...»

خداوند با گفتن این سخنان از اوضاع معنوی و اخلاقی بشریت در روزهای واپسین از پیش خبر داد. خداوند عیسی تأکید کرد که وضعیت حاکم بر روزگار نوح و زمان سدوم و عموره، در زمین تکرار خواهد شد. (لوقا ۱۷) در زمان نوح، دو نسل شیث و قائن با هم در آمیختند و خدا با دیدن این وضعیت بر آن شد که بشریت را نابود کند. (پیدایش ۶) ما در این عصر با بزرگترین اختلاطهای مذهبی تاریخ مواجه می شویم. دوم تیموتاؤس ۴: ۱ - ۵ ما را از تعالیم انحرافی یعنی تعالیمی که با کلام حق تطابق ندارند، بر حذر می دارد: «... زیرا ایامی می آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد ... و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه ها خواهند گرایید ...» در اول تیموتاؤس ۴: ۱ - ۳ این رسول نیست بلکه روح خدا است که ما را از تحولات روحانی زمان اخبار می کند: «و لیکن روح صریح می گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصفا خواهند نمود ... که از مزاجت منع می کنند. (از طریق اجباری کردن تجرد.) و حکم می نمایند به احتراز از خوراکهایی که خدا آفرید (به عنوان مثال جمعه گوشت نخورند.) برای مؤمنین و عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند.» (اول تیموتاؤس ۴: ۱ - ۳) به عبارتی، برخی از مسائلی که از دید انسان باید برای آنها ریاضت کشید از دید کلام آموزه دیوها هستند.

پطرس رسول نیز درباره روز خداوند نوشت: «لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.» (دوم پطرس ۳: ۱۰) او در جایی دیگر اصطلاح روز خدا را در رابطه با همین روز به کار برده است.

کتاب دانیال نبی، اشارات فراوانی درباره زمان آخر دارد. ما در باب ۲: ۲۸ چنین می خوانیم: «لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می باشد و او نبوکد نصر پادشاه را از آن چه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است ...» در باب ۸ آیات ۱۷ و ۱۹ و ۲۶ به دانیال نبی چنین گفته شده است: «... ای پسر انسان بدان که این رؤیا برای زمان آخر می باشد ... و گفت: اینک من تو را از آن چه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می دهم زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد ... پس رؤیایی که درباره شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رؤیا را بر هم نه زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد.» در باب آخر کلمات مشابهی به دانیال نقل می شوند: «اما تو ای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن ... ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است.» (دانیال ۱۲: ۴ و ۹)

واقعیت آن است که تا این اواخر، امکان طبقه بندی و قسمت بندی جنبه نبوتی تاریخ وجود نداشت، ولی تحولات سیاسی اخیر اروپا این امکان را فراهم آورد که خط مشی کتاب مقدسی از تاریخ به دست آید. در حال حاضر اروپا به سمت اتحاد سیاسی و مذهبی بیشتر سوق داده می شود و به بیان دیگر می توان گفت که ما شاهد روند بازسازی و احیای امپراطوری روم هستیم. روند فوق با معاهده روم در ۲۵ مارس ۱۹۵۷ آغاز شده است.

جریانی که اروپای مرکزی دست خوش آن است، بازگشت ناپذیر است و جهان نیز وارد مرحله خاصی از تاریخ خود شده است. با توجه به این اوصاف می توان گفت که بازگشت مسیح نزدیک است. پس از این رخداد مهم، روز خداوند حادث خواهد شد. نه تنها زمان نزدیک است بلکه هم اکنون اثرات آن را مشاهده می کنیم. امروزه، ما نیاز نداریم نبوت کتاب مقدس را تفسیر کنیم، زیرا خود شاهد تحقق آن هستیم. زمان فیض به سرانجام خویش نزدیک شده و اینک شمارش معکوس آغاز گردیده است. و عصری از اعصار تاریخ سرانجام می یابد و دیگری می آغازد. پس از روز هفتم، یعنی آخرین هزاره، زمان در ابدیت حل خواهد شد.

فصل بیست و هفتم: امپراطوری روم و اهمیت آن در زمان آخر

ارتباط جدایی ناپذیری بین امپراطوری روم و کلیسای روم وجود دارد. در زمان کنستانتین سخن از کلیسای امپراطوری بود و سپس صحبت از کلیسای مردمی شد، و پس از فرآیندی این کلیسا به کلیسای حکومتی مبدل گردید. تحولات مذهبی در شکل گیری نوع حکومت تأثیرگذار شد، به گونه‌ای که نهاد مذهبی به یک نهاد حکومتی مبدل شد، که به حکومت کهناتی معروف گردید، و این حکومت کهناتی یا پاپی چندین سده به طول انجامید. هیچ کلیسای دیگری، از کلیسای شرق گرفته تا کلیسای انگلیکان بین‌المللی، به عنوان نهاد مذهبی حکومت را به دست نگرفت. در حال حاضر کلیسای روم رسم یک کشور مستقل در داخل یک کشور دیگر است. (مکاشفه ۱۷ : ۱۱) و هم چنین می‌توان گفت که این کشور با نفوذترین کشور جهان به شمار می‌آید. واتیکان با بیش از صد کشور ارتباط دیپلماتیک دارد و در آنها سفارت دایر کرده است. به چه علتی هیچ کلیسای مردمی و ملی دیگر روابط بین‌المللی ندارد؟ چرا تنها کلیسای روم چنین حقی دارد؟ پاسخ این پرسشها از این قرار است که کلیسای روم یک حکومت است که در همه کشورهای به کسانی که به آن تعلق دارند فرمان می‌دهد [واژه آلمانی Stadt و انگلیسی State و فرانسوی Stat معادل دقیق فارسی ندارد - مترجم] واقعتاً آن است که این کلیسا، همان کلیسای اولیّه‌ای نیست که مسیح به حیات فرا خواند.

هرگاه پاپ از کشوری دیدن می‌کند، از او به عنوان رئیس یک کشور استقبال می‌کنند. آیا زمانی که مسیح از ملکوت خدا سخن گفت، منظور همان امپراطوری روم بود که پاپها بر دنیا مسلط کرده‌اند؟ آیا این قدرت جهانی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی می‌تواند همان کلیسای مسیح باشد؟ آیا خواست خدا این بود که این کلیسا به چنین غول دنیایی‌ای تبدیل شود؟ آیا زمانی که عیسی مسیح نجات را در جلجتا محقق کرد، هدفش همین بود؟

برای درک تحولات تاریخی در زمینه قدرتهای مذهبی و دنیایی، باید به نکاتی چند توجه کرد. دانیال نبی در رؤیایی دید که قرار است چهار امپراطوری تا آخر تمدن فعلی به وجود آیند. آخرین امپراطوری بزرگ عبارت است از امپراطوری روم (دانیال ۲ و ۷) این نبوت به ترتیب در تاریخ به وقوع پیوست. امپراطوری بابل از ۶۰۶ تا ۵۳۸ قبل از میلاد به طول انجامید، امپراطوری مادها و پارسها از ۵۳۸ تا ۳۳۰ قبل از میلاد، امپراطوری یونانی از ۳۳۰ تا ۳۰ قبل از میلاد و امپراطوری روم قدرت را از سال ۳۰ قبل از میلاد در دست گرفت و قرار است که این امپراطوری تا آخر این دوره دوام آورد. نمادهای این چهار امپراطوری در دانیال ۷ عبارتند از چهار حیوان. در زبان نبوتی کتاب مقدس، یک حیوان همیشه نماد یک قدرت و یک حکمران است. (دانیال ۷ : ۱۷ - ۲۳)

ضروری است بدانیم که قدرتهای مستبد چطور قدرت خود را اعمال کردند. جریان از یک مرد معروف به نام نبوکد نصر شروع شد. وی که تحت تأثیر چند نفر متعصب دچار خود بزرگی بینی شده بود، دستور داد هر که خدایی غیر از خدایان بابلی بپرستد به اعدام محکوم شود. چه کسی داستان آن سه مرد را که تنها به دلیل عبادت خدای واقعی به تنور آتش افکنده شدند از یاد برده است؟ دانیال نیز با آتھامی مشابه به چاه شیران افکنده شد. اما در پایان دوره بابلها، ناگهان دستی بر دیوار شروع به نوشتن کرد. واژه‌های نوشته شده بر روی دیوار از این قرار بود "منا، منا، ثقیل و فرسین" بدین ترتیب حکمران بابل دریافت که سلطنتش به رغم امنتیتی که حس می‌کرد، وزن شده و شمارش معکوس آغاز گردیده است. در پایان این نسل نیز چنین خواهد بود.

در طول دو هزاره اخیر، این امپراطوری روم بود که حکمرانی کرد. در ابتدا این قدرت مشرک بیشتر جنبه Pagano Politic داشت، سپس طی روندی به عنصری به اصطلاح مسیحی به آن اضافه شد، به عبارتی جنبه Christian Pagano Politic به خود گرفت. همه حکمرانان این امپراطوری، چه امپراطورها و چه پاپها در پی آن بودند که قلمرو خود را گسترش دهند و از آن دفاع کنند و در صورت لزوم امپراطوری خود را بازسازی نمایند که برای نیل به این هدف به هر وسیله‌ای متوسل شدند. همه امپراطوریهای دیگر از جمله امپراطوری بریتانیای کبیر، سقوط کرده و مجبور شدند خود را با تحولات جهانی همگام سازند. اینک امپراطوری شوروی و بلوک شرقی نیز در شرف فروپاشی است. این اتفاقات باید رخ دهند تا یگانه امپراطوری عالم گیر (امپراطوری روم) بتواند حاکم شود.

در این امپراطوری رومی از سده چهارم به بعد، ایمان تثلیثی کلیسای کاتولیک رومی به عنوان یگانه ایمان معتبر اعلام شد. امپراطوریه‌ها، پاپها، امیران و همه افراد با نفوذ برای نیل به این هدف تبیین شده، بسیج شدند. هر کس به خدای راستین متمسک می‌شد از یهودیان گرفته تا سایر افرادی که اعتزافی غیر از اعتراف پذیرفته شده داشتند، بی‌رحمانه مورد آزار و شکنجه قرار می‌گرفت، به عبارتی هدف وسیله را توجیه می‌کرد. جنگهای صلیبی و جنگهای مقدس زیادی رخ دادند که هدف آنها تحقق خواسته‌های این به اصطلاح کلیسای مقدس و عادل بود.

شاید امروزه برای ما تصور این حوادث و اعمال کمی مشکل باشد اما کسی که فرصت بیابد و به وسائل شکنجه‌ای که به هنگام تفتیش عقاید مقدس به کار می‌رفت نگاهی بیاندازد، مریض احوال و مشوش از اتاق بیرون خواهد رفت. عدم تسامح و فاناتیسم مذهبی کور به نفرتی مرگبار مبدل شد و از حد گذشت. دسته‌ای از نویسندگان کوشیدند به گونه‌ای هر چند ناکافی ذهن مردم را نسبت به این گذشته وحشتناک روشن کنند،

ولی واقعیت تلخ از این قرار است: همه این وحشیگریها به خاطر این حکم شوم که بر اساس آن تنها ایمان کاتولیکی رومی قابل قبول بود، مشروعیت یافتند.

پاپها و امپراطوریهها قدرت را با یک دیگر تقسیم می کردند، که امروزه به این نوع حکومت Joint - Venture یا Power - Sharing می گویند. آنها با خشونت تمام فرمان می راندند. ولی واقعیت آن است که این به اصطلاح امپراطوری مقدس رومی هیچ گونه قداستی نداشت، و دلیل آن این است که قداست منحصر به ملکوت خدا است. عنوان مقدس به خاطر نادانی مردم بدان اطلاق گردید. در هیچ مرحله ای از تاریخ عهد جدید یک رسول یا یک مرد خدا به سیاست آلوده نشد و حکومت را به دست نگرفت. خادمان راستین خدا همواره به ملکوت موعظه کرده و سیاست را به سیاسیون واگذارده اند.

امپراطوری روم، که یک قدرت سیاسی، اقتصادی و مذهبی است دوباره در جلوی چشمان ما قدرت می گیرد و به توسعه طلبی در قلمرو خود ادامه می دهد. تحقق یکپارچگی اروپا همواره از آرزوهای پاپها بود و هم اکنون مشاهده می شود که اتحادیه اروپا نقش عمده ای در تحقق نبوتهای زمان آخر ایفا می کند.

کشورهای متعلق به امپراطوری روم دارای هر سبک حکومتی ای که باشند، دیکتاتوری یا دموکراتیک، زمانی می آیند و زمانی نیز برجیده می شوند، در حالی که این کلیسای امپراطوری، توانست بیشتر از همه دوام بیاورد و مانند فولاد پا بر جا بماند. واتیکان می داند چطور از هر سیستم حکومتی جهت نیل به هدف خود استفاده کند! واتیکان پیش از آن که تسلط خود را بر جهان تحمیل کند، سایر گروه های مذهبی را خواهد پذیرفت تا به عنوان رهبر و حامی همگان مطرح باشد. امروزه عصر تکفیر و لعن و نفرین به سر رسیده است، و واتیکان آغوش خود را بر همگان باز می کند. جالب آن است که پاپ در یک هفته واحد، یک سیاستمدار اسرائیل و یک رهبر ساف را به ترتیب، به حضور می پذیرد. رهبران سیاسی و مذهبی جهان، صرف نظر از جهان نگری و ایدئولوژی خود، به نزد پاپ می روند. همگان دریافته اند که بدون زیارت پاپ، نمی توانند چنان که شایسته است مورد قبول جهانیان و حتی هم وطنانشان قرار بگیرند. جرج بوش (پدر) به یقین پند مشاوران خود را به کار بست زمانی که در سفر خود به اروپا در سال ۱۹۸۹، نخست به واتیکان رفت تا به پاپ ادای احترام کرده باشد. "میخائیل گورباچف" رهبر شوروی نیز چنین کرد. در آنجا بود که تصمیم درباره یکپارچگی آلمان اتخاذ شد. "هلموت کهل" صدر اعظم (پیشین) آلمان، پس از شروع روند یکپارچگی در نوامبر ۱۹۸۹، طی پیغامی در شهر برلین از پاپ به خاطر تلاشهایش در این خصوص تشکر کرد. به عبارتی جهت گیری سیاستهای جهانی در واتیکان اتخاذ می شوند. همان طوری که در نبوتهای کتاب مقدس آمده است: پس از جنگهایی که قرار است رخ دهند، دشمنان تاریخی از در دوستی در خواهند آمد و صلحی ظاهری اعلام خواهد شد، تا این نوشته کلام محقق شود: «زیرا هنگامی که می گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد.» (اول تسالونیکیان ۵: ۳) سر تا سر اروپا دست خوش تحولات شگرفی است. چه در شرق و چه در غرب، انسانهایی بر می خیزند که شعار صلح را به سینه می زنند (سر می دهند) و شعارهایی چون شمشیرها را به گاو آهن تبدیل کنیم و صلح بدون صدای اسلحه، به گوش می رسند. در این اواخر پیشرفتهایی در روند مذاکرات مربوط به خلع سلاح حاصل شده است. با این وجود هیچ سیاستمداری، این صلح را اعلام نخواهد کرد مگر ضد مسیح، که در آن موقع در رأس امور قرار خواهد گرفت. او خود را به عنوان برقرار کننده صلح و میانجیگر معرفی خواهد کرد. ولی حقیقت این است که صلح واقعی و پایدار را مسیح خواهد آورد، زیرا او رئیس سلامتی راستین است.

درباره ایام آخر، کشیش مارکمان (Markmann) نبوت یک رایی روسی را نقل می کند: ولادیمیر سولویف (Vladimir Solovie) رایی روسی، پیش از مرگ خود در سال ۱۹۰۰ مقاله ای کوتاه درباره ضد مسیح نوشته است. او در این مقاله کوتاه و معروف این سخنان را در دهان مرد آینده در جلوی کنگره جهانی مردمان می گذارد، "ای مردمان کره خاکی، سلامتی خود را به شما می دهم. و با این عبارات سخن خود را به انجام می رساند، مردمان زمین وعده ها محقق شده اند. سلامتی و صلح تا ابد تضمین شده است ... زیرا قدرتی مرکزی هم اکنون بر دنیا حکومت می کند که از سایر قدرتها چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، قوی تر است ... از این به بعد، هیچ قدرتی جسارت نخواهد کرد اعلام کند: جنگ! زیرا که من می گویم: صلح و سلامتی باد. ای مردمان زمین بر شما صلح و سلامتی باد." (O. Markmann, Endzeit, Entruckung, Antichrist, S. ۶۷) چنین سخنانی از دهان یک رئیس مذهبی که نقش تعیین کننده ای در جهت گیری سیاستهای جهانی دارد بیرون می آید. زمانی که آپولوژیستهای مسیحیت، از ابر مرد زمان آخر سخن می گویند و این فرد را در یهودیت یا اسلام جست و جو می کنند، در واقع با چنین حرفهایی نادانی خود را نشان می دهند. این مرد یک بی خدا، یک یهود، یک مسلمان، یک بودایی و یا یک هندو نخواهد بود، بلکه سخن از تاج به سر داشته است که خویش را به عنوان حاکم جهان می داند، همان مردی که به همه لبخند می زند. او در لحظه موعود، یعنی زمانی که شیطان وارد وی شد، چنان که یهودای اسخریوطی را تسخیر کرد، گناه و عصیان را به اوج خود خواهد رسانید.

تحقق این نبوت در وهله اول به چین یا آمریکا، مربوط نخواهد شد، بلکه سخن از اروپای متحد است. کشیش مارکمان در این باره می نویسد "پس از جنگ جهانی دوم، واتیکان فعالیتهای گسترده ای جهت احیای یک اروپای متحد به عمل آورد. پاپ پل ششم بارها بر لزوم یک پارچگی اروپا تأکید کرد. پیش از او، پیوس دوازدهم و ژان بیست و سوم خواهان تشکیل اروپای متحد و فراملی شده بودند. پل ششم بر این مسئله تأکید داشت که ایمان کاتولیک که روزگاری باعث اتحاد اروپا شده بود، می تواند به حفظ فرهنگ مشترک و بنیادین اروپا کمک کند. به زعم او

این فرهنگ می‌تواند به زندگی اجتماعی و سیاسی اروپای متحد پویایی بدهد و حیات اروپا را در این مجموعه بدمد. وی در سال ۱۹۶۳ چنین گفت "با گذر زمان، لزوم یکپارچه سازی اروپا قوی تر می‌شود." (O. Markmann, Endzeit, Entrückung, Antichrist, S. ۷۰)

واتیکان نقش محرک را در توفیق معاهده روم ایفا کرد. واتیکان از سال ۱۹۷۰ روابط سیاسی خود را با کمیسیون جامعه اقتصادی اروپا در بروکسل برقرار کرد. این روند به یکپارچگی کلی اروپا منجر خواهد شد. میخائیل گورباچف که مورد احترام بسیاری از مردم بود و جایگاه خاصی در ذهن جهانیان داشت، مسئله ساختن "خانه اروپا" را مجدداً مطرح کرد. وی همان چیزی را عنوان کرد که در زمان انعقاد معاهده روم ۱۹۵۷، مطرح شده بود. سیاستمداران برجسته و حتی روحانیون مجدداً این مسئله را مطرح می‌سازند. در این اواخر، همه افراد با نفوذ، مسئله یکپارچگی کل اروپا را با عزم خاصی مطرح می‌کنند.

پاپ خواهان آن شد که اروپای بدون مرز تشکیل شود. پاپ خواهان اروپای بدون مرزی است که ریشه‌های مسیحی خود را از یاد نبرده باشد. ولی این طرح اروپای بدون مرز را به وساطت مریم، مادر خدا سپرده است. او این مطلب را دوشنبه جلوی ۶۰۰۰ نفر در کوادونگای آستوریا در آخرین مرحله سفر سه روزه‌اش به اسپانیا، مطرح کرد. (Frankfurter Allgemeine Zeitung, ۲۲.۰۸.۱۹۸۹)

این ژان پل دوم است که به این فکر جالب افتاد که پلی بین شرق و غرب باید ایجاد شود. سخنانی که در زیر نقل می‌شوند حامل اطلاعات دقیق تری در این خصوص می‌باشند. "اعلام اسامی مقدسین حامی اروپا حکایت از عزم پاپ برای تشکیل اروپایی است که بر پایه ایمان کاتولیک بنا شده باشد. پاپ پل ششم، بندیکت دونورسیا (Benedict de Norcia) را به عنوان حامی اروپا اعلام کرده بود. پاپ ژان پل دوم برادران مقدس کوریل (Cyrille) و متود (Methode) را به عنوان دیگر حامیان اعلام کرد. این دو برادر در سده نهم به عنوان رسولان و معلمان اسلاوها، خدمت کردند. ژان پل دوم با اعلام کوریل و متود به عنوان قدیسین حامی اروپا، قصد دارد، نشان دهد که در شکل‌گیری اروپا مشارکت دارد. هدف دیگر وی این است که تصویری معنوی و فرهنگی از اروپا ارائه دهد. به بیان دیگر باید درک کرد که اروپا تنها از فرهنگ لاتین و رومی متأثر نشده است بلکه به همین اندازه فرهنگ کلاسیک یونان و سنت بیزانس و آمیزه‌های از فرهنگ بیزانس و اسلاو نیز تأثیر عمیقی در این قاره گذارده‌اند.

رئیس کنفرانس اسقفی آلمان، کاردینال ژوزف هوفنر (Hoffner) در شهر کلن در این مورد اعلام کرد که فعالیت‌های این قدیسین و علیای حامی اروپا به عنوان رسولان اسلاوها، همان تأثیر را خواهند داشت که فعالیت‌های حضرت بندیکت در غرب و مرکز اروپا داشته است. این سه علیا و قدیس قرار است، با هم به عنوان بنا کنندگان معنوی کل اروپا مشغول شوند.

این تصمیم پاپ به مثابه یک فراخوانی الزامی از سر تا سر اروپا است. او از آنها خواسته است به این سه علیای بزرگ متوسل شوند. این توسل را باید با توجه به کارهای مؤثری که جهت اتحاد کامل بین کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتودکس برداشته شده‌اند، در نظر گرفت. (O. Markmann, Endzeit; Entrückung, Antichrist, S. ۷۲)

واتیکان از طریق سازمان‌های خود، نقش برجسته‌ای در جهت تحقق آرزوی یک پارچگی سیاسی و روحانی اروپا ایفا می‌کند. نمی‌توان بدون در نظر گرفتن این مسئله نبوت‌های مربوط به زمان واپسین را درک کرد. واتیکان در خلال سالهای پس از پایان جنگ جهانی دوم، تغییرات بنیادینی در روش‌های خود به وجود آورد، بدین ترتیب که از روش‌های خشونت آمیز دست کشید اما در عین حال همان هدف قدیمی را دنبال می‌کند. افراد آگاه و صاحب نظران، معتقدند جنگ جهانی دوم تلاشی خشونت آمیز برای تحقق اروپای کاتولیک بود، کلیسای کاتولیک بدین منظور به خشونت و قوای نظامی متوسل شده بود.

از دید واتیکان، کشیشان کاتولیک و حتی دول غرب، بولشویسم بزرگ‌ترین تهدید برای غرب مسیحی بود. موسیلمانی قدرت خود را در خدمت کلیسای کاتولیک گذاشت و در سال ۱۹۲۹ زمین کشور جدید واتیکان را به پیوس یازدهم تقدیم کرد و بدین زمین استقلال داد.

بسیاری از تاریخدانان درباره نقش کلیسای کاتولیک در دوره فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم تا ۱۹۴۵ تحقیق کرده و نوشته‌اند، که ما در زیر به بخشی از کتاب دکتر کارل هاینش دشنر (Dr. Karlheinz Deschner) در فصول ۷ و ۶۸ اشاره می‌کنیم، این مورخ تحقیقات گسترده‌ای درباره رخدادهای تاریخی به عمل آورد.

اولین خدمت این سوسیالیسم سابق (موسیلمانی) به مقرر مقدس، جنبه مالی داشت. بدین ترتیب که وی، بانک روم و نهادهای وابسته به واتیکان را که پول‌های زیادی در این بانک گذاشته بودند، از ورشکستگی نجات داد. او بدین منظور یک میلیارد و پانصد میلیون لیره از پول دولت را در این بانک واریز کرد ... کاردینال وانوتلی (Vannutelli) عضو ارشد به اصطلاح شورای مقدس، به همین مناسبت از (موسیلمانی) به عنوان فردی برگزیده برای نجات ملت و ساماندهی امور کشور یاد کرد.

پاپ پیوس یازدهم در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۲۹ بار دیگر ناگزیر شد از موسیلمینی تعریف کند. وی در این مناسبت ... از رهبر ایتالیا به عنوان فردی که وجود او ناشی از امداد الهی است یاد می‌کند. در این میان، شایان ذکر است که شهردار اول شهر کلن، یعنی کنراد آدناور (Konrad Adenauer) نیز تلگرام تبریکی به موسیلمینی ارسال کرد و به وی اطمینان داد که اسم وی با حروف طلایی در تاریخ کلیسای کاتولیک ضبط خواهد شد.

در حالی که دنیا یک صدا تجاوز فاشیستها (در اتیوپی) را محکوم می‌کرد، کلیسای کاتولیک و مخصوصاً مقامات بلند پایه این کلیسا به پشتیبانی از موسیلمینی پرداختند. در تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۳۵ در حالی که ایتالیا سخت مشغول تدارکات جنگی بود پاپ اعلام کرد که جنگ دفاعی (!) که هدف آن فراهم کردن زمین بیشتر (!) برای جمعیت در حال رشد است، می‌تواند مشروع و درست باشد. چند روز پس از سخنرانی و چهار هفته پیش از حمله، ۱۹ سر اسقف و ۵۷ اسقف تلگرامی ارسال کردند که با این مضمون در نشریه "Romano Osservatore" منتشر شد: ایتالیای کاتولیک برای عظمت فزاینده میهن خود دعا می‌کند، میهنی که به واسطه اقدامات دولت به وحدت رسیده است ... سر اسقف تارانت (Tarente) پس از اجرای مراسم قربانی در یک زیر دریایی، این تجاوز را "جنگی مقدس و جنگی صلیبی" خواند ... کاردینال شوستر (Schuster) سر اسقف میلان که در پاییز ۱۹۳۵ نیروهای نظامی را که به مأموریت جنگی می‌رفتند برکت داده بود، موسیلمینی را با سزار (Cesar)، آگستوس (Auguste) و کنستانتین (Constantin) مقایسه کرد. او به دانش آموزان کوچک ایتالیایی یاد می‌داد که تحرکات دوچه (Duce) (عنوان موسیلمینی) یک پاسخ الهی و آسمانی است ... در ۱۲ ژانویه ۱۹۳۸ موسیلمینی ۷۲ اسقف و ۲۳۴۰ کشیش را در پالاسو ونسیا (Palazzo Venezia) به حضور پذیرفت. در این دیدار سر اسقف نوگارو (Nogaro) در دو سخنرانی خود از خدا خواست که در همه نبردهایی که برای عظمت ایتالیای مسیحی انجام می‌شود، در کنار دوچه (Duce) باشد ... ما با شوقی مقدس و در یک دلی با مردم هم صدا می‌شویم و می‌گوییم "درود بر دوچه!"

در سال ۱۹۳۳، اسقفهای اسپانیا طی یک نامه شبانی، و پاپ در یک نامه گردشی، مورخ سوم ژوئن همان سال جهت جهادی مقدس خواستار احقاق کامل حقوق کلیسا شدند ... سر انوسونیر (Suner Serrano) یکی از خویشاوندان نزدیک فرانکو (Franco) دبیر سازمان جوانان کاتولیک، از دوستان موسیلمینی و هیتلر بود. او بعدها وزیر کشور و وزیر امور خارجه شد. سر انوسونیر صلیب بزرگ نظامی پیوس نهم را دریافت کرد. وی دو ماه قبل از این رخداد در حضور خبرنگار یک روزنامه دانمارکی اعلام کرده بود، که ۱۵۰۰۰ هزار اسپانیولی در جبهه شرقی مشغول جنگ بودند. و در صورت درخواست آنها ممکن بود این تعداد تا یک میلیون نفر افزایش یابد ... اسقفهای آلمانی به سفارش مستقیم کاردینال پاچلی Paccelli، یکی از وزرای واتیکان یک رساله شبانی در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۳۶ منتشر کردند. در این رساله درباره اسپانیا چنین آمده است: وظیفه ملت و میهن ما در این باره هر چه باشد، ما آن را قبول می‌کنیم. خواست ما این است که پیشوای ما با امداد الهی و عزمی راسخ و همکاری همه شهروندان بتواند در این کار بزرگ و سخت دفاعی (!) موفق شود. در سوم ژانویه ۱۹۳۷ اسقفان آلمانی در تلاشی برای جلب حمایت مؤمنانشان، درباره اسپانیا چنین اعلام کردند: "ای مؤمنان عزیز! پیشوا و صدر اعظم آدلف هیتلر از پیش حرکت بولشویسم را دید. و هدف اصلی او عبارت است از دفع این خطر هولناک از مردم آلمان و غرب."

در همان سال (۱۹۳۳) فون پاپن (Von Papen) کاتولیک، توافق بین واتیکان و آلمان نازی را به امضا رساند ... در بین سالهای ۳۴ و ۳۸، فون پاپن به عنوان سفیر در وین، زمینه را برای تسلط حکومت نازی بر این کشور فراهم آورد.

اسقفهای آلمانی با حذف رسمی و قانونی دشمنانشان و آزار و اذیت هزاران نفر لیبرال، دموکرات و کمونیسم که کلیسای کاتولیک را به مبارزه می‌طلبیدند، مخالفت نکردند، زیرا حذف چنین افرادی با خواسته‌های آنها هماهنگی داشت. آنها هیچ وقت با قتل و غارت وحشتناک یهودیان مخالفت نکردند. آنها نسبت به نابودی ۲۰۰ کنیسه، آزار و اذیت و انتقال اجباری یهودیان و اعدام آنها در اطاقهای گاز اعتراض نکردند. البته شایان ذکر است که کلیسای آنها در حدود ۱۵۰۰ سال یهودیان را مورد جفا قرار داد و قتل عام کرد. اسقفهای آلمانی هیچگاه به سیستم ناسیونال سوسیالیست اعتراض نکردند. آنها نه تنها لب به اعتراض نگشودند بلکه افراد برجسته روحانیت مانند کاردینال فالهابر (Faulhaber) کاردینال مونیخ، شولته (Schulte) کاردینال کلن، ماتیاس اهرنفرید (Matthias Ehrenfried) اسقف ورتسبورگ و غیره (در سال ۱۹۳۵) برای همکاری با نازیسم اعلام آمادگی کردند، این افراد از حذف نازیسم ابراز تأسف کردند.

در ۱۱ مارس ۱۹۳۸، نیروهای هیتلر اتریش را به اشغال خود در آوردند. جناب اینیتزر کاردینال وین (Innitzer de Vienne) پس از هماهنگی با واتیکان و شوشنیگ (Schuschnigg) (به اتریشها) توصیه کرد، تسلیم شوند. وی گفت: ضمیمه شدن (اتریش به آلمان) امری اجتناب ناپذیر است. پس از آن کاردینال اینیتزر ورود نیروهای آلمانی را با صدای ناقوس و تزئین کلیساها به پرچمهای آلمان که دارای نشان صلیب شکسته بودند، گرامی داشت. او از روحانیون خود نیز خواست چنین کنند. در ۱۲ مارس، کاردینال وین، روحانیون را وادار کرد، مراسم شکرگزاری به جا آورند. زمانی که هیتلر در ۱۵ مارس کاردینال را به حضور پذیرفت، به وی اطمینان داد که به حقوق کلیسا احترام گذاشته خواهد شد. به غیر از اسقف لیتس همه اسقفهای اتریشی مردم را تشویق کردند به هیتلر رأی بدهند و فراخوانی خود را با ادای "درود بر هیتلر" (Heil Hitler) به انجام رساندند.

با در نظر گرفتن این واقعیت، که هدف سیاسی و اعلام شده کلیسای کاتولیک تغییر نکرد، لازم است به رخدادهای گذشته به منزله هشدار برای آینده نگاه کنیم. آن به اصطلاح "امپراتوری مقدس رومی ملت آلمان" عبارت است از یک قدرت مذهبی - سیاسی. کاربرد این اصطلاح زمانی کاملاً موجه می‌شود که ما متوجه این حقیقت شویم که واتیکان به طور خاص از آلمانها برای تحقق اهداف مورد نظر خود استفاده کرد. آلمان نقشی کلیدی در روند یکپارچگی اروپا دارد و از آن به عنوان "لوکوموتیو کل قطار" یاد می‌شود، چرا که جایگاه محوری‌ای در ارتباط بین شرق و غرب اروپا دارد. بسیاری از تاریخ دانان به خاطر احتیاط یا از ترس کلیسای روم در این باره چیزی ننوشته‌اند. اگر هم نوشته باشند سعی کرده‌اند این مسئله را سر بسته مطرح کنند.

پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، واتیکان متوجه آلمان شد. زیرا این کشور قدرت فزاینده‌ای پیدا می‌کرد. جریان از باواریای (Baviere) کاتولیک و بلاخص از شهر مونیخ شروع شد. هیتلر اولین کودتای نافرجام خود را در سال ۱۹۲۳، در این شهر انجام داد. در سال ۱۹۲۴، واتیکان توافقی با ایالت باواریا منعقد کرد. شایان توجه آن است که شخصی که قرار بود با نام پیوس دوازدهم به مسند پاپی بنشیند، در آن سال سفیر واتیکان در مونیخ بود، او سپس سفیر واتیکان در برلین شد.

در سال ۱۹۳۸ حدود ۴۰ هزار مخالف سیاسی زندانی بودند، ولی هیچ کدام از مقامات کلیسایی در اعتراض به رفتار تحقیر آمیز و غیر انسانی نازیها در قبال این رجال سیاسی، لب نگشودند. فرانز فون پاپن (Franz Von Papen) که یک کاتولیک خوب بود چنین عنوان کرد "نازیسم عبارت است از یک واکنش مسیحی به ضد جریان ۱۷۸۹" (تاریخ سری یسوعین ...) (E. Paris, L'histoire secrete des hesuites, page ۲۱۷) منظور او از این حرف به یقین انقلاب فرانسه بود که به جدایی دولت از کلیسا یا به بیان دیگر دین از کشورداری منجر شد. این جریان باعث شد امپراطوری مقدس رومی آلمانی فرو بپاشد. زمانی که عده‌ای از خارج با ملاحظه وضعیت آلمان لب به اعتراض گشودند، جولیس استریشر (Julius Streicher) سر مقاله نویسنده نشریه اشتورمر (Sturmer) با این عبارت به دفاع از خود پرداخت "این تبلیغات انگلو ساکسونهای پروتستان علیه ما است. کسی که پاپ را در پشت خود حس می‌کند، احساس قدرت می‌کند. به گونه‌ای که ترسی را در دل خود جای نمی‌داد.

صاحب نظران به این امر واقف‌اند که واتیکان نه تنها بولشویسم را دشمن سیاسی خود تلقی می‌کرد بلکه معتقد بود که باید کلیسای ارتودکس یونانی - روسی را بر سر جای خود بنشانند. به زعم واتیکان، ارتودکسها از روم جدا شده بودند. آنها نیز باید مانند کمونیستها مغلوب می‌شدند. تنها، کسی که بر این واقعیت وقوف دارد که این یسوعین، از جمله گوبلز، بودند که با لباسهای نظامی "اس اس ها" (S.S) هیتلر را هدایت می‌کردند، می‌تواند بفهمد که چرا در زمان ورود نیروهای آلمانی به روسیه، به ساختمانهای مذهبی بخش کاتولیک نشین اوکراین، آسیبی وارد نشد، در حالی که آلمانها در سایر سرزمینهای روسیه، بی‌رحمانه و بی‌شرمانه عبادتگاهها را ویران کردند. ما باز جمله‌ای چند از فصول ۶۷ و ۶۸ از کتاب (Krahte der Hahn Abermals) دکتر کارل هیز دشر (Karlheinz Deschne) را نقل می‌کنیم: "پس از تهاجم ناگهانی آلمان به شوروی در سال ۱۹۴۱، اسقف کاتولیک نیروهای نظامی در جنگ (Franz Justus Rarkowski) در نامه‌های شبانی خود خطاب به کاتولیکهای ارتش چنین گفت "آلمان بارها در گذشته منجی و هدایت کننده اروپا شده و هم اکنون نیز چنین است ... این واقعه مهم که باعث شد وارد جنگ با شرق شویم سبب می‌شود درک کنید که آلمانی بودن چه سعادت بزرگ و وصف ناپذیری است." در ادامه شایان ذکر است حتی محافل کاتولیک اعتراف می‌کردند که سخنان راکوسکی پر از دلایل حمایت از جنگ نازی است.

همه استقهای کاتولیک آلمان در قطعنامه مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۱، چنین اعتراف می‌کنند "... ما با رضایت به نبرد خود علیه بولشویسم ادامه می‌دهیم. ما استقهای آلمانی بارها در نامه‌های شبانی سالهای ۱۹۲۱ الی ۱۹۳۶، به کاتولیکهای آلمانی در این خصوص هشدار داده‌ایم. بر دولت رایش (Reich) پوشیده نیست که ما، کاتولیکهای آلمانی را بارها به هوشیاری در این مورد فرا خوانده‌ایم."

پاپ، این بزرگ مرد صلح طلب، در این باره نیز سکوت اختیار کرد. زمانی که حدود ۲۰۰۰ کلیسا و ۵۰۰ کتیس با خاک یکسان شدند و بسیاری از مقامات کلیسا در زمان جنگ شرق به قتل رسیدند، پاپ هم چنان سکوت کرد. این مسئله بدین مفهوم است که نیروهای هیتلر، همان طور که در سرزمینهای اشغالی مشاهده شد، قصد داشتند در روسیه ارتودکس، ایمان کاتولیکی را ترویج کنند. کنت لدوشوسکی (Ledochowski) (۱۸۶۶ - ۱۹۴۲ و ژنرال یسوعین از سال ۱۹۱۵) درباره همکاری یسوعین با اس اس ها و گشتاپو، با نمایندگان سرویسهای مخفی آلمان در سال ۱۹۴۰ مذاکره کرد ... اسناد، گویای این واقعیت هستند که واتیکان از سال ۱۹۱۹ در پی سرنگونی رژیم کمونیست بود ... واتیکان قصد داشت تا حد امکان کشیشان را به سرزمینهای روسیه بفرستد، تا زمینه اجرای نقشه‌های بعدی واتیکان در مورد روسیه فراهم شود. در ۱۹۴۱/۱۱/۸ فرمانده ورماخت (Wehrmacht) (ارتش آلمان) به رؤسای ستاد ارتش آلمان سفارش داد، توافق میان آلمان و واتیکان را مد نظر داشته باشند و برای فعالیت بشارتی کشیشان کاتولیک در سرزمینهای اشغال شده تسهیلات فراهم کنند. ژنرال اس اس، شلنبرگ (Shellenberg) یکی از رؤسای سرویسهای سری آلمان، در یک گزارش پنج صفحه‌ای به وزارت امور خارجه، درباره گفت و گوی او با پاپ، چنین نوشت "پاپ نهایت تلاشها را به عمل خواهد آورد تا پیروزی آلمان تضمین شود. هدف پاپ، نابودی روسیه است ..."

... بیست سال بعد، دکتر آدناور (Dr. Adenauer) چنین گفت: به همین خاطر است که ما هوشیاری کامل خود را در قبال این دنیا (منظور شرق) حفظ می‌کنیم، آنها دشمنان جانی هستند... ولی تنها سخن از منطقه‌هایی نیست که شوروی اشغال کرده است، بلکه صحبت از آزادی سر تا سر اروپای شرقی که پشت پرده آهنین است می‌باشد... آلمان طعمه کمونیست بی‌خدا نخواهد شد، بلکه باعث سقوط این نظام خواهد گردید.

در آوریل ۱۹۴۱، در زمان ورود نیروهای آلمانی به یوگسلاوی، کروات‌هایی که کاتولیک رومی بودند، آسیب ندیدند. در حالی که صرب‌های ارتودکس، به صورت دسته جمعی قتل عام می‌شدند. جنبش کاتولیکو فاشیست کروات (Catholico - Fasciste) که به گروه اوستاشیها (Oustachis) معروف بودند، با فرماندهان نظامی اشغالگر طرح دوستی ریختند. جالب توجه این است که بسیاری از این فرماندهان کاتولیک رومی بودند. نقش سراسقف اشتیناک (Stepinac) به عنوان فردی هم آهنگ کننده بر کسی پوشیده نیست. او به پاپ مژده داد که ۲۵۰۰۰۰ صرب به زور کاتولیک شده‌اند. ۶۰۰ هزار نفر از جمعیت ۲ میلیون نفری ارتودکس کرواسی قتل عام شدند. ما اینجا به نقل ارقام رسمی بسنده می‌کنیم، زیرا دسته‌ای عدد ۸۰۰ هزار نفر قربانی را به پیش می‌کشند. نه تنها یهودیان بلکه سایر گروه‌های قومی نیز بی‌رحمانه و بدون کوچک‌ترین ملاحظه‌ای به قتل رسیدند. برخی از اقلیتهای کشورهای اشغال شده که ایمانی غیر از ایمان کاتولیک داشتند نیز کشته شدند.

به محض ورود نیروهای نازی به لهستان، پروتستانهای این کشور قتل عام شدند. این حادثه تاریخی به نام "حمام خون برومبرگ" (Bromberg)، معروف است در آن زمان ۴۰۰۰۰ نفر که اغلب آنها مرد بودند، در مناطقی که مقامات لهستانی اداره می‌کردند، کشته شدند. گفته می‌شود دستور این قتل عامها از بالای منبر صادر شده است. البته به تازگی چنین عنوان شده است که رقم واقعی کمتر از رقم فوق‌الذکر است.

هیتلر چنین می‌گفت "اما، برای ایجاد یک جنبش بزرگ سیاسی به همان اندازه که به کاتولیکهای باواریا نیاز دارم، به لوتریهای پروس نیز نیازمندم، بقیه مسائل بعد حل خواهد شد. (K. Deschner, Ein Jahrhundert der Heilsgeschichte, volume I, S. ۳۶۰) با در نظر گرفتن مطالب عنوان شده می‌توان به منظور او پی برد. [یکی از ثنوناها از این شکایت کرد که فشارهای زیاد کلیسای کاتولیک باعث شکست هیتلر شد - مترجم] واقعیت آن است که حتی الهیدانان انجیلی مطرح، بر خلاف جهت گیری کلیسای معترف با نازیها همکاری کردند. آنها به جای یافتن برکت جاودان خدا، گرفتار نفرین دنیا شدند. در صورت پیروزی هیتلر ما شاهد تحقق مرحله بعدی نقشه هیتلر می‌شدیم. به این ترتیب پس از پاکسازی یهودیان و اقلیتهای مذهبی و دشمنان سیاسی، شاهد عملیات پاکسازی پروتستانها نیز می‌شدیم.

در تاریخ ۹ آوریل ۱۹۴۵ یعنی یک ماه قبل از پایان جنگ، کشیش لوتوری دیتریش بن هوفر (Dietrich Bonhoeffer) پس از دو سال اسارت به دستور شخصی هیملر (Himmler) کاتولیک در فلوسنبرگ اعدام شد. همه گروههای جوانان پروتستان در زمان رایش سوم ممنوع فعالیت بودند. حکومت نازی ابتدا به واعظان کلام در کلیسای پروتستان که با دیکتاتوری ناسیونال سوسیالیسم آشکارا مخالفت کرده بودند، حمله کرد. سپس نوبت به ایمانداران کلیساهای آزاد و دیگر جماعتها رسید. اعتقاد طبیعی کلیسای کاتولیک و دیکتاتوری‌ای که به این کلیسا وفادار بود، این بود که ایمانی غیر از ایمان کاتولیک حق موجودیت ندارد. و باعث شد که آنها در پی نابودی پیروان سایر روشها باشند. ولی لازم به ذکر نیز هست که دسته‌ای از کاتولیکها به ندای وجدان خود گوش داده و به ظلمی که می‌شد اعتراض کردند. ما از این کاتولیکها با احترام یاد می‌کنیم.

با در نظر گرفتن این واقعیت جا دارد از خود پرسیم که آیا در صورتی که رژیم هیتلری آلمان بر اروپا مسلط می‌شد، اثری از کلیساهای پروتستان و کلیساهای آزاد باقی می‌ماند یا نه؟ یسوعین قتال تنها به دنبال آن هستند که یک "کلیسای واحد مقدس کاتولیک و رسولی" به پاپ تقدیم کنند و با این کار به آن چه که در اعتراف نامه کاتولیک آمده است عمل کنند. "پاپ بندیکت پانزدهم (Benedict XV) در سال ۱۰۱۵ اواسط ایام حرام [ایام خاصی که بر اساس اعتقاد کلیسای کاتولیک جنگ کردن حرام است - مترجم] از طرفداران بدعتهای انجیلی" به عنوان "فرستادگان شیطان" که به بنیان منبرهای نجس (Pestiferes) وابسته هستند یاد کرد، و دارندگان خدمات روحانی را به دزدان و راهزنان تشبیه کرد. (O. Markmann, Irrtumer der katholischen kirche, S. ۲۲) و چطور می‌توان حرفهای زیر را توجیه کرد "ماریهوفر اینگولشتات یسوعی (Mayrhofer d'Ingolstadt) در کتاب "آینه واعظ" خود چنین تعلیم می‌دهد "تقاضا برای نابودی پروتستانها به همان اندازه درست و عادلانه است که تقاضا برای اعدام دزدان، متوئیان پول، قاتلان و شورشیان." (E. Paris, Histoire secrete des Jesuit, page ۵۶) با جمع کردن مدارک فراوان، به راحتی می‌توان موضع و رفتار کلیسای کاتولیک در طول جنگ جهانی دوم را بر ملا کرد. حتی می‌توان عباراتی را که واتیکان به واسطه فرانکو (Franco) دیکتاتور اسپانیا در تاریخ ۳ مه ۱۹۴۵ به مناسب مرگ هیتلر در مطبوعات اسپانیا منتشر کرد را ذکر کرد "آدولف هیتلر (Adolf Hitler) پسر کلیسای کاتولیک در سنگر دفاع از مسیحیت جان باخت، قلم که در دوره زندگی اش کلمات زیادی برای تمجیدش پیدا کرد، در مقابل مرگ وی قاصر است. در فراسوی جسد بی‌جان او چهره اخلاقی وی درخششی پیروزمندانه دارد. او جام شهادت را سر کشیده و نشان پیروزی را از خدا دریافت کرده است." (E. Paris, Histoire secrete des jesuites, page ۲۷۳)

بسیاری از افرادی که فریاد (Heil Hitler) سر می‌دادند، خود نمی‌دانستند این شعار چه مفهومی داشت. ولی آیا این مسئله درباره مقامات نیز صدق می‌کرد؟ با این وجود آنها نیز دست بلند کرده و شعار (Heil Hitler) سر می‌دادند (Heil) [به مفهوم "نجات بده" است - مترجم] گویی نجات از هیتلر سرچشمه می‌گیرد و نه از خدا. من در سال ۱۹۳۳ به دنیا آمده‌ام لذا جو این زمان را تجربه کرده‌ام. بارها نظامیان را در حال رژه

دیده‌ام. زمانی که آنها به صورت دسته جمعی فریاد (Sieg Heil! Sieg Heil!) (زنده باد پیروزی) را سر می‌دادند، همه به شدت متأثر می‌شدند. من مدت‌ها بعد، یعنی به دنبال فروپاشی دیکتاتوری هیتلر، متوجه شدم که نسلی بودیم فریب خورده و مظلوم. انتشار جنایات هیتلر و کشتار یهودیان معروف به هالوکوست (Holocaust) بسیاری از مردم را به شگفتی و حیرت واداشت. هم اکنون دسته‌ای از مردم این مسئله را انکار می‌کنند زیرا نمی‌توانند چنین بی‌رحمی‌ای را متصور شوند. آنها نمی‌توانند باور کنند که مردان و زنان و کودکان بی‌گناه بی‌شماری در اتفاقاتی گاز جان باخته باشند. به نام خدا و ملت آلمان بدترین جنایات قرن بیستم انجام شد. امروزه نیز تبلیغات نازی از عده‌ای شنیده می‌شود. عده‌ی زیادی از مردم هنوز به خاطر دارند که شعار "... و یک ایمان در کل جهان ... " با اشتیاق تکرار می‌شد. بر حلقه‌ی کمر بند سربازان این جمله نوشته شده بود "خدا با ما است." چه کفری!

در طول جنگ جهانی دوم، توانستند مغز ۵۵ میلیون نفر را با تبلیغات شست و شو بدهند، ولی عاملان واقعی این جوسازی مجازات نشده‌اند. "کاردینال فرینگس (Frings) از کلن در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۵ در یک سخنرانی که از رادیو پخش شد، وحدت و یک دستگی مسیحیت (به سبک کاتولیک رومی) را پیش کشید. او نخستین کسی بود که آشکارا خواستار آن شد که آلمان مصلح شود و صلحی بر پایه‌ی نظام الهی برقرار شود. او این مطلب را در روز کاتولیک در ۲۳ ژوئن ۱۹۵۰ مطرح کرد ... اسقف مونیخ (Muench) مانند پیوس دوازدهم در نامه‌ای شبانی مورخ ۱۹۴۵ خواستار آن شد که با خویشتن داری با جانان نازی برخورد شود. در سال ۱۹۵۱، این اسقف صلیب بزرگ خدمت به مملکت را از رئیس جمهور آلمان دریافت کرد و پاپ ژان بیست و سوم وی را به مقام کاردینالی ارتقا داد. (K. Deschner, Abermlas krahte der Hahn, S. ۶۴۷ - ۶۵۰)

نقل زیر مفهوم بسیار زیادی دارد. "پس از فروپاشی دول کاتولیک افرادی که مردم را به قتل رسانده بودند به دیرهای فرانسیسکی (Franciscains) خارج پناه آوردند. کلاگنفورت (Klagenfurt) در یک صومعه اتریشی پناهنده شد و مدن (Modene) در دیری در ایتالیا. عده‌ای دیگر در صومعه‌های فرانسه پناهنده شدند. (Krahte der Hahn, s. ۶۲۵ K. Deschner. Abermlas) این جانان می‌دانستند کجا با آغوش باز از ایشان استقبال خواهد شد. حتی پل توویه (Paul Touvier) که به قصاب لیون معروف بود. (زیرا با کلاوسباربی جنایت کار آلمان به طور دست جمعی مردم را به قتل می‌رساند.) در یک صومعه کاتولیک در مه ۱۹۸۹ دستگیر شد. او در آنجا سالیان سال در آرامش زندگی کرده بود.

پس از شکست ارتش آلمان در استالینگراد، پاپ کوشید پشتیبانی آمریکا را در مبارزه‌ی خود علیه بولشویسم، جلب کند. روزولت (Roosevelt) تنها شرط این کار را، استعفا‌ی هیتلر، اعلام کرد. ولی هیتلر که طعم اقتدار را چشیده بود و هم چنان تشنه‌ی قدرت بود، دیگر حاضر نبود به این قبیل سخنان گوش دهد، اگر چه پاپ ملت‌مسانه از وی خواسته بود، چنین کند. در نتیجه، اسقفهای کاتولیک که در ۱۹۳۳ به هیتلر اعلام هم بستگی کرده بودند، روش خود را در سال ۱۹۴۵ تغییر دادند و لحن دیگری اتخاذ کردند. آنها بر آن شدند از راه متفاوتی برنامه‌ی یک پارچه سازی اروپا در زمینه‌های سیاسی و مذهبی را دنبال کنند.

بدین ترتیب طرحی که با خشنونت و زور اسلحه محقق نشد، قرار است به زودی جامه‌ی عمل بیوشد. این بار واتیکان به روش سیاسی و دیپلماسی متوسل شده است. در حالی که میلیون‌ها نفر انسان، پناهنده، اسیر جنگی و کسانی که در اردوگاهها کار می‌کردند، باید پی آمدهای جنگ را متحمل می‌شدند، روحانیت جهت خود را تغییر داد و با جریان غالب همگام شد. بی‌گناهان از عواقب این جنگ بسیار رنج بردند. در حالی که مسببان واقعی این بدبختیها در امنیت و در امان بودند و به ایفای نقش خود ادامه دادند. پس از شورای دوم واتیکان (۱۹۶۲-۱۹۶۲) روشها تغییر کرد. دیگر از کلیساهای پروتستان به عنوان کافر یاد نمی‌شود و آنها نه تنها مورد نفرین قرار نمی‌گیرند بلکه با آغوش باز از آنها به عنوان برادران جدا شده استقبال می‌شود. ضد اصلاحات خاتمه یافته است، ولی جالب است که هیچ کدام از نفرینهایی که علیه پروتستانها در شورای ترانت (Trente) عنوان شدند باطل نشده‌اند. تا به امروز نیز پاپ به صورت صریح و آشکار در قبال جنایاتی که علیه یهودیان، پروتستانها و پیروان سایر مذاهب انجام شد عذرخواهی نکرده است.

واقعیت آن است که زندگی دیگران هیچ وقت برای حاکمان روم اهمیت نداشت. هر کس جلوی جاه طلبی و قدرت طلبی آنها قرار گرفت حذف شد. از دیدگاه آنها فرقی نداشت طرف بچه یا بالغ، دشمن سیاسی یا مذهبی باشد. نرون و دیوکلتین و کنستانتین و غیره راه جنایت را باز کردند و پاپهای رومی به این راه ادامه دادند. هر کس اطاعت نمی‌کرد مورد تعقیب قرار می‌گرفت و کشته می‌شد. از یهودی گرفته تا کافر و مسلمان و حتی مسیحیانی که ایمان متفاوتی داشتند. تنها جرم آنها این بود که به وابستگی خود به کلیسای کاتولیک اعتراف نمی‌کردند.

کنستانتین، بنیانگذار این به اصطلاح "کلیسای امپراطوری" است. او بود که به کلیسا قدرت داد تا با خشونت حکمرانی کند. او مدعی شد که صلیبی آتشین در آسمان دیده که در کنار آن چنین نوشته بود "با این علامت پیروز خواهی شد." این آدمکش بسیاری از اعضای خانواده‌ی خود را به قتل رساند. (او لیسینیوس Licinius و باسانیوس Bassanius که وابستگان سببی او بودند را به قتل رساند، خواهر زاده‌اش باسانیوس پرسرلیسینیوس بود. پدر زنش ماکسیمیلیانوس Maximilien پسرش کریسیوس Crispus و زنش فارستا Fausta نیز به همین سرنوشت دچار شدند.) او یک سیاستمدار ماهر بود و به این باور رسیده بود که کلیسا بالقوه عامل قدرت است، لذا بر آن شد از کلیسا استفاده کند. او ابتدا اجازه داد بت پرستان به روش خود

عمل کنند. در این دوره کلیسای امپراطوری که آمیزه‌ای از مسیحیت و بت پرستی بود، شروع شد. این فرآیند حاصل خطاهایی است که در آن زمان صورت گرفت. آگوستین این به اصطلاح "پرنس کلیسا" ۷۰۰ سال بعد، از کلیسا به عنوان شهر خدا یا حکومت خدا تجلیل کرد. او معتقد بود که شیطان اسیر شده است در حالی که وقایع عکس این قضیه را ثابت کرد، زیرا چنین می‌نماید که در همان جا است که دست شیطان باز شد و او از زندان آزاد گردید!

روز خدای خورشید به عنوان روز تولد پسر خدا اعلام شد. ژوپیتر، ديانا و ديگر ايزدان و ايزد بانوان کنار گذاشته شدند و جای آنها را پطرس و مریم و دیگر مقدسین علیا گرفتند. در زمان نهادینه شدن این به اصطلاح مسیحیت، آیین بت پرستی رومی، یونانی رنگ عوض کرد و پرستش بتها به شکل دیگری ادامه یافت. جای خدایان آیین پیشین، قدیسین و علیا را گذاشتند. همه مردم امپراطوری مجبور شدند به این قدرت سیاسی، مذهبی تسلیم شوند. کسانی که نمی‌خواستند بپذیرند یا به خاطر وجدان خود تسلیم نشدند به سادگی حذف شدند. همکاری نزدیک بین دولت و کلیسا در این کار هیچ راه فراری برای مردمی که ایمانی متفاوت داشتند نمی‌گذاشت. در همه سطوح حیات اجتماعی از تجارت گرفته تا حرفه‌ها و اصناف، لازم بود شخص با این نهاد مذهبی، سیاسی هماهنگ باشد تا مبادا تحریمی صورت گیرد و جفا شروع شود.

زمانی که کلیسای کاتولیک رومی از بابت میلیونها زندگی‌ای که در جفاها تلف شدند، پوزش بخواهد، آن موقع حق خواهد داشت درباره لزوم حفظ زندگی کسانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند، اظهار نظر کند. شگفت آور است که این کلیسا ناگهان بر آن شد از زندگی کسانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند دفاع کند، در حالی که زندگان تسلیم مرگ شدند و هنوز هم می‌شوند. مگر پاپها نبودند که دستور جنگهای صلیبی را صادر کردند و مزدوران را برکت دادند؟ مگر در قبال از دست رفتن زندگی این مزدوران چیزی پرداخت کرده‌اند؟ جواب خیر است. آیا در این جنگهای مقدس و جهادها، به زنان حامله، بچه‌ها و زندگی انسانها توجه شده است؟ آیا زشت نیست که در جوار صومعه‌های خواهران، اسکلت‌های بچه‌ها و نوزادان پیدا می‌شود؟

در صفحه ۲۵۶ کاتیشیم (Catechisme) کاتولیک برای افراد بالغ نوشته شده است که کلیسا یک آیین مقدس است. همه می‌دانند که کلیسای کاتولیک رومی هفت آیین مقدس دارد، ولی این مسئله که خود کلیسا یک آیین باشد، حرف تازه‌ای است! این عبارت را نقل می‌کنم "کلیسا به عنوان آیین مقدس روح. مشکلات با کلیسا. در پاسخ به این پرسش که روح کجا قرار دارد، اعتراف نامه کلیسای کاتولیک چنین می‌گوید، من ایمان دارم به کلیسای کاتولیک واحد، مقدس و رسولی، به عبارتی باید گفت که کلیسا اعتراف می‌کند که روح مسیح در کلیسا و به وسیله کلیسا به کار خود در تاریخ ادامه می‌دهد. کلیسا ایمان دارد که قرارگاه و حتی آیین روح است. به بیانی دیگر کلیسا نشانه و وسیله اعمال روح است."

حقیقت آن است که در میان اعتراف لبها و واقعیت فاصله‌ای به اندازه فاصله میان زمین و آسمان وجود دارد. جای شک نیست که این روح مسیح نبود که با چنین خشونتی در تاریخ کلیسا عمل کرد. زمانی که به عملکرد کلیسا در تاریخ نگاه کنیم، شگفت زده می‌شویم. در همین صفحه کاتیشیم برای بزرگ سالان این عبارات را می‌خوانیم "به ندرت پیش می‌آید اعتراف دیگری از ایمان با چنین سوءتفاهم و مخالفتی مواجه شود و حتی دسته‌ای از آن نفرت دارند، واقعیت آن است که بسیاری از مسیحیان کاتولیک مؤمن با کلیسا مشکل دارند. بسیاری می‌گویند "برای عیسی بله و برای کلیسا نه." ایراد اصلی که بر کلیسا گرفته می‌شود، از این قرار است که کلیسا به پیغام اصلی خیانت کرده است، زیرا عیسی طبق این انتقادات، فقیر بود و به نفع بی‌چیزان عمل می‌کرد، در حالی که به زعم عده‌ای کلیسا ثروتمند است و با ثروتمندان و قدرتمندان نزدیک است و از پرداختن به امور اجتماع غفلت کرده است. عیسی واعظ محبت بود و حتی محبت کردن به دشمنان را وعظ می‌کرد، در حالی که طبق برداشت آنها کلیسا اهل تسامح نیست و با خشونت زیاد و با بی‌رحمی دشمنان خود را مورد آزار قرار می‌دهد. (انکیزیسون Inquisition یا تفتیش عقاید نمونه بارز این مسئله است.) ... یک ایماندار کاتولیک چه واکنشی باید در مقابل این فهرست گناهان از خود نشان دهد؟ او نیاز ندارد گذشته را زیبا جلوه دهد یا حقایق را کتمان کند. در کلیسا که بخشش گناهان را وعظ می‌کند می‌تواند با توکل به خطای خویش اعتراف کند، همان طور که پاپ آندرین (Andrien) ششم در رایشتاک نورمبرگ (۱۵۲۳-۱۵۲۲) چنین کرد. این مسئله درباره پاپ پل ششم در شورای واتیکان دوم (۱۹۶۵-۱۹۶۲) نیز صدق می‌کند. مسیح نیاز ندارد صفحه‌های تاریک تاریخ کلیسا را انکار کند.

البته شایان یادآوری است که این قضیه در نزد خدا به همین سادگی که در کاتیشیم عنوان شده صورت نخواهد گرفت. لازمه بخشش الهی همان توبه واقعی است. خدا این بی‌رحمها را نخواهد بخشید، بلکه او به خاطر خون بی‌گناهی که ریخته شد انتقام خواهد گرفت. (مکاشفه ۶ : ۹-۱۰ ، ۱۸ : ۷-۸) زیرا این جنایات با برنامه‌ریزی قبلی صورت گرفتند. در صورتی که ما می‌دانستیم که جنایات علیه مسیحیان ایماندار دوباره تکرار نمی‌شوند، می‌توانستیم این فصل از تاریخ را بسته تلقی کنیم. ولی نبوت‌های کتاب مکاشفه می‌گویند که در حال حاضر اتحاد سیاسی و مذهبی در حال تکوین است. و زمانی که این مرحله به سر انجام برسد، نوبت به تحریم ایمانداران خواهد رسید. پس از تحریم جفایی شروع می‌شود که در آن: "هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد." (مکاشفه ۱۳ : ۱۷)

اتفاقی که برای یهودیان زمان رایش سوم افتاد. (البته حوادث مشابه‌ای در تاریخ برای آنها رخ داده بود.) برای مسیحیانی که ایمانی کتاب مقدسی دارند نیز تکرار خواهد شد و قرار است آنها از یک دوره جفا بگذرند. جرم آنها این خواهد بود که به یک فرقه شناخته شده یا شورای

جهانی کلیساها و یا کلیسای کاتولیک رومی تعلق نخواهند داشت. آنها به عنوان گروه‌های ارتدادی که جامعه نمی‌تواند تحمل کند معرفی خواهند شد. در بازار کار، افراد بر اساس مذهب خود گزینش خواهند شد. آیا در این شرایط سیاستمداران صاحب قدرت از زندگی و حرمت انسانی افرادی که ایمان متفاوتی دارند یا دگر اندیش به شمار می‌آیند، پشتیبانی خواهند کرد؟ بدین ترتیب معلوم خواهد شد بر اساس نبوت‌های کتاب مقدس از این امپراطوری به عنوان وحشی که ضربه شمشیر خورده و زخمی شده یاد می‌شود. (مکاشفه ۱۳: ۱۴) شمشیر روح همانا کلام خدا است و اصلاحگران با کلام خدا ضربه‌ای مهلک به این قدرت جهانی زدند. به همین خاطر است که این قدرت همه اصلاحگران را خادمان شیطان می‌داند که نظام مورد نظرش را تهدید می‌کنند، ولی همان طوری که در نبوت آمده است، زخم مهلک خوب خواهد شد که این امر باعث تحسین و شگفتی جهانیان خواهد شد. (مکاشفه ۱۳: ۲-۱۲) که هم اکنون روند شفا در حال کامل شدن است.

همه کلیساهای پروتستان و جماعت‌های آزاد در زمان شروع کار خود وعظ انجیل را محور فعالیت‌های خود قرار دادند. ولی امروزه، اغلب این فرقه‌ها، به این مسائل مانند سنت‌هایی که به آنها منتقل شده است، نگاه می‌کنند. رهبران این فرقه‌ها از نظر روحانی کور شده‌اند و نمی‌دانند راهی که طی می‌کنند به کجا منتهی می‌شود. حتی کسانی که بنیادگرا به شمار می‌آیند هیچ شناخت منسجمی از نبوت‌های کتاب مقدس که در جلوی انظار در حال وقوع هستند، ندارند و قادر نیستند زیر نور کلام مکشوف شده، نبوت‌ها را به یک دیگر متصل کنند. بسیاری از رهبران پروتستان در عقایدی مانند به اصطلاح "اسطوره زدایی کتاب مقدس" هستند در حالی که دسته‌ای دیگر از آنها اسیر "الهامات لیبرال آزادی بخش" شده‌اند.

پروتستان‌بیم به یک مذهب مردمی و اسمی تبدیل شده که تعمیم دارد و ظاهر ایمان را حفظ کرده است. تنها عده کمی از پروتستانها از مسیح تجربه‌ای دارند و از ایمانداران کتاب مقدس هستند، که هر روز هم از تعداد این افراد کاسته می‌شود.

در جلسات مقدماتی شورای واتیکان دوم، پاپ ژان بیست و سوم، دبیرخانه مسائل اکومینیک را ایجاد کرد و ریاست این دفتر را به کاردینال آگوستین بنا (Augustin Bea) سپرد. این نهاد کار زیادی انجام داد و آن چه که نهایت به رشته تحریر در آمد، هر کدام از کلیساهای جدا شده را مخاطب می‌سازد. کلیسای کاتولیک کوشید از زبان این کلیساها استفاده کند و مسائل را به گونه‌ای عنوان کند که اختلافات کم اهمیت جلوه کنند. هر دو در "قاموس برای الهیات و کلیسا" بند ۱۳-۱۲۵-۱۶ مطلب زیر را درباره شورای واتیکان دوم و در باب اکومینیسیم و وحدت نوشت، این نوشته حاوی اطلاعات با ارزشی است: "این دفتر کانال ارتباطی‌ای است که به خواست پاپ تشکیل شده و هدف از این اقدام فراهم آوردن راهی برای پیش بردن فعالیت‌های مشترک او است تا وحدت کامل حاصل شود... پل ششم در زمانی که کاردینال بود همین درک را از مسئله داشت، او در مراسم تدفین ژان بیست و سوم در کلیسای میلان (Dom de Milan) در تاریخ ۱۹۶۳/۶/۷ از جهان شمول بودن ایمان کاتولیک و اکومینیاسیون کلیسای کاتولیک رومی (Oecumenisation) سخن گفت... از دیدگاه او اکومینیسیم درونی در آیین کاتولیک به مفهوم وحدت در تنوع است، این مسئله نوید بخش عصری جدید در تاریخ کلیسا است."

با توجه به احترامی که به دیگر جماعت‌های مسیحی داریم، باید برای میراث مسیحی برادران جدا شده ارزش قائل شویم. به بیان دیگر لازم است همه "زدها" و "عناصر" مسیحی که به واسطه فیض خدا در میان برادران جدا شده حفظ شدند را شناسایی کنیم. در نظر گرفتن این واقعیت‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که آنها هنوز به راستی به کلیسا تعلق دارند، اگر چه باید اذعان داشت که درجه این تعلق متفاوت و ناقص است.

در عبارات زیر (پاراگراف ۷) مسئله جداییها و شقاقها مطرح نشده است. "ضعف انسانی" باعث جدالها شد، به گونه‌ای که در درون گله مسیح با یک دیگر بیگانه شده‌ایم و کار به جایی رسیده است که بخشهایی از کلیسا جدا شده‌اند و گروه‌های مستقل تشکیل داده‌اند. این مسئله باعث شده است تا بدن مسیح ناقص شود. از آنجایی که کلیسا واحد است لذا در کنار کلیسایی که تحت هدایت و مدیریت جانشین پطرس است، ممکن نیست کلیسای مستقل و حقیقی وجود داشته باشد.

هیچ کلیسای جدا شده از کرسی پطرس نمی‌تواند به طور مرئی و آسمانی بدین کلیسا تعلق داشته باشد... در پاراگراف ۸ بر وحدت با سر [منظور از این سر پاپ می‌باشد - مترجم] تأکید شده است که این مسئله تنوع در بدن را منتفی نمی‌کند. عدم تنوع در بدن می‌تواند به زیبایی آن لطمه بزند و بدین خاطر است که سنت‌های مستقلی پیدا شدند، این مسئله به طور خاص درباره کلیساهای محترم شرق صدق می‌کند. ولی در کنار پذیرش تنوع باید به مرجعیت واحد تأکید کرد.

کسی که صادقانه در یک کلیسای جدا شده به سر می‌برد، در کلیسای حقیقی بیگانه شناخته نخواهد شد، (۹) زیرا چنین کسی از وسیله‌های زیاد نجات محروم است و از فقدان رهبری به واسطه تعلیم که به حفظ تمامیت ایمان و رسوم کمک می‌کند، رنج می‌برد. جدایی به رشد درونی و خارجی خانواده مسیح ضربه می‌زند و به همین خاطر دعای شرکت کنندگان در این شورا این است که کسانی که در شقاق هستند، به وحدت کامل گله مسیح فکر کنند و همه در محوطه واحد جمع شوند، به همین خاطر لازم است ما همواره میراث مشترک و رابطه روحانیمان را مد نظر داشته باشیم "رابطه برادری هنوز در میان است، پس با هم برادریم." به دلیل اشتباهات هر دو طرف در گذشته، راه برادران قوم مسیح از هم سوا شد و آنها از یک دیگر جدا شدند. ولی همه آنها در روح توبه در خانه پدر جمع خواهند شد. (پاراگراف ۳۱)

همه برادران باید جبهه‌ای واحد در مقابل نفوذ آتئیسم (Atheism) و کمونیسم تشکیل بدهند. (۳۵) همه قسمتهای کلیسا باید با هم تحت هدایت یک سر رشد کنند. این سر باید نه از شرق باشد نه از غرب بلکه پدر همگان باشد. (۴۸)

در عبارات زیر، شرایط عملی وحدت مجدد مطرح شدند و روش این وحدت مجدد تشریح شد: شرقیها [منظور ارتودوکسها - مترجم] باید این مسئله را مد نظر داشته باشند، در صورتی که آنها بخواهند پیوندند و جایگاه خود را باز یابند، چیزی بیشتر از پذیرش شرایط عضویت در کلیسا از آنها خواسته نخواهد شد. (۴۸) آنها باید اعتراف‌نامه ایمان را اقرار کنند. در این اعتراف‌نامه مسئله وحدت کلیسا عنوان شده است. بدون آن که نیاز به انکار اشتباهات گذشته داشته باشند شرقیها حق خواهند داشت نظام خود را حفظ کنند. (۵۰) نذرهای آنها معتبر است و می‌تواند برقرار باشد. (۵۱)

باید با برادران خود نیز به زبان انجیلی سخن گویند. می‌توان با استفاده از این زبان به دل آنها راه یافت، زیرا زبان انجیلی زبانی است که درک می‌کنند. باید به آنها بگوییم که تفوق و برتری پطرس یک خدمت و یک وظیفه شسانی است. تفوق پطرس خدمتی است که سالار رسولان از مسیح دریافت کرده است. او خدمت را دریافت نکرد تا حکمفرمایی یا سلطنت کند بلکه منظور این بود که او باید گله مسیح را شسانی کند. اختیارات حقوقی که به پطرس داده شد بدین منظور به او محول گردید که وی بتواند از عهده وظیفه شسانی خود بر آید. این همان تصویر صحیح شبانان حاکم کلیسا است. کلیسای که قدرت جذب کننده خود را برای جلب برادران جدا شده به کار می‌برد. آنها را باید از طریق عشق و محبت و با دستی مقتدر به سوی یگانه پناهگایی که مسیح مهیا کرده که همانا کلیسای کاتولیک است بکشاند. "باید امروزه همه جا به همه جماعت‌های جدا شده‌ای که خدا به آنها اشتیاق به جهت وحدت داده است، هدف واقعی این حرکت را نشان داد، زیرا کلیسا خانه سلامتی برای همگان است..."

فصل بعدی (۵۰) به منزله دعوتی شخصی برای هر مسیحی، به جهت [رجعت] به کلیسای مادر است. وجود عناصر کلیسای در میان آنها، تنها به عنوان دعوت برای ورود به وحدت کلیسای کاتولیک روم تلقی شده است. این مسئله به ویژه درباره کتاب مقدس و آیینهایی که به کلیسای مسیح تعلق دارند و وسیله تحقق وحدت هستند، صدق می‌کند. به علاوه، مسیحیان تنها به صورت فردی در نظر گرفته نشده‌اند بلکه ما آنها را در اتحاد با جماعت خود می‌بینیم.

با این وجود، کسی که با اشتیاق کامل خواهان پیروی از خواست مسیح است و می‌خواهد در اکومنیسم رشد کند باید تحت مدیریت روح مسیح قرار بگیرد، یعنی وارد این کلیسا شود که یگانه خانه خدا است. در این خانه منزلهای بسیاری است که در اتحاد ایمان و تحت یک هدایت و مشارکت به سر می‌برند. آنها زیر نظر جانشین مسیح یعنی پاپ روم هستند.

همه تعمیم یافتگان جماعتی در مسیح تشکیل می‌دهند. کاتولیکها نیز باید اشتباهاتی را که باعث تفرقه شدند اعتراف کنند و در دعا از خدا بخواهند که قوم خود را از حالت تفرقه به اتحاد کامل سوق بدهد.

شایسته است در فصل اول که به اکومنیسم کاتولیک می‌پردازد، لزوم تعلق به کلیسای یگانه و راستین به عنوان پایه مورد تأکید قرار گیرد. لازم است مسئله به گونه‌ای عنوان شود که ترسها و نگرانیهای برادران جدا شده بر طرف شود. تنها هدف جنبش اکومینیک این است که راهی برای برقراری مجدد وحدت همه مسیحیان در گله مسیح مهیا شود.

خواندن اسناد و توضیحات کل شورای واتیکان دوم در کتاب هر در (Herder) از این حیث اهمیت دارد که حاوی اطلاعات زیادی است، در صفحه ۷۴۷ در پایان چنین آمده است: روم، سن پیر (پطرس مقدس) ۷ دسامبر ۱۹۶۵، من، پل اسقف کلیسای کاتولیک، هدف از این برنامه ریزی دقیق، جلب کلیساهای جدا شده است تا آنها بتوانند بدون مانع به آغوش کلیسای مادر برگردند. هم اکنون کلیسای مادر آغوش خود را برای آنها باز کرده است. تعمیم کسانی که تعمیم تبلیثی دارند، معتبر شناخته خواهد شد. چند سال پیش چنین نبود و کسانی که کاتولیک می‌شدند دوباره تعمیم می‌گرفتند.

ساعت تصمیم فرا رسیده است، لحظه‌ای نزدیک می‌شود که پس از آن دیگر امکان بازگشت وجود نخواهد داشت. واپسین هشدار آسمانی از این قرار است "و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت: «ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید.» (مکاشفه ۱۸: ۴) کسی که در زمان تحقق اتحاد کامل مذهبی وارد "کلیسای وحدت" شود دیگر نخواهد توانست عضو کلیسای مسیح شود. این مسئله درباره کلیساهای مستقل و پروتستان نیز صدق خواهد کرد، زیرا آنها از طریق عضویت در شورای جهانی کلیساهای به آغوش کلیسای روم باز خواهند گشت. هر فرقه‌ای علامت وحش را دارد که همانا نشانه وحدتی است که "کلیسای مادر" تعیین کرده است. هر کس فرمول تبلیثی کاتولیک رومی را قبول کند و تعمیم تبلیثی داشته باشد به کلیسای کاتولیک (طبق تعریفی که از وحدت شده است.) تعلق دارد و نیازی به تشریفات عضویت نخواهد داشت.

تفکر وحدت که در عصر حاضر مطرح شده است ناشی از سوء تفاهمی است که درباره دعای کهناتی است. منجی در دعای کهناتی خود برای فدیبه شدگان و خاصان خود مسألت کرد، او دعا نکرد تا همه گروه‌ها به اطاعت در آیند. کلمات دعای او از این قرار است: «و من جلالی را که

به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنان که ما یک هستیم. من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنان که مرا محبت نمودی.» (یوحنا ۱۷: ۲۲-۲۳)

در این مسئله وحدت کتاب مقدسی با مسیح توضیح داده شده است، در حالی که هم اکنون سخن از اتحادی جهانی و غیر کتاب مقدسی در چهارچوب کلیسای روم است، تنها کسی که از نو متولد شده است می‌تواند در این یک شدن مورد نظر حق قرار گیرد. هر کس خودش تصمیم می‌گیرد که به کدام یک از این روندهای وحدت پیوندد.

فصل بیست و هشتم: نتیجه‌گیری و تعمق درباره عدد مرموز ۶۶۶

با توجه به مطالب عنوان شده، بخش عمده دنیای روحانیت نمی‌تواند درباره چیزهایی که ما به آنها اشاره کرده‌ایم، بی‌اطلاع باشد. مگر این که روحانیون تصمیم بگیرند عمداً چشمان خود را در این مورد ببندند یا این که علاقه‌ای به کشف حقیقت نداشته باشند. تحولات کلیسایی (به ویژه از زمان کسنتین و شروع کلیسای روم) بارها مورد بحث قرار گرفته و هم اکنون نیاز به تحقیق و تفحص بیشتر در این خصوص نیست. از سده پنجم تا سده یازدهم تعیین پاپ بر عهده امپراتور بود. ولی پس از آن این به اصطلاح "روحانیون" این وظیفه را به عهده گرفتند.

پاپ نیکولاس دوم (Nicolas II) به مناسبت گردهمایی پاک (Paques) در سال ۱۰۵۹ حکمی صادر کرد که طبق آن انتخاب پاپ فقط توسط یک شورای کاردینالها انجام شود. هدف وی جلوگیری از نفوذ فرمانروای امپراتوری مقدس آلمانی رومی و شاهزادگان رومی در قضیه انتخاب پاپ بود. (Menschheit, s. ۲۸۷ B. harenberg chronik der) طولی نکشید که پاپها از قدرتمندان این جهان نیز قوی‌تر شدند. زیرا توده مردم که از جهنم وحشت داشتند از پاپها پشتیبانی می‌کردند. از نظر پاپها این وضعیت کافی نبود و کار به جایی رسید که تعیین امپراتور بر عهده پاپ گذارده شد. "روم، مارس ۱۰۷۵، دیکتات (Diktat) پاپ گریگور هفتم در دیکتاتوس پاپائه (Dictatus Papae) خود به مناسبت گردهمایی روزه، اعلام کرد که اسقف روم حاکم مطلق کلیسای همگانی است. او گفت "که تنها پاپ حق دارد نشانه امپراتوری را حمل کند، پاپ حق داشت امپراتور را برکنار کند و تابعین یک پادشاه ظالم را از قسم بیعت آنها آزاد کند. او تصریح کرد کسی حق ندارد درباره پاپ حکم کند." (B. Harenberg Chronik der Menschheit, S. ۲۸۸) این جهت‌گیریهای قدرت دنیایی، سیاسی و مذهبی چه ارتباطی با کلیسای عیسی مسیح یا اعلام انجیل و ملکوت خدا دارند؟ حاکمان چه در لباس حکومتی و چه در کسوت مذهبی همواره در پی آن بودند که ملکوت خود را بنا کنند.

پاپها به مقام بالایی که خود اختراع کرده بودند دست یافتند. به همین خاطر است که آنها بر تخت متحرک (Sedia gestatoria) جلوس می‌کنند و حمل می‌شوند. همه مردم به آنها نگاه می‌کنند و می‌کوشند از آنها برکت بگیرند تا مورد توجه او باشند. مردم توقع دارند که او (پاپ) برای آنها شفاعت کند. ولی زمانی که با دلایل غیر قابل انکار در می‌یابیم که این کلیسای همگانی چیزی ندارد که با کتاب مقدس تطابق داشته باشد، نمی‌توان در این باره سکوت کرد و مورد غضب الهی قرار نگرفت. البته ما اعضای بی‌شمار این کلیسای همگانی را زیر سؤال نمی‌بریم، حتی قصد ما این نیست که به این شخصیت مؤذّب و مقید که عنوان پاپ را دارد حمله کنیم، بلکه ما به سیستم و نهاد حاکم حمله می‌کنیم. ولی نتیجه نمی‌توان گرفت به جز این که ما شاید با بزرگ‌ترین فریب و تقلب تاریخ بشریت مواجه هستیم. اگر چه امکان دارد عمدی در کار نباشد.

طبق گاه شمار کتاب مقدسی ما در آستانه بزرگ‌ترین تسویه حساب روحانی تاریخ قرار گرفته‌ایم. در تاریخ و در همه اعصار آن همواره بودند مردانی که این موضوع را مو شکافی کردند. مارتین لوتر نیز در عصر خود سخنان تندی درباره پاپها ایراد کرد. اگر چه لحن غیر مؤذّبانه او امروز دیگر مرسوم نیست. این کار برای او آسان نبود ولی دعوت خدا از او چنین بود. او این مسئله را با توجه به نبوت‌های عهد عتیق عنوان کرد. او در مقدمه‌ای که در چاپ دوم اصلاح شده‌اش بر کتاب دانیال نوشت چنین آورده است: واضح است کسی که توصیف شده است شخصی جز پاپ نیست. او در نجاست خود، بدون این که خجالت بکشد، فریاد می‌کشد که همه کلیساها و تختها زیر حاکمیت او هستند و کسی نمی‌تواند بر او حکم کند. او مدعی آن است که همان طوری که خورشید از ماه برتر است به همین ترتیب پاپ از امپراتوریه برتر است. طبق این ادعا مرجعیت قدرت بالاتری دارد و بقیه موظف‌اند اطاعت کنند ... حتی در صورتی که پاپ تعداد بی‌شماری از نفوس را به سمت جهنم هدایت کند کسی حق ندارد بپرسد چه کار می‌کنی؟ این تنها حرف نیست بلکه چیزی است که در واقعیت دیده می‌شود و باید گفت که فرمانروای واقعی امپراتور نیست بلکه این پاپ است، که امپراتوری می‌کند و امپراتور علیرغم حقوق خود چون نوکر مطیع و پابوس پاپ است. این همان چیزی است که پطرس اخبار کرد. (دوم پطرس ۳: ۳) او گفت که عده‌ای طبق هوسها و خواسته‌های خود زندگی خواهند کرد و بدین ترتیب نبوت دانیال روشن می‌شود. دانیال در باب ۱۱ آیه ۳۶ می‌نویسد: «و آن پادشاه مطابق اراده خود عمل نموده، خویشان را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آن چه مقدر است به وقوع خواهد پیوست.» این همان تصویری است که پاپ از خویش ارائه می‌کند زیرا ادعای او این است که از نجات (شاید منظور لوتر کتاب مقدس باشد) برتر است. این کتاب مقدس است که باید تخت پاپ و ارزش آن را تأیید کند، ولی پاپ کسانی را که زمانی بر پایه کتاب مقدس علیه او حرف زدند، مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد. او آنها را نفرین کرده، چون مرتدین و فرزندان شیطان می‌سوزاند. پاپ هنوز از این روش استفاده می‌کند. خاصان او هنوز در این عقیده پافشاری می‌کنند که کلیسا (پاپ) از کتاب مقدس بالاتر است. و این تحقق همان چیزی است که دانیال به آن اشاره می‌کند و می‌گوید که

سخنان عجیب به ضد خدای خدایان خواهد گفت ... درست است که مستبدین دیگری نیز به کلام خدا یورش برده‌اند ولی آنها از روی نادانی چنین برخوردی را داشته‌اند. در حالی که پاپ آگاهانه این کار را می‌کند. او مایل است بر کتاب مقدس و کلام خدا سلطنت کند. گاهی او سخنان کتاب مقدس را به عنوان آموزه شیطان محکوم می‌کند و در واقع بخشهای خاص دیگری را از آن نقل می‌کند. به همین خاطر است که او خویشتن را خدای روی زمین می‌کند و جسارت را به جایی می‌رساند که خود را خدای خدایان، رب‌الارباب و پادشاه پادشاهان می‌نامد، به بیانی او مدعی است که از انسان ساده برتر است، یا دقیق‌تر بگوییم آموزه‌ای از خدا و بشر، یعنی یک خدا، بشر است، درست مانند مسیح که خدای انسان بود. او می‌خواهد خلیفه همین مسیح باشد و در عین حال مرتبه‌ای بالاتر از وی داشته باشد.

پولس رسول در رساله خود به دوّم تسالونیکیان ۲: ۳ - ۴ به متن کتاب مقدس در دانیال رجوع می‌کند: «... زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد، که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد و از هر چه به خدا یا به معبود مستی شود، به حدی که مثل خدا در هیكل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خدا است.» واقع امر این است که کسی نمی‌تواند خود را از نظر ذات و عظمت از خدا بالاتر قرار دهد، بلکه منظور یک حرکت بر ضد خدای معبود است، که موعظه شد و ستوده گردید که به ضد کلام خدا و عبادت خدا است.

زیرا مرد شریر و پسر هلاکت به صورت مفرد ذکر نشده است. او یک گناهکار و گمراه فردی نیست، به عبارتی او تنها پریواتوس (Privatus) نیست بلکه پوبلیکوس (Publicus) نیز است، بدین مفهوم که دیگران را به سمت گناه و هلاکت هدایت می‌کند ... پاپ این خدمت گناه را به دو صورت انجام داده است.

او ابتدا مراسم و آیینهای زیادی را ابداء کرد. Oblat [کسی که بدون ذکر قسم نامه به جرگه روحانیت پیوسته باشد - مترجم] آب متبرکه، نیایش و توسل به علیا، زیارتها، گروه‌های برادری، صومعه‌ها، آیین قربانی، روزه و عبادت و غیره را ابداء کرد. این چیزها در Mausim پاپ ذکر شده‌اند. او آیین راستین الهی را که همانا کلام خدا، ایمان و غیره هستند، نجس کرد. او با ابداع قوانین بی‌شمار مسیحیان را تحت فشار گذاشت و چیزهایی را که به نظر خدا گناه نیستند به عنوان گناه معرفی کرد. پاپ هر موقع و زمانی که می‌خواست مخلوقات خدا را نجس می‌کرد، به گونه‌ای که خوردن کره و تخم مرغ، پنیر و گوشت گناه است در حالی که خدا این چیزها را به ما عطا کرده تا در پاکي و بدون گناه از آنها تمتع ببریم.

او زمان و ایام را به گناه آلوده کرد، زیرا در هر زمانی که او خواست روزه گرفته‌ایم و عیدها را برگزار کرده‌ایم و این مسئله درباره خوراکیهای گوناگون (حتی نان) و چیزهایی که می‌نوشیم صدق می‌کند، زیرا او گفت که با تناول آنها گناهکار می‌شویم. او به همین ترتیب مکانها و آلات را به گناه آلوده ساخت، به گونه‌ای که دیگر دست زدن به سنگ و چوب در (کلیساها و اماکن مقدسی) که تقدیس شده‌اند جایز نیست. البته گاهی اوقات به طور استثنایی می‌توان به قربانگها و آلات مربوط به آن دست زد. در گذشته خطای بزرگی بود اگر یک شخص غیر روحانی با دست لخت جام و پارچه مقدس و سینی گرد عشاء را لمس می‌کرد. در زمانی که این آلات باید شسته می‌شدند هیچ خواهر روحانی مقدسی جرأت نداشت این کار را بکند. و این وظیفه‌ای بود که ابتدا باید به کشیش محول می‌شد. بدین ترتیب بود که گناهان و قوانین بی‌شمار مربوط به جام ابداع شد ... ازدواج که توسط خدا نهادینه شده است، در صورتی که در زمان ممنوع، برگزار می‌شد، در شمار گناهان قرار می‌گرفت. و بدین شکل بود که به میل کشیش بستر زناشویی به گناه مبدل شد.

... او خواهان آن است که نظام سوّم الهی یعنی ازدواج را از بین ببرد تا چیز سالم باقی نماند. وی نه تنها ازدواج را بر روحانیون حرام کرد بلکه آن را بدنام و کثیف و بی‌حرمت ساخت، به گونه‌ای این طور می‌نماید ... که ازدواج مربوط به ناپاکی، طبیعت نفسانی انسان و بی‌دینی است. او بدین ترتیب کاری کرد که خدا در ازدواج جلال داده نشود، پاپ این مسئله را نادیده انگاشت که خدا ازدواج را مبارک کرد و آن را عهد خود خواند. او به واسطه بخشش فیض آمیز خویش بستر زناشویی را پاک و محترم شمرده و خواهشهای جسمانی در درون زناشویی را نادیده می‌گیرد [گناه نمی‌داند - مترجم] بدین ترتیب، EndeChrist (منظور پاپ است). باید آن چه خدا برکت داده را نفرین کند و آن چه خدا پیوند داده را از هم جدا کند و آن چه خدا بدان عزت داده است را بی‌حرمت کند. خلاصه او همه چیز را تاراج می‌کند و از میان می‌برد و می‌خواهد بالاتر از هر آن چه خدا کرده است، قرار گیرد و به ضدیت با آن برمی‌خیزد. پاپ به خاطر عفت یا حفظ طهارت ازدواج را ممنوع نکرده است. بلکه بدین خاطر این کار را کرد که می‌خواهد مختار باشد و به میل خود عمل کند، بدون این که کسی به او امر و نهی کند ... (Ansgaba, S. ۸۳۶ M. Luther, Bibel II)

آن چه مارتین لوتر در بالا پرورش داده است در آن زمان تازگی نداشت، به این ترتیب که این نگرش به زمان قبل از شروع اصلاحات بر می‌گردد. همه کارشاسان کتاب مقدس همواره بدین حقیقت وقوف داشتند [که پاپ ضد مسیح است].

در تطابق نامه کتاب مقدس جیبی که بوشنر (Buchner) تنظیم کرده مسئله به این شکل مطرح شده است: این تفسیر که پاپ ضد مسیح است در کلیساهای پروتستان قدیم رایج بود تا حدی که در اعتراف نامه ایمانی کلیسای اصلاحی فرانسه درج شده بود ... البته این اعتقاد تنها در میان پروتستانها مطرح نبود بلکه دسته‌ای در سده نهم، پیش از شروع اصلاحات به این مسئله اعتقاد داشتند ... در هر سده‌ای بودند کسانی که چنین فکر

می‌کردند و لوتر این اعتقاد را دوباره مطرح کرد. (O. Markmann, Endzeit, Entrückung, antichrist, S. ۶۲) زمانی که به آیین کلیسا نگاه می‌کنم و آن را با روشهای کتاب مقدس مقایسه می‌نمایم به زودی در می‌یابم که همه چیز از بنیاد عوض شده است. هیچ اثری از ایمان اصلی که یک بار به مقدسین سپرده شده باقی نمانده است. واقعیت آن است که در زمان برقراری و تدوین اصول جزمی، گفته کلام مورد توجه قرار نمی‌گیرد. به عبارتی در ازای تدوین اصول جزمی کلیسای کاتولیک، اصول کتاب مقدس به ناچار در عمل باطل شده‌اند! زمانی که ما ادعاهای خیالی مذهب را با نوشته‌های کتاب مقدس مقایسه می‌کنیم، به سهولت متقاعد می‌شویم که باطل هستند. به عنوان مثال در کلام آمده است: «و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است.» (یوحنا ۳: ۱۳) با وجود این صراحت لحن، اصل جزمی عروج مریم به تازگی برقرار شد که این مسئله در تضاد آشکار با گفته کتاب مقدس است. آیا نباید به خدا احترام گذاشت و همه آموزه‌ها و فرامینی را که پاپها معین کرده‌اند به عنوان تعالیم ضد مسیح معرفی کرد؟ زیرا آشکار است که این آموزه‌ها در تضاد با آموزه‌های مسیح هستند.

این گفته که "هر که کلیسا را به عنوان مادر ندارد، پدر او خدا نیست" مردم را به وحشت انداخت، زیرا انسان بدین خاطر آفریده شد که با خدا مشارکت داشته باشد. این تعلیم، که کلیسای مذکور را مسیح بنیان گذاشته و در ابتدا همه، از جمله مریم، کاتولیک بودند، دروغی بیش نیست. همه کتابهای تاریخی این مطلب را تأیید می‌کنند. همان طوری که در بخشهایی از این کتاب خاطر نشان شد، در سده‌های نخستین هیچ کلیسای کاتولیک رومی متحدی وجود نداشت. در آن زمان از کلیسای تشکل یافته هم خبری نبود. فقط می‌توان گفت که پس از عصر رسولان، چندین گرایش ایمانی پیدا شد، ولی کلیسای متشکل و متحدی وجود نداشت زیرا این به اصطلاح اتحاد تشکلی تنها در زمان کنستانتین میسر شد. در آن زمان نه از پاپها خبری بود و نه از کاردینالها و غیره. متأسفانه محققان پروتستان به طور شایسته‌ای حق مطلب را ادا نکردند. شاید علت این امر این باشد که آنها نیز به جای تفحص برای ارائه سیر واقعی تحولات به دنبال یافتن نشانه‌های اتحاد خیالی بودند. اغلب پروتستانهایی که خود از کلیسای کاتولیک منشعب شده‌اند، معتقدند که با کلیسای راستین عیسی مسیح رو به رو هستند و به خود زحمت نمی‌دهند در تاریخ سده‌های اول به دنبال حقیقت بگردند. آنها صرف از وجود اختلافات و اشتباهات گذشته سخن می‌گویند.

پاپها خویشان را جانشینان پطرس می‌دانند، در حالی که اسقفها مدعی آن هستند که جای رسولان را گرفته‌اند. ولی این پرش مطرح است که آیا واقعاً چنین است؟ پطرس نه در اورشلیم تخت داشت نه در رم. مسئله تفوق پطرس واقعیت تاریخی ندارد. بیشتر این طور می‌نماید که در زمان شورای اورشلیم، این یعقوب بود که ریاست شورای کلیسا را عهده‌دار بود، زیرا پس از آن که پطرس و برنابا و پولس به نوبت سخنرانی کردند، این یعقوب بود که تحت هدایت روح القدس و مطابق با کلام انبیا، رشته کلام را در دست گرفته و نتیجه شورا را به صورت خلاصه اعلام کرد. (اعمال باب ۱۵ از آیه ۱۳) وی در آیه ۲۸ می‌گوید: «زیرا که روح القدس و ما صواب دیدیم...» خدا همواره در هر شرایطی از شخصی استفاده کرده است، یک بار با یکی کار کرد و زمانی از دیگری استفاده نمود. پطرس و پولس و بقیه هر کدام در شرایطی مورد استفاده خدا قرار گرفتند. ولی خدا هیچ کس را خلیفه یا رئیس دیگران قرار نداد و تفوق رسولی بر سایر رسولان نیز مطرح نشد. این مسئله زمانی عنوان شد که روم خواست دیدگاه خود را تحمیل کند، ولی چنین چیزی در کلام نیامده است.

پاپ خود را خلیفه مسیح معرفی می‌کند در حالی که حتی یک بار اثری از چنین خدمتی در کلام دیده نمی‌شود، او خود را اسقف همگانی و جهانی می‌داند در حالی که چنین مقامی در ملکوت خدا وجود ندارد. پطرس رسول چنین نوشت: «از آن رو که مانند گوسفندان گم شده بودیم، لکن الحال به سوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته‌اید.» (اول پطرس ۲: ۲۵) در اینجا منظور او، مسیح است و نه یکی از پاپها. پاپ مدعی آن است که "رئیس شبانان است" یا به بیانی "سر" است. چگونه این امر امکان پذیر است؟ ما می‌دانیم که مسیح به عنوان شبان نیکو زندگی خود را در راه گوسفندان خود نهاد. (یوحنا ۱۰) و به عنوان رئیس یا سر [در زبان یونانی یک واژه در هر دو مورد به کار رفته است - مترجم] کلیسا گمارده شد. (افسسیان ۱: ۲۲) پس کجا این به اصطلاح ابر سر می‌تواند جایی داشته باشد؟ به یقین در کلیسایی که مسیح، سر و رئیس آن است جایی برای رئیس دیگر باقی نمی‌ماند، لذا این امر تنها در کلیسای پاپ امکان دارد!

پاپ دوست دارد همه جهان به او احترام بگذارند و از او به عنوان "پدر مقدس" یاد کنند. ولی چنین نوشته شده است: «و هیچ کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.» (متی ۲۳: ۹) میلیونها نفر با یاد کردن شخصی به عنوان "پدر مقدس" به خدا کفر می‌گویند، زیرا این لقب تنها شایسته خدا است. این به اصطلاح پدر مقدس در آسمان است یا در روم؟ پدر هر فرزند حقیقی خدا در آسمان است و این اسم او است که باید تقدیس شود.

مقامات کلیسا همه جا در قسمت افتخاری (صدر مجلس) می‌نشینند و دوست دارند مردم به آنها ادای احترام کنند. این حق آنها است، زیرا به گفته کتاب مقدس روزی به کوهها و صخره‌ها فریاد خواهند کرد که: «... بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره.» (مکاشفه ۶: ۱۶)

کلیسای کاتولیک رومی توانست به مردم بقبولاند که نهادی آسمانی بر روی زمین است. این مسئله بدین مفهوم است که خود مسیح آن را به حیات خوانده است و اختیار نجات مردم را تنها به آن داده است. ولی این مطلب صحت ندارد! عنوان کردن این ادعا به مفهوم نقض واقعیت

حاکم بر سه سده نخستین تاریخ کلیسا است. به همین ترتیب هیچ کلیسای متشکل دیگری را مسیح تأسیس نکرده است تا چه رسد به این که کلیسای مذکور از قدرت نجات بخش برخوردار باشد. گرایشات گوناگونی که در سده‌های نخست وجود داشته و سپس به نام "سیاست وحدت تحمیلی" سرکوب شده بودند، به دنبال اصلاحات دوباره به صورت جریان‌های روحانی ظهور کرده‌اند. امروزه تطابق دادن آموزه و روش، چندان مد نظر نیست، اگر چه مردم در وضع روحانی نه چندان خوب بسر می‌برند. همه به فکر ایجاد مشارکت در روند وحدت هستند، ولی عیسی مسیح در وسط این تحولات کلیسای خود را بنا می‌کند. او به واسطه انتشار انجیل، اشخاصی را از هر قوم و زبان و ملت که به آوازش گوش می‌دهند، دعوت می‌کند که از همه کلیساها خارج شوند تا خویشانش را با کلام هماهنگ سازند. او کلیسا را به سمت تکمیل هدایت می‌کند تا برای بازگشت پر شکوه او آماده شود.

کلیسای عیسی مسیح از نظر مادی ثروتمند نیست و به قول پطرس نه نقره دارد نه طلا، بلکه از ثروت روحانی برخوردار است. این همان برکت است که کلیسا از خدا دریافت کرده است. شیطان حاضر بود همه ثروت‌های دنیا را به عیسی تقدیم کند، ولی عیسی این پیشنهاد را رد کرد، زیرا می‌دانست که طبق وعده‌های کتاب مقدس که به موقع محقق خواهند شد زمانی فرا می‌رسد که بر همه ممالک زمین حکومت کند. پاپ مدعی آن است که تا انتهای زمین خداوندی می‌کند، این ادعا نشان می‌دهد که او در تضاد با مسیح است. اگر تاریخ بشریت بدون پایا جهت دیگری می‌یافت نه از جنگ‌های صلیبی خبری می‌شد، نه از اشکال دیگر جهاد، و میلیون‌ها نفر تحت جفا قرار نمی‌گرفتند و شهید نمی‌شدند. آنها از مسببان برده‌داری نیز بودند، زیرا میسیونرهای کادشان راه را برای ورود بازرگانان آماده کردند.

حتی کارشناسان مسائل مالی قادر نیستند ثروت واتیکان را تخمین بزنند. کسی که از اتاقهای کاخ بازیلیک سن پیر دیدن می‌کند در مقابل این همه طلا و جواهرات و اشیای ارزشمند دیگر که به نمایش گذاشته شده‌اند به حیرت می‌افتد روم ظاهراً یک شهر مذهبی است! هر کس به محض رسیدن به فرودگاه با Di santo spirit Banco (بانک روح القدس) مواجه می‌شود. ثروت‌های انبوه در خانه‌های مردم نیستند بلکه در مرکز حوزه‌های کلیسایی، یا به عبارتی در واتیکان.

کلیسای کاتولیک رومی یک قدرت سیاسی، مذهبی جهانی است. این کلیسا در همه سطوح فعالیت دارد و نظام یسوعین را که کاملاً به او وقف شده است برای انجام اراده خود به کار می‌گیرد. یسوعین همه پست‌های کلیدی را اشغال می‌کنند، آنها در دولتها، دانشگاه‌ها، مراکز اجتماعی، بیمارستانها، کودکانستانها و غیره حضور محکمی دارند. آنها با غیرت زیاد می‌کوشند کلیسای کاتولیک را به مقام دین دولتی برسانند و برای نیل به این هدف از همه کانالهای رسمی استفاده می‌کنند. آنها مشاوران و کاتبان دست نوشته‌های مهم سیاستمداران شرق و غرب هستند. L'Opus Die | یک مجموعه کاتولیکی - مترجم | همه جا، چه در میان پروتستانها و چه در میان کمونیستها نفوذ کرده است. آنها مانند گذشته معتقدند که "هدف، وسیله را توجیه می‌کند".

با وجود این که کلیسای کاتولیک مدعی آن است که به تنهایی و به صورت منحصر به فرد قدرت نجات دادن دارد، به اعضای این کلیسا، اگر چه ممکن است آنها در همه آیینهای مقدس شرکت کرده و سعادتمند اعلام شده باشند، گفته می‌شود که از برزخ سر در خواهند آورد. چگونه ممکن است کلیسایی که برای مردگان خود آیین مذهبی برگزار می‌کند قادر به نجات مردم باشد؟ اثری از چنین مراسمی در کلام دیده نمی‌شود. در دعاخانه قبرستان این گونه حرف‌ها شنیده می‌شود "خدا را خوش آمد که برادر (یا خواهر) ما را در جلال خود بپذیرد ...! این اندیشه بر سنگ قبرها نیز ملاحظه می‌شود "آرمیده ... اینجا فلانی در خدا آرمیده است ... ولی در Exequien این طور می‌نماید که خدا را خوش نیامد که طرف را بپذیرد زیرا این شخص باید از برزخ بگذرد! کسی که اندکی به این مسئله فکر کند، ناگزیر متوجه خواهد شد که هیچ چیز با هم جور در نمی‌آید.

عیسی مسیح در زمان خود این پرسش را مطرح کرد که: «تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم.» (لوقا ۲۰: ۴) او امروز نیز این پرسش را مطرح می‌کند که "اصلاحات و همه بیداریهای بعد از آن از آسمان بودند یا از انسان؟" در زمان مسیح، کاتبان نتوانستند پاسخ دهند. کاتبان امروزه چه؟

آنها چه جوابی برای این پرسش دارند؟ آنها پاسخی ندارند، خون همه شهیدانی که زندگی خود را داده‌اند تا ما امروز بتوانیم کتاب مقدس را بخوانیم و حقایق آن برای ما دوباره روشن شوند، علیه رهبران این نسل که دنیای پروتستان را به بازگشت به آغوش کلیسای مادر یعنی کلیسای روم، سوق می‌دهند، در روز آخر فریاد خواهند کرد. کلیساهای مستقل نیز مانند کلیسای پروتستان فریب خوردند. تا چند سال پیش، این به اصطلاح اعتراف نامه نبقیه چنین ادا می‌شد "... به کلیسای همگانی و رسولی." ولی امروزه حتی پروتستانها آن را به شکل زیر قرائت می‌کنند "... به کلیسای مقدس کاتولیک و رسولی ..."

از نظر کتاب مقدس چه کسی است که می‌تواند هم در یک ورزشگاه کازابلانکا در مقابل ۸۵ هزار نفر مسلمان سخنرانی کند و هم در آبیجان به طلسم گرایان برکت دهد؟ چه کسی است که در مقر سازمان ملل در نیویورک یا در ساختمان شورای جهانی کلیساها در ژنو و یا در پارلمان اروپا در استراسبورگ سخنرانی می‌کند؟ این شخص به کشورهای اسکاندیناوی و حتی جاهایی که مردم پذیرای او نیستند نیز می‌رود.

این احتمال که پاپ و افراد کلیدی واتیکان جرأت کرده به تفحص حقیقت پردازند و به بیانی وارد گفت و گو با حقیقت شوند بسیار اندک است. ولی از این به بعد هر کس این شرح را خوانده باشد از مقامات کلیسا گرفته تا کشیش دهکده، نمی تواند با وجدانی آسوده به کار خود ادامه دهد. همه افرادی که تحت آزار مذهبی قرار گرفته اند و همه افرادی که فریب خورده و به نوعی مقید شدند، حق دارند بخواهند که عزت انسانی به آنها برگردانده شود تا بتوانند برای مسیح و حق تصمیم گیری کنند. نمی توان از بچه هایی که هنوز شیر مادر می خورند و خود به خود تعمید می یابند، سؤال کرد که آیا می خواهند عضو این کلیسا شوند یا نه؟ شگفتا که آنها ناخواسته به عضویت این کلیسا در می آیند. واقعاً تعجب آور است که در سده بیستم وضعیت حقوق بشر چنین باشد. این مسئله در تضاد کامل با آزادی مذهب قرار دارد و در واقع ادامه روش تحمیل مسیحیت که از ۱۵۰۰ سال پیش شروع شده است، می باشد. هر کلیسای دیگر چه ملی، چه آزاد و چه مردمی که از این روش استفاده کردند به یکسان در پیشگاه خدا مجرم هستند.

ساعتی فرا رسیده که در آن هر کس باید شخصاً در پیشگاه خدا تصمیم بگیرد. هدف از این شرح ارائه اطلاعات لازم به خواننده است. البته هیچ کس مجبور نیست به سادگی این شرح را قبول کند. بلکه بهتر آن است که خود کلام خدا و تاریخ کلیسا را تفحص کند تا خود نتیجه گیری کند.

"دانا یان از راه اشتباه به حقیقت می رسند، کسانی که در اشتباه اصرار می کنند دیوانگانند."

سخن آخر:

می توان ملاحظه کرد که سیاست و مسائل روحانی تکاملی همگام و موازی دارند. در این اواخر، تغییری صورت گرفته است، به گونه ای که بسیاری از سنتها از بین رفته و می روند. از انسان گرفته تا ملل همه دستخوش این تحولات هستند. مردم آزادی بیان و آزادی انتخاب را فریاد می کنند، آنها دیگر نمی خواهند که کسی یا گروهی به عنوان ولی و قیم برایشان تصمیم گیری کند، همه جا سخن از دگرگونی و شفافیت است و مردم حق تعیین سرنوشت خودشان را می خواهند. کاش این به قلمرو مذهبی نیز تعمیم یابد و [مردم] و فرقه ها به اندیشه و نگرش کتاب مقدسی و حقیقی روی بیاورند. این کتاب کمی آزار دهنده می تواند محرک شروع این تحول باشد.

من با علم به مسؤولیت خود، تا حد توان کوشیده ام به هم نوعان خود کمک کنم تا به حقیقت خالص کلام خدا نزدیک شوند. ممکن است انتشار این کتاب به منزله واپسین دعوت عصر فیض باشد. هر کس گوش دارد بشنود که روح به کلیسا چه می گوید. بقیه مسائل را به خدا واگذار می کنم. او با روح خود در میان ایمانداران عمل می کند به گونه ای که آنها به سمت تکمیل سوق داده شوند. خداوند برکت خود را بر خوانندگان افاضه کند! آمین!

«خداوند را مادامی که یافت می شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید. شیر راه خود را و گناهکار افکار خویش را ترک نماید و به سوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و به سوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد. زیرا خداوند می گوید که افکار من افکار شما نیست و طریقه های شما طریقه های من نی. زیرا چنان که آسمان از زمین بلندتر است هم چنان طریقه های من از طریقه های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می باشد. و چنان که باران و برف از آسمان می بارد و به آنجا بر نمی گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و برومند می سازد و برزگر را تخم و خورنده را نان می بخشد، هم چنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی ثمر نخواهد برگشت بلکه آن چه را که خواستم به جا خواهد آورد و برای آن چه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.» (اشعیا ۵۵: ۶ - ۱۱)

فهرست منابع:

- Alonso, Joaquim Maria:"Fatima, Botschaft und Weihe"
- Braun, Fritz:"Blicke ins wort"
- Brunner, Emil:"Dogmatik Band I"
- The der Hahn Deschner, Karlheinz:"Abermals kr"
- Lschte Glaube Deschner, Karlheinz:"Der gef"
- Deschner, Karlheinz:"Ein Jahrhundert der Heilsgeschichte"
- Deschner, Karlheinz:"Kriminalgeschichte des Christentums"
- Deutsche Bischofskonferenz (Hrsg.):"Katholischer Erwachsenen Katechismus"
- Gamm, Hans-Jochen:"Das Judentum"
- Harenberg, Bodo (Hg.):"Chronik der Menschheit"
- Ter der Christenheit Hauss, Friedrich:"V"
- R Theologie und Kirche Herder-Verlag:"lexicon f"
- Heinz, H.:"Zwischen Zeit und Ewigkeit"
- Herzog, Dr. J. J.:"Abriss der gesamten Kirchengesichte"
- Joseph Kardinal Ratzinger:"Zur Lage des Glaubens"
- King, L. J.:"House of Death and Gate of Hell"
- Lt Apostel Lilje, D. Dr. Hans:"Die Lehre der zw"
- Lindsay, Gordon:"William Branham, ein Mann von Gott gesandt"
- Luther, Dr. Martin:"Die Bibel"
- ckung, Antichrist Markmann, Otto:"Endzeit, Entr"
- mer der katholischen Kirche Markmann, Otto:"Irrt"
- suites te des J Paris, Edmond:"Histoire secr"
- Rosenow, Emil:"Wider die Pfaffen herrschaft"
- Schmidt, Kurt Dietrich":Grundriss der Kirchengeschichte"
- Scofield, D. D. C. I. (Hrsg.):"Die Heilige Schrift"
- Zwingli, Huldrych:"Hauptschriften, Der Theologe II"
- Zwingli, Huldrych:"Hauptschriften, Der Theologe II"